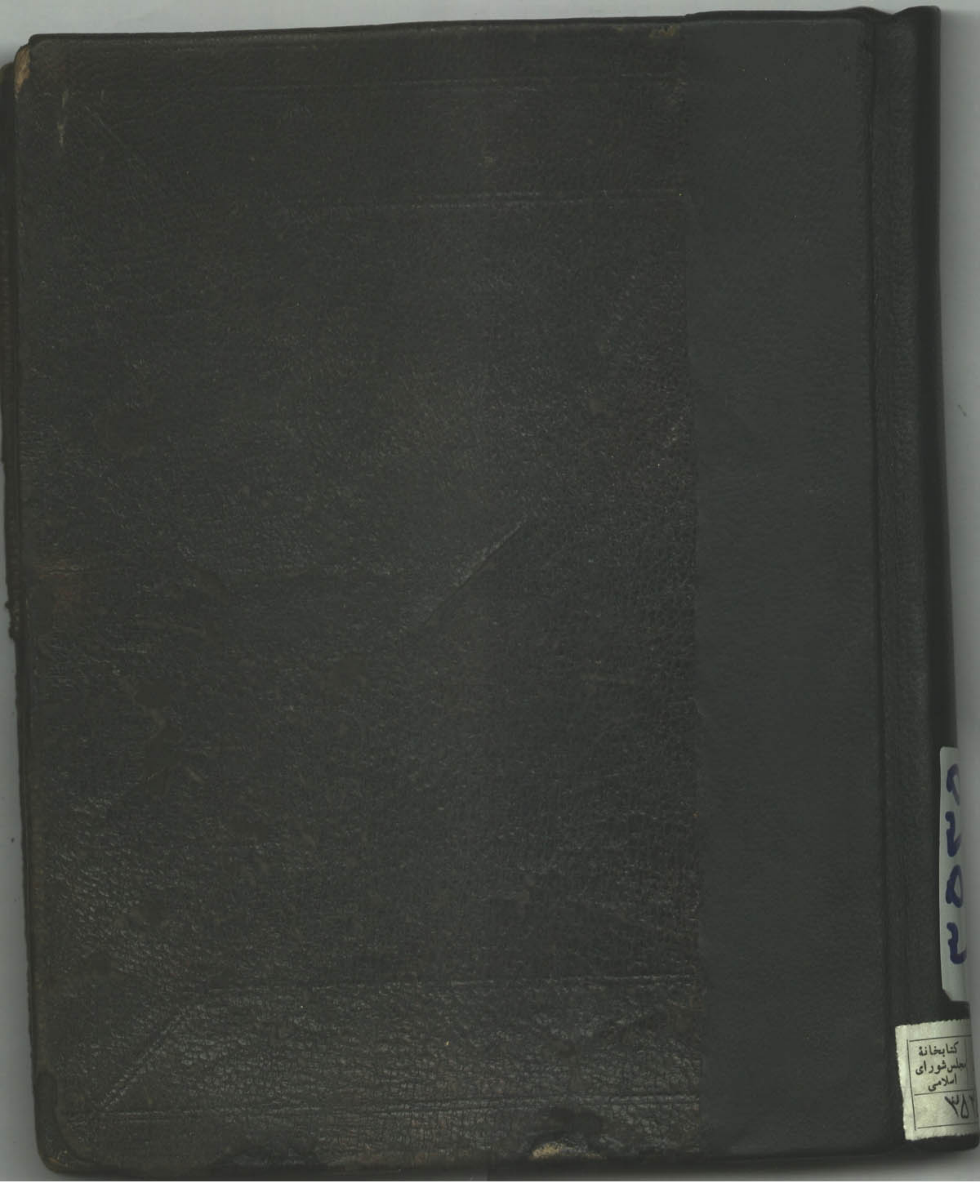
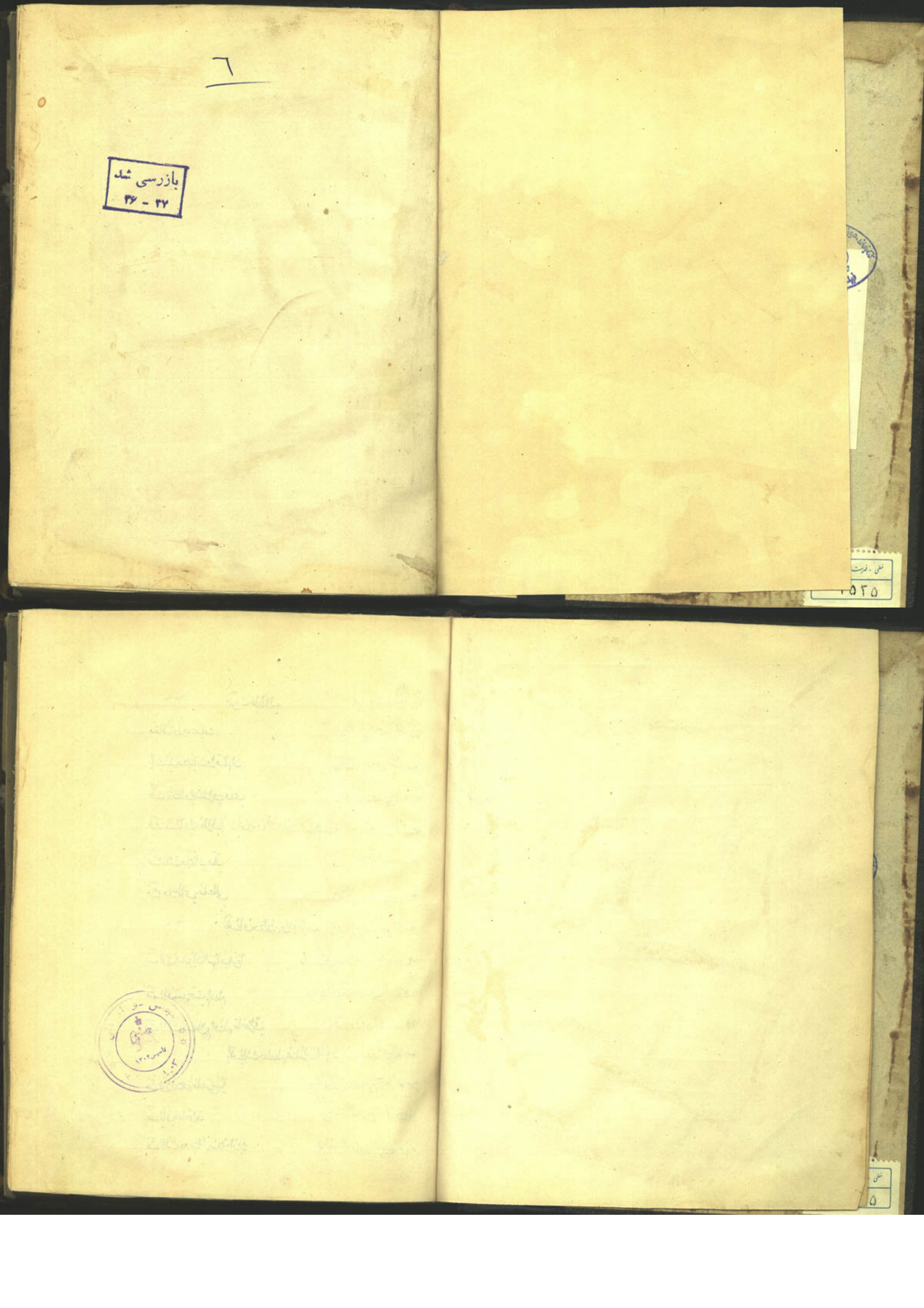

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۳۵



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رساله در علم جراحی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۸۳۶۰
بازدید شد ۱۳۸۲
۲۵۲۵



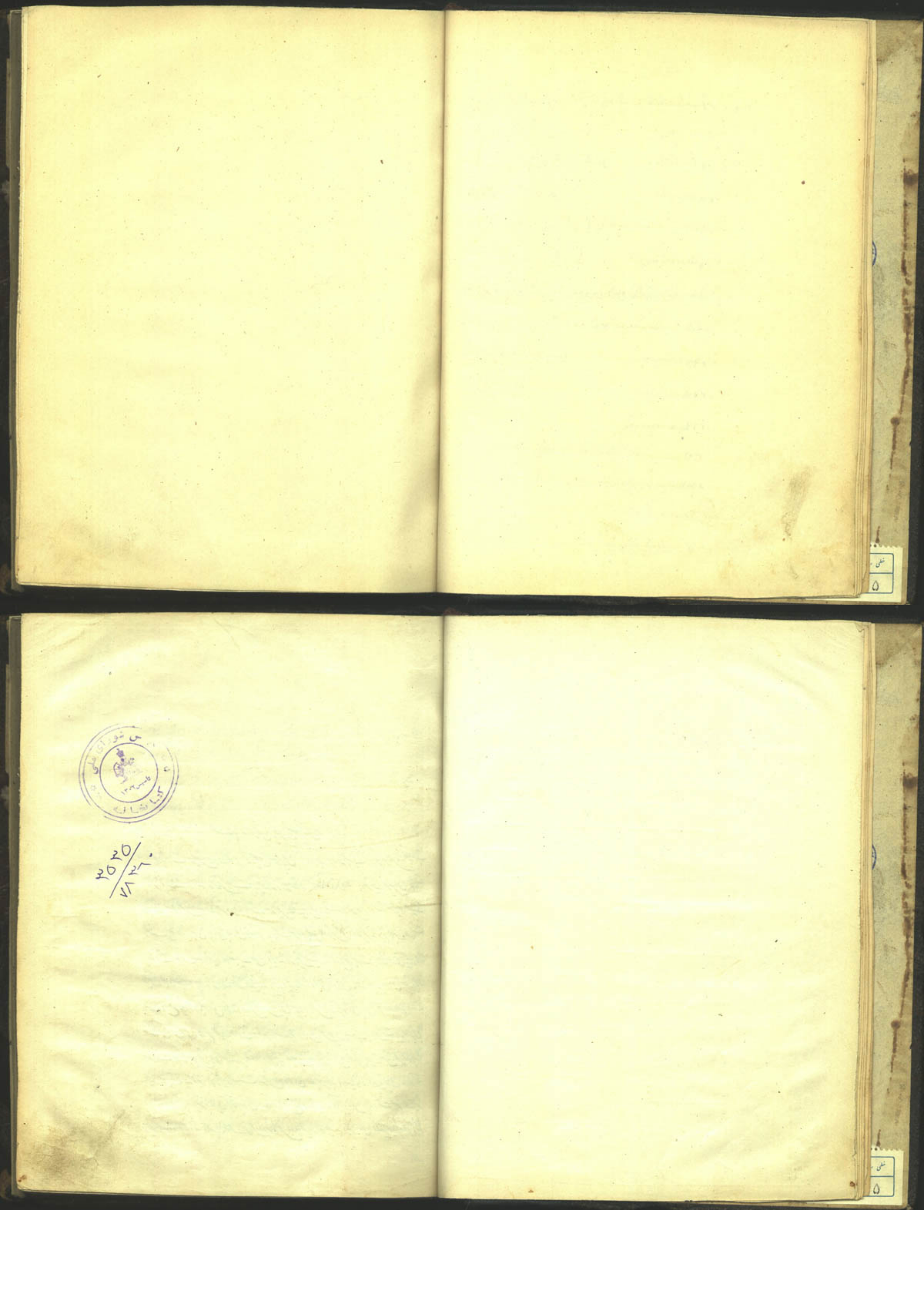
۱

فهرست جلد اول

۲

۳

۴



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

1

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین المعصومین اما بعد رساله ایست در علم جراحی از تألیفات
دکتر بولاک فرانسه مشتمل است بر مقدمه و سه مقاله اما مقدمه در تعریف عمومی این علم است
بدان علم جراحی را هر سه یونانی خیر و رقیا نامیده اند یعنی اعمال ید عبارت است از علمی که از او شناخته میشود علّتیکه
اغلب بسطح ظاهر بدن انسان عارض و دوا و باعث حدوث امراض ظاهر و تنقیض [illegible] میشوند و هم اغلب اوقات
باعانت اعمال صادره از اید و اسباب علاج پذیرفته و از این سپرده شوند و واضح است که حکما حذاق صحیح و کامل
ما بین علم طب و جراحی بیان منضم اند کجا که دیده شده بعضی امراض باطنه را و با امراض ظاهره را
منضم و در رفع کردیده و بالعکس و لهذا احدی کامل ما بین علم و جراحی و طب [illegible] بیان نمی توان و هم لازم است
جراحان این فن در علم طب حاذق و ماهر باشند و عمل جراحی چون صعب اعمال است باید با [illegible]
معرفت کامل بعلم تشریح داشته باشند و هم که تمیز ابعض [illegible] در نقش [illegible] مشق نمایند
حتی مشق نمایند و نیز از شرایط اوست معرفت تام باحوال آلاتیکه که هر یک از عمل [illegible]
آنها از [illegible] و بار [illegible] و طرق بکار بردن آنها را مواضع لازمه و اما برای این رخصت عظیم [illegible]
رجوع است زیراکه اغلب اعمال جراحی در مواضعی بکار میرسد که بقسم دیگر علاج ممکن نباشد [illegible] این

اعمال

2

اعمال [illegible] نجات داده و نیز جراحی را از [illegible] اما مقاله اولی در بیان مجملی از حمیات
و اورام وارده بر اعضا و آن مشتمل بر سه باب است باب اول در حمیات [illegible] و اسباب و علامات
و علاج آنها و مشتمل است بر چهار فصل و اگر چه حمیات متعلقند با امراض باطنه ذکر آنها در این
مرتبه بی موقع مینماید لیکن از آنجائیکه اغلب جراحات را بالذات یا بالعرض یا اتفاقاً و یا بواسطه علاج [illegible]
لازم [illegible] است بناءً علیه و [illegible] ازاد در آنجا ذکر نموده و بنابر این اجزای این علم مقدمه و مشتمل امور امراض باطنه
بعضی هر یک بیان خواهیم شد ان شاء الله تعالی اما حمی عبارت است از حرارت غیر طبیعی که [illegible] او [illegible] در حال
وافعال آلات بدنیه [illegible] سیده و [illegible] غلیان دم و اشتعال اعضا کهف و این حمی اغلب با امراض عادیه همراه
و علامات لازمه او کلیةً این است که صداع عارض شود با وجع قطن و نخاع و سستی وهن اعضا
با ضعف قوی و عضلات و اختلال حواس و سهر مفرط و سرعت نبض و سد اشتها و عطش مفرط
و [illegible] زبان با خشونت و [illegible] او [illegible] در حمیات عفونیه و قلت بول و عرق و سایر رشحات [illegible]
و هزال بدن با سایر اعراض مخصوصه بهر یک از اقسام حمی و علاج رفع سبب اوست بمعالجاتیکه
در عنقریب در فصل هر یک بیان مینمائیم ان شاء الله تعالی فصل اول از باب اول در حمی ورمی و او
عبارت از حرارت حادی است که بسبب تورم یکی از اعضای ظاهری یا باطن لاحق باشد و چون سبب این
حمی ورمی است از کثرت و هیجان و غلیان دم بنا علیه اطبا او را حمی سونوخس یا فلغمونیا نامیده
اند و اما علامات او این است که اوّلاً لرزی شدید عارض شود و بعد از آن در بدن اشتعال کرده
با سرعت و خشونت جلد و وجه و حرارت او با صلابت و سرعت نبض و عظم او و خشونت لسان
و عطش مفرط و سد اشتها و قلت و حمرت بول و کمی سایر رشحات بدن و صداع و کسالت

3

و خستگی اعضا با قلق و اضطراب و هذیان در حالت تزاید مرض و وجع قطن و مثال آنها و عوارضات
مذکوره شبیها شدید کشفه و هرگاه از صاحب این قسم حمی فصد نمایند دم او غلیظ و رسوب [illegible]
و بعد از انجماد سطح فوقانی او مقعر گردد و چون دو سه روز به تناقص نهاد بول کثیر و نبض لطیف و لین گردد و اشتها
باز شاید و عطش تسکین یابد و طبیعت ماده را بعرق بحران نماید عوارضات مذکوره زایل و حمی تمام [illegible]
و سبب این حمی بنحویکه قبل مجملاً ذکر یافت ورمی است که عارض شود در اعضای باطنه مانند انکه در کبد
و ریه و غیره باشد و از ضربه و سقطه وارده بر عضوی این حمی بهم رسد و چون اغلب بعد از قطع عضوی
این حمی عارض شود و از لوازم جراحات است لهذا او را حمی جراحتی نیز نامیده اند اما علاج
باید فصد نمود و اگر کفایت ننماید مکرر فرمایند سیما در حالت تزاید ورم و شدت حمی و بجز بسیار
انکه محتاج نیشتر وسیع بود و آنجائیکه سبب حمی ورمی باشد در ظاهر اعضا و هم در بعضی اورام باطنی
مانند ذات الجنب و ذات الریه و امثال آنها وضع علق بموضع متورم نافع است و در کل
سبب حمی ورم نخاع یا حجب دماغ باشد حجامت با شرط انفع است و از ادویه
نافعه شرب نورا و لیمون [illegible] است [illegible] از منقسمه بدین قسم که [illegible] بادام متخذ از روغن
بادام شیرین و صمغ عربی [illegible] سیر شوره [illegible] از جهای [illegible] کندم شربت ریواس یا توت
سیاه چهار مثقال اضافه نموده ساعتی یک فاشق میل نمایند صنعت دوای نافع بگیرند
آب کشنیز سه سیر نمک طرطیر یک مثقال شربت توت سیاه یا آلوی کار [illegible] مثقال مخلوط
نموده میل فرمایند و شرب [illegible] به ایستان [illegible] و جوهر [illegible] در این حمی نافع
و معین بر عرق است و هم استعمال کلیل نافع [illegible] اورام جنب و ریه شرب [illegible]

و سکن

4

و سکن حمی است و هرگاه با این حمی قلق و اضطراب عظیم و سهر مفرط باشد باید قدری افیون یا مارفیون
بکار رود [illegible] و از اغذیه مبردات اختیار فرمایند و از لحوم و دسوم اجتناب ورزند فصل ثانی از
باب [illegible] در حمی اعصابی [illegible] نیز از حمیات ورمی است [illegible] که در این قسم حمی اعراض عصبانی بروز نماید [illegible]
اعمال [illegible] بدن [illegible] مضطرب باشند اما علامات او آنست که صداع شدیدی در جمیع اجزای سر عارض شود
با قلق و اضطراب و کسالت و عدم راحت و وهن اعضا و سهر مفرط با خوف و هم دقیق عظیم در فم معده تسبب
و معده و التیام و کراهت و خشونت و تواتر نفس و سرعت نبض با صغر [illegible] است و هذیان و ارتعاش اعضا و اما
سبب این حمی اسبابی است که سابق در حمی ورمی بیان شد الّا اینکه در اینجا بواسطه ذکاوت حس اعضا که
در [illegible] لطیف و ضعیف الابدان و زنان حادث [illegible] و اختناق رحم و اختفاء [illegible] آنها خون حیض است و هکذا جاری
و حبس حیض را چون جراحت وارد آید یا کار از [illegible] در امثال [illegible] که حمی اضطرابی بهم رسانیده و [illegible]
کشف کرده و اما علاج باید ازاله سبب این حمی نمود [illegible] اگر سبب وجود دیدان معوی باشد باید ادویه بکار رود [illegible]
اسقاط آنها [illegible] معده و امعا قوت گیرند تا در آنها تولید کرم نشود و آنجا [illegible] سبب این حمی امتلاء معده و امعاء
از غذا و فضول باشد باید باعث [illegible] و مسهلات رفع امتلاء نماید و اگر سبب [illegible] باشد معالجه اسهال
باید نمود و هرگاه سبب ضعف قوی بدن باشد باید مقویات بکار رود بالجمله اولاً باید سبب او را [illegible]
او معالجه نمایند و استفراغ دم در این قسم حمی نیز جایز نیست زیراکه ضرری عظیم خواهد کرد [illegible] و [illegible] باید
مخدرات از قبیل افیون و مارفین و شرب [illegible] آنها میل فرمایند [illegible] اگر از جراحتی [illegible]
بانکه با عضو دیگر او وارد آید اغلب اوقات سبب این حمی است و اگر هم باشد حمی ورمی خفیف و اما فرق میان
[illegible] لطیف و زنان [illegible] صاحب اختناق رحم را [illegible] و حرکت [illegible] عارض شود با اضطراب

و هذیان و سایر اعراض عصبانیه لازمه او و این حمی را حمای اضطرابیه نامیده اند فصل ثالث از باب اول
در بیان حمی دقّ و او به واسطه لزوم او حمی لازمه و دیگر تعرّف و از آنجا که بدن [illegible] حمی ذبول نامند و سبب اصلی
این حمی حرارت غریبه است که تحلیلات بدن اکثر از بدل و تغذیه اش باشد چنانکه در مرض سل به واسطه [illegible]
دق از لوازم او است دیگر آنکه اسهال دم مزمن سیما در سن طفولیت یا مورث این حمی می گردد
چون در اسهال دم غشاء مخاطی امعاء مجروح و عروق دقاق او منصدع و غیر غذا را [illegible]
ضعیف منضم به بدل تحلیلات نمی شود از تغذیه اعضا نقصان [illegible] حمی دق عارض شود و دیگر از جمله
اسباب مورثه این حمی ضعف بدن و قلت دم است چنانچه اگر جراحتی به عضوی وارد آمده از کثرت سیلان
دم و مدّه بدن ضعیف و ناتوان گردد و هم به واسطه نقصان در تغذیه اعضا حمی دق عارض شود یا سبب
این حمی اختلاط و امتزاج قیح با دم است چنانچه اگر ماده دمّل کبد و ریه از بدن خارج نشود و داخل
در عروق و جوف وریدی محبوس باشد [illegible] سرایت کرده با طبیعت در حرارت دم داخل گردیده و با عفن
می رسد و بدن تصرف تام در او نمی نماید حمی دق از او بر جای آید و یا سبب این حمی تعفن شدید دم کاه است کثیره
و غلیظه است [illegible] هر چیزی که مورث نقصان ماده بدن گردد حمی دق از او عارض خواهد شد اما
علامات او است هزال بدن و فرو رفتن صدغین و غور عینین و سهر مفرط در ابتدای شب و خواب
رفتن [illegible] اطراف آخر شب و لاغری سینه و تهیج اطراف و اشتعال حرارت بعد از اکل غذا و [illegible]
و [illegible] و سرعت و صغر نبض و لین آن و اکثر به سبب [illegible] و عطش مفرط و عرق کثیر و [illegible]
سیما در خواب و قرب مرگ اسهال عارض و علیل را هلاک کند اما علاج او کلیةً این است
و تعدیل مزاج نمود و علیل را به ییلاق فرستاده و از اغذیه و ادویه مقویات اختیار فرمایند زیرا که از

تقویت

تقویت طبیعت و قوا باشد و بدون همه معالجات رفع مرض کند و بهترین ادویه در این حمی [illegible] است
و بگیرند [illegible] چهار مثقال [illegible] آب [illegible] ساعت طبخ داده و صاف نموده با اضافه ده مثقال رب
نارنج در [illegible] ساعتی یک فاشق میل فرمایند و اگر این نسخه [illegible] جوهر گوگرد [illegible] انفع و اقوی است
صفت حب نافع بگیرند افیون یک گندم و زنجبیل [illegible] نیم گندم و رب السوس [illegible] گندم مخلوط نموده یک
حب ساخته قبل از خواب فرو برند و چون عرق [illegible] در این حمی مورث ضعف عظیم می شود لهذا باید ادویه
[illegible] دارد [illegible] عرق نماید و بهترین ادویه این است و بگیرند جوهر گوگرد [illegible] آب [illegible] مثقال
رب شاه توت ده مثقال قند [illegible] اضافه نموده ساعتی یک فاشق بنوشند و اگر سبب این حمی
اسهال شدید باشد [illegible] این [illegible] میل فرمایند صفت او بگیرند [illegible] گندم [illegible]
[illegible] گندم قند [illegible] اجزاء را [illegible] مخلوط نموده قبل از خواب میل فرمایند [illegible] صنعت [illegible]
[illegible] بگیرند [illegible] یک گندم افیون یک گندم قند [illegible] گندم اجزا را سحق و مخلوط نموده در [illegible]
حاجت [illegible] صفت حقنه نافع در جمیع اقسام اسهال بگیرند مطبوخ نشاسته یک سیر و نیم [illegible]
[illegible] مخلوط [illegible] شدید [illegible] فرمایند و هم در این قسم اسهال [illegible]
[illegible] نافع [illegible] اسهال است و از اغذیه سریع الهضم و خالی الکیلوس اکل
[illegible] آب و کباب بره است فصل رابع از باب اول
در حمی [illegible] و اسباب و علامات و معالجات او و سبب این حمی تعفن و فساد دم است یا به واسطه تعفن
هوا مانند آنکه در [illegible] واقع شده یا به واسطه اکل اغذیه غلیظه سریع التعفن مانند لحوم متعفنه و قدید
و [illegible] عارض شود بالجمله سبب این حمی مرض [illegible] و [illegible] و [illegible] است [illegible] اعضاء رئیسه را

[illegible] و اعصاب [illegible] مشوش [illegible] و در امتزاج [illegible] و صفرا با دم [illegible] یا مورث تعفن دم
[illegible] حمی [illegible] را باهم [illegible] حمی [illegible] خواهند و اما علامات این
حمی است سرعت و صغر نبض و [illegible] و [illegible] چون [illegible] با خشونت و حرارت جلد و [illegible]
لون و سواد دندان و [illegible] و هذیان [illegible] ضعف حواس [illegible]
[illegible] در بعض اوقات [illegible] این حمی را رعاف [illegible] و [illegible] در انتهای این مرض [illegible] عارض شود دلیل
هلاکت است و حبس البول از علامات ردیه و [illegible] و اسهال [illegible]
علامات [illegible] نرمی جلد و نبض [illegible] عرق و [illegible] کثرت [illegible] از علامات حسنه
و [illegible] است [illegible] و [illegible] اما
علاج او [illegible] به [illegible] بگیرند جوهر گوگرد [illegible]
آب [illegible] چهار مثقال [illegible] ممزوج نموده [illegible] میل فرمایند [illegible]
[illegible] مورث [illegible] و همچنین [illegible] جوهر [illegible]
این حمی را نافع و [illegible] این حمی [illegible] و سرفه همراه باشد این دوا میل فرمایند صفت او بگیرند [illegible]
[illegible] گندم در [illegible] آب [illegible] چهار مثقال [illegible] ساعت [illegible]
بنوشند و [illegible] سرفه و [illegible] و [illegible] ضعف عارض [illegible]
[illegible] جایز است [illegible] ساعت [illegible] و همچنین تقلیل [illegible] آب ممزوج [illegible]
در این حمی [illegible] نافع است و چون علیل را حبس البول عارض شود باید [illegible] و زنجبیل
و [illegible] و [illegible] و اگر کفایت در تفتیح ننمود باید [illegible]

حوایج

حوایج [illegible] علیل [illegible] او [illegible] این [illegible] استعمال فرمایند صفت [illegible] بگیرند کافور [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] و [illegible] است [illegible] موضع [illegible] نهند و [illegible]
[illegible] تعدیل هوای منزل و [illegible] اغذیه و [illegible] نافع و تعدیل مزاج [illegible] و اما حمی
نوبه چون از امراض [illegible] است [illegible] ذکر [illegible] ولی [illegible] و اگر [illegible] حمی نوبه عارض شود
اتفاقی است [illegible] حمی دق [illegible] حمی [illegible] نوبه [illegible]
نوبه [illegible] علامات باید [illegible] این [illegible] لکن [illegible] قسم کافی استعمال [illegible]
باب ثانی از مقاله اولی در بیان اورام و التهابات بدن [illegible] با اقسام و اسباب و علامات و معالجات
[illegible] فصل اول در تعریف ورم [illegible] اما ورم [illegible] و التهاب نیز نامیده اند
عبارت است از تفرق اتصال و انقلاب [illegible] بدن به واسطه تحریک و هیجان و انصباب
دم و [illegible] اجزای عضو [illegible] وجع و حرارت و التهاب و تهیج در آن عضو [illegible]
بدن [illegible] و [illegible] جلد [illegible] اعضا [illegible] ورم در عروق دقاق
[illegible] عضو [illegible] عروق [illegible] الورم [illegible]
[illegible] ورم است وجع شدید یا خفیف [illegible] عضو متورم [illegible] دم [illegible] در عروق
دقاق غیر مرئیه او مرئی [illegible] طبقه [illegible] نامیده شده با استعداد
حرارت و [illegible] آن عضو [illegible] عوارضات [illegible] شدید
[illegible] حمی نیز علیل را عارض [illegible] وجع [illegible] اعصاب [illegible] در عضو متورم است
[illegible] قسم به واسطه هیجان دم و التهاب [illegible] عضو [illegible] و التهاب [illegible]

9

و صورت وجع میگردد با حکه و دغدغه و ادراک بر الم در ابدان و اعضا مختلف است در بعضی وجع خلنده بود و بعضی وجع ضربانی

با انصداع و اما حمرت و حرارت عضو متورم بسبب حس است و کثرت عروق شعریه است و چون ورم پیش از قطع الدم تغذیه

بعروق شعریه عضوی انصباب یابد ترشح یافت او نیز پیش از حالت صحت خواهد بود و انهدا این رطوبت مترشح تورم

تهییج عضو متورم میکند تا دو وجه بر اینکه در ابتدا او ورم موضعی جدا باید لیکن بعد از استعداد حمی علت تزحی میکند و اکثر او را این

هنگام صاحب ورم را فصد نمایند در او رید و الیاف کثیر بسته و هر عضوی متورم اذیت نماید صورت تورم او

مستولی [illegible] استعداد او مختلف است باطله استعداد او اسنان و امزجه و الات مانند آنکه در سن شباب بعد از شش

دموی و صفراوی و اعضائیکه عروق شعریه در آنها کثیر است استعداد ایشان بورم زیاده است و لهذا اسباب قریبه سیما

بر ورم مزاج مانند آبله فرنگ و خنازیر و نقرس و ستد و تحریک طبیعت بدفع او مادی بعید مانند ورم ابسیر و حکما [illegible]

داغ و سمیت مسریه مانند ماده جدری و ضربه و سقطه و ضغطه و جراحات هنگامیکه بدان رابطه حرکت کرده ایم و سوختن عضوی

از آتش و دوائیه اکاله موثره مانند جوهر اکر و ضماد الکال و غیره صورت ورم میشوند و کل اورام این قسم ان مشهور

کفته بچار درجه حالت اول تحلیل شدن ماده مورمه ثانی مترشح گردیدن مایعی از او با اجزاء انعقاد و بعد از اختلاط

از او بوجود آید ثالث بتقرح عضو متورم رابع انغانقرایا بعد رسیدن در ان عضو است و در بعضی دیگر عوارضات ورم تخفیف

وجع او بعد ان ضربان باشد یا در میان ورم بحران بعرق یا به ادرار حاصل روبت است و هر بابه معالج

منظر تحلیل باشد و بعد از تحلیل ورم اعراض لازمه او معدوم وجع و حرارت و حمرت و تهییج از آن عضو باز زائل

کفته و لا تهییج در اورام بدین نحو است و در انتهای ورم باقی از ورم مترشح و بلغم واقع در تحت جلد عضو متورم منجذب

گردیده صورت تهییج و ترشح آن عضو میکند و این قسم از انتها اخف در اورام بلغم حرد غشا و منفاق موجود میشود و

چنان تصور منظم کرده میشوند و سبب سرایت و وجع است بلکه در رشته عضو بواسطه رجوع دم تهییج و ترشح آن عضو بدرستی برده

درین

بعد از اجزاء عضو [illegible] خاص [illegible] حرارت عضو متورم [illegible]

10

درین هنگام درین [illegible] رسد و ماده او تحلیل رفته قاعده اینکه منفجر گردیده و ماده از زودی دفع شود و اما ریم رطوبتیست مترشح از عروق

شعریه متورم شده در عضو متورم و بعضی از او بسبب ملامس البیض منجمد گردیده و بعضی سیال مانند شیر باشد و ابتدا این ترشح

ریم منجمد با اطراف خود متصل است و بمرور زمان نضج یافته و حادث شده بصورت ریم دفع شود و بعد از انکه تا در ورم جمع گردیده

دا ورا از او نماید و در ریم شش و بعد آنکه اگر ورم شدیدی برعت بنهایت رسد متعدد و اماکن او منفجر ابدو وجع

ضربانی داشته باشد و علیل را قشعریره عارض شود و موضع متورم لینت یابد و در وسط او فرو نرمی پدید آید از نمی جلد

منتوح از او بظهور رسد و جلد رقیق گردد و ال است بر اینکه این ورم منفجر خواهد شد و در صورتیکه در عمق عضوی ریم

بهم رسیده باشد بطول کشد تا انفجار ریم باشد و منفجر گردیدن ریم از ان موضع بکیفیت نزول یا عضاء مانند حمره

و اطراف مفروش شود تا انکه در یکی از اعضاء باطن مانند کبد و طحال و غیرهم بعد از ورم ریم بهم رسد جریان دفع و خروج

او مصعوب با اعراض اعلای ادراک نماید بقیع عظیم در عضو متورم و بعلاوه علامات حمی و تب مانند قشعریره اکثر روزها است

کفایت سیما بعد از انکه غذا یا حرکت و حشیه و هزال بدن و در دو نفس مشهد علیل و عرق سرد علت الهاب ظاهر

رسد و لا باشد و از نهاد هر در جلد محاذی عضو متورم درد عارض و منفجر گردد ریم از باطن بظاهر برای خروج منفرق شود زیرا که ریم

هر گاه در عضو باطنی سوی خارج است و لیکن هیئه و با محال انصباب یابد چنانچه دیده شده و اما در ریم یکی

از اعضاء باطنه منفجر گردیده و یا برای دفع شده بیان اقسام ریم بدانکه ریم یا جید است و یا ردی اما ریم جید

رطوبتیست که در صفرت مایل به بیاض با غلظت قوام و لون مخصوص با حلاوت طعم و در نفس پیش از آب و مرکب است

از گلوله ها و مائیت و مائیت او بسان نمکست و ورم و جمیع اجزا و اعلاج او و در این نیز موجود است و تفصیل

که در کتب تشریح تعریف او انجام یافته و گلوله های او صغیر و مکعب است هر بجز با ذره بین مرئی نشود و اما ریم ردی

است قوام او رقیق و لون او اکثر مادی بو با کراهت نتن و ناخوش باشد یا اعراض حبیثه و هرگاه در ریم علامات فاسد

کبد

11

کیفیت آکاله باشد او را صدیدی نامند و بجای ریم سبز بود و اگر در بطن یا مجاری باورتر منعقد ریم بهم رسد نتن برابر از او

مشموم شود سوای آنکه امعار متقرح یا آنکه جراحت بر آنها وارد آمده باشد و این نیز سبب کیفیت فاسد ریم بکیفیت و نتن بکار

متعاطعه ی از براز و بعد آنکه در امزجه ردیه و اشخاص ضعیف البنیه و قلیل الدم بود لهذا است بعضی از امراض سیده

دور جهان مرض خنازیر و داء افرنجیه بعضی اوقات دمامیل عارض شوند بدون آنکه علیل ادراک وری کند با آنکه جلد

در ظاهر حمرت و تهییج بهم رسانیده باشد و بعد از انفجار او ریمی بارقت زیاد مانند آب دوغ دفع شود و چون اند

این قسم ورم حمرت و تهییج با سایر اعراض لازمه ورم ظاهر نیست بنا و علیه او را ورم بی حس یا دمامیل باردا نامند

و منعقد این قسم از دمامیل رو آنست مزاج است بعدم اشتها و کسالت و در جمیع اعضا ریم بهم رسد

و اغلب موضع عروض او ما بین کتفین و صدر و صلب و قفا است و چون این نوع دمامیل عظیم شوند گاه بکرات

یک یا دو چار یک ماه در آنجا جمع شود باشد و بعد بواسطه علیل را حمی و تب عارض شود بنحوی که قریب بان

آن رسد بهم باشد و یکی از عظم سیما عظام قلب یا عضلات نزدیک او متورم و منفجر گردیده ریم مجتمعه در تحت آنها

بواسطه ثقلت و وزن بجهت مجاری منشعب گردیده فرو این موضع ادراک او ناحیه اعظم از وی بر انبوه شده

ابتدا ثقل گردد مانند مجاری بول رود و در مواضع دیگر مجتمع گردیده در موضع دیگر دمل باشد بطبیعت اگر ورم او را

بواسطه ورده و عروق محاذیه منجذب و یکی از اعضاء باطن مانند کبد و طحال و ریه و قلب و غیرهم خفقان سازد

هلاک علیل وجع بوجود آید و این قسم را ورم انتقالی گویند و اما تشخیص دمامیل ظاهر ریم را بواسطه حرارت انیکه

سابق در اورام ذکر نمودیم مانند صلابت اطراف و لینت موضع وسط و تموج ریم دو اصابع آنها باید نمود و لیکن

در صورتیکه ریمی در عمق اعضاء و تحت عضلات گرد آمده باشد جمیع اعراض مذکوره خفی باشند و حرارت در جلد

فوق او تغییری بهم رسد و تموج ریم از بعد مسافت ادراک نشود البته تشخیص او صعب و دشوار لیکن جراح را باید

بیاید

12

بلافاصله تهییج جلد آن موضع و قشعریره مکرر و وجع صعب زیرا که این علامت دلالت بر در عمق ریم بهم رسیده است و هم بعضی

اوقات در فرو بردن ابر مرود به برون کار استنباط بر وجود ریم بیرون آن شود و انتهای دیگر ورم است متقرح گردیدن

عضو متورم و این قرحه یا بالتیام یا با اکالت است و تا کار ریم دانست بر تبدیل ورم بتقرح اکال بدین قسم ورم این قرحه بهر

موضع و بر خود رنج او را او به نماید بطور قوام رقیق بطعم عفص و کریه النتن باشد و این قرحه عارض شود در عضو ترنما

هنگامی و صدمه براو وارد آمده باشد یا آنکه اغذیه و مراهم حادی در او استعمال نموده باشند و یا از نوع امراض

مانند مرض خنازیر و آبله فرنگ و اسکربوت بوده اشباه آنها قرحه اکاله در عضو بهم رسد و انتهای دیگر ورم است

صلابت و تحجر موضع متورم و بدین نحو است و چون لازمه هر یک ورم ادامه است ترشح رطوبتی از عروق شعریه

با فضای عضو متورم لهذا باشد و آن رطوبت مترشحه منعقد و متحجر گردیده و بدین واسطه صلابتی در آن عضو بهم رسد بدون تغییر

لون جلد فوق او و این صلابت مختلف است در بعضی کثیر و در بعضی قلیل است و هرگاه بعد از ورم صلابتی در عضو متورم باقی ماند

حرارت و حس او نیز نقصان یابد و بعلاوه آن عضو را استعداد زیادتی است متورم بلکه باندک سببی باشد سرطان

در او عارض شود و اگرچه جمیع الات و اعضا را ممکن است در ورشان او صلابت عارض شود لیکن در اغلب اورام غده

غدائیه و مواضع کثیر الدم مانند عقدی مانند کبد و طحال و خصیتین و ثدیین و شحم الاذن و امثال آنها منتهی شوند

بصلابت و انتهای دیگر ورم است بیت عضو و انغانقرایا نادر است مگر در معالجان سوء امزجه و نیز این قسم

انتها در جمیع اعضا ممکن الوقوع است و لیکن در عظام و کبد و نخاع و معده بعد از تورم انغانقرایا موجود نمیتواند

شد و انتهای دیگر ورم است غانقرایا و صورت عضو بدانکه حکما ما بین غانقرایا و سفاقلوس امتیاز نکرده

نمود و این هر دو از الفاظ یونانیه اما غانقرایا سفاقلوس امتیاز کرده اند و این هر دو از الفاظ یونانیه نیست

بمعانی بطلان و فنای اعمال و افعال عروق و اعصاب عضوی در بدو بواسطه عفونت که بهم رسد حرارت غانقرایا

هنگام راست و ورم و تمدد و وجع بنهایت شدت رسنده تیا در امزجه عصبانیه و دمویه و صفراوی دیده میشود هر بواسطه او
عروق و انصباب عضوی متکاثف و جرم آنها را بالمره فاسد سازد یا آنکه تمرکز حرارت و انعقاد آید و یا از تأثیر سرد و برد مفرط
بیخ عضوی فاسد شود و صورت غانقرایا خواهد گرفت در صور دیگر غیر از تقدم یکی از اسباب مذکوره حرارت عضوی تبدیل و وجع شدید
او دفعتاً تسکین یابد و حمی عفونیه عارض شود تمدد قوی با یبوست و حرارت شدیدی در عضو متورم بهم رسد با انتشار زوال
حیات او جا وجود این اعراض علامات انقباض بطور رسیده دلیل است که غانقرایا عارض خواهد شد بدین قسم که وجع عضو
متورم و حرارت او دفعتاً تخفیف یابد حمرت آن عضو اثری و املاس او لین و خمیری شود و بواسطه ... ازجلد تهیه
وقوه حس او بالمره زایل گردد بنحویکه از فرو بردن سوزن مشام نکند و نبض صغیر و متواتر بهم رساند و علیل بهم گشته مضطرب
باید ورم چشم و سوزش و خوش ... پاره الحوایج ... و عرق بارد عارض شود دال است بر عروض غانقرایا
و بعد از ظهور این صفت وجع بالمره تسکین یابد و عضو متوقف و الآلت او نبض در بادی لزانه شده متعفن بهم رسد
و اما غانقرایا را اقسام است قسمی از موضع خود بعروق گاورزنا یابد یا آنکه با این عضو مروت در مرتبه عارض شود
و عضو متوقف را از صحیح جدا نمود این مدد را خط حصاری نامیده اند قسم دیگر آنست و عضویت جدا نشده
و غصاری بهم رساند و او را غانقرایای یابس نامند و آنجا یکه آن عضو متهیج و از صدید متعفن مملو شود او را
غانقرایای رطب نامند و هر جا عضویت کشیده گشته و متورم رساوی شود غانقرایای دار استسقائی نامند و ش
قسمت ... با سم مکی ... تشبیه مشوب معلوم خواهد شد و اما سبب غانقرایا اندیان موذی است بواسطه ورم
باشد حرارت و تزلزل خفیف بدن و قوا با تأثیر حر و برد مفرط باشد مانند او عضو شده مانند آنکه در مرض محرقه و مطبقه
و حصبه و امثال آنها و با بواسطه زیادت یا حرکت عنیفه باشد یا ازدیاد او تحجر او یا انصباب ... ازوی
در لحم یا مواد متعفن و جمود هر یک از اعراض مذکوره سیرت وجود اسیفت ملکیه و قسم دیگر غانقرایانی است

و انب شیوخ را عارض شود تیا در اصابع و پای آنها موسوم بغانقرایای شیوخ غیر ارضی و این مرض اکثری مستعد به اند باشد
و ابدا از حرکت عنیف از فی الجمله اندی مانند بریدن ناخن و قطع پینه و در کف پا بهم رسد و علامات آنها در ... است
حمره بطور رسد با وجع صعب و برعت غانقرایا مبدل گردد و سلامیات را مانند آنوی سیاه خشک
و سیاه سازد و این قسم از غانقرایا در خطر سایر اقسام و اغلب مهلک است و سبب عروض او بروز او در اطراف
نیست سوای آنکه انها از قلب و بواسطه بعد مسافت حرارت غریزیه قلیله ... بدن آنها شوانند رسید و بنابر
غذای آنها ناقص مانده و بعد فی الجمله سببی غانقرایا بهم رسانند و لبا دیده شده در شرایین عضو متوقف ارادتی
التهاس شکسته که بهم رسانیده اند چنانچه در تشریح آنها شاهده شده و غشا و جوف شرایین حقیقه عظمیت
بهم رسانیده بحدیکه کسر آنها ممکن است بنحویکه قبل ازین ثبت نموده ایم این مرض انب شیوخ را عارض شود لی با شرح زانی
ستوده از حرکت عنیف مبتلا بدین قسم غانقرایا شوند و در بلاد دیگر مرض بر ص زیاد است یکقسم غانقرایا
دیده میشود و شبانی را عارض میگردد بدین قسم را اولاد دیگر از اطراف بدن و جمع شده در مفاصل بهم رسانند
بحدیکه از شدت او کوا ب ... و بعد از چندی بعضی از اعضاء او جدا شده و تولش ن گردد و ضربان شرایین
مفروش در آنها مفقود گردد و بمرور ضرریت و برهوت لمسشان بعوز اید و با بدعره در سلامیات اعتبر
غانقرایا عارض شود این قسم از غانقرایا را که در ایران شقاقلوس نامند اغلب بمرور و بتدریج نمو میابد
بحدیکه ماهها و سالها طول کشد اما در بعضی باشد که بسرعت زیاد شده و دامنی را فاسد سازد و ... است
غانقرایا بیکه در فرنگستان غانقرایای شیوخ نامند و هم در این قسم اکثر اوقات شرایین عضو متوقف
سبر هودند بنحویکه در حین قطع عنق از آنها سیلانی نمی نماید و اما قسم دیگر غانقرایا آنست که عارض شود
مرضی ... بدو تجیه ... خواهیده باشند و در اشخاص ضعیف بخصوص در حمیات مرض محرقه و مطبقه و حصبه

و طبع ار خو اسپدن تکیه جهت یا در موضعیکه بستر او را ناهموار و چین داشته باشد در انضغاط او عضو را غانقرایا عارض
شود و موضع بروز این قسم غانقرایا اغلب در عصعص و کتفین و مرفق و زانو ... قحف است که او لا در ریح اوراوح
حمرت شبیه بورم حمره عارض شود و بسرعت بغانقرایا مبدل گردد و اگرچه انضغاط صورت ظهور این علت است لیکن
سبب او تعفن دم و فساد او با انقباض قوای عصبانی است و گاهی در دیار نا ق ا ارنغ ذو با عث جلد حیوانیکه
از وبا با اثر سمی مرده اند و بعضی از اعضای آنها مانند از آن حیوان بر خورده در آن موضع لکه سرخی ظاهر و دو جرح
بوزی شود مقدمه از آنکه غانقرایا نموده با اطراف خود سرعت کند و با وجود آنکه اماس و وجع او قلیل است و لی بعد چند یوم
حمی عفونه عارض شود و نبض صغیر و غیر منتظم گردد و هذیان گوید با وجع فواد و غشیان و تقدیست ... ار
در علاج اهمال ورزند بزودی علیل را هلاک سازد و این مرض را بثره ملکیه نامیده اند و سوای وجه ... ... است
ذکر خواهیم نمود ... و اما غانقرایای موسوم بدار الشفائی اغلب در غرفات عارض شود تیا در صور یکه جروح
را با مبتلای مرض محرقه و مطبقه و سایر امراض عفونیه همنشین سازند از مجاورت باشد و در جراحت جزئی و سالم
راو جمع صعب عارض شود و کنار جراحت حمرت شدیدی بهم رسانند بانی آنکه در و ورم حمره و غشا ...
رساوی لون او در اسود شده وسعت بهم رساند و در اطراف ... تزلزل عارض و در صحه تکوین و ... سیاله ازاو شده
گردد با اعزه صدیدی متعفن از او با بچه بتدریج اطراف را فاسد سازد و ... باشد و عضلات
و عروق و عظام نواحی او فاسد شوند بنحویکه ازدیاد و جرم عروق عضو موجود کثیری سیلان یابد و هم ...
اشخاص با مرض سرایت نموده بعد از چند یوم علامات رو و شرایح مانند تفت اشتها و وجع فواد و ضعف و صغر
نبض با قلق و اضطراب و غیره بظهور رسد و هم باشد و حمی دقیه علیل را عارض و هلاک سازد و اما قسم دیگر غانقرایا
آنست و از شدت تراخ و انحراف او از حالت طبیعی در حمیات مرض محرقه و مطبقه و حصبه و جدری بهم رسد

و اطبا در فضای دهان و جگر ... و تقیح و بتدریج ... را فاسد سازد تا عظام و از جمله علیل صاحب خورد
هلاک سازد لیکن باشد در این عضو سالم و هم خط حصاری بهم رسیده و علیل بیرون **فصل ثانی** اسباب ثانی
در تقسیم اورام بدانکه اطبا اورام را منقسم نموده اند به جنس که در رقت هر یک قائم است **اوّل** اورام با فنا بر علامات
و اعراض در رفتار **ثانی** بواسطه اسباب مورثه او **ثالث** موافق نسج عضو متورم **اما** بواسطه علامات و عوارضات
بر منقسم گردیده بنا در در **اما ورم حاد** او را مانند ورم جمیع عوارضات او بسرعت بظهور رسیده و زایل شود
و ورم مزمن او را مانند برعکس عوارضات او تدریج عارض و بطی است و هم منقسم شده با ورم منفرد و ورم همگانی
و عفونی و خفی **اما ورم منفرد** او را مانند که عوارضات در صاحب ورم بهم رسد و رفتار او سریع باشد بدون زوال
و انب عارض شود از جمله سالم زرد و شدی گردد بتحلیل یا انفجار **اما ورم هیجانی** او را مانند هر با زجه موزیکی
عارض شود در بدن انها و دم بغلیان آید و با وجع شدید باشد و هم اعراض عصبانی صاحب آن را بظهور رسد
اما ورم بلغمی آن را مانند که عارض شود بعضی مزاجان را خصلا یکه در قوای آنها دوری حاصل باشد و قوت اصلاب
آنها قلیل گردیده باشد با خفت عوارضات دری و زیدنیت او **و اما ورم عفونی** او را مانند که واقع شود
اشخاص را و خون در بدن آنها فساد بهم رسانیده باشد مانند آنکه در مرض محرقه و مطبقه و امثال آنها بسرعت مبدل
و متعفن شود بغانقرایا **و اما ورم خفی** او را مانند که اعراض لازمه او خفیف و بی خطر باشد و بدانکه اورام را
بنابر اسباب موره منقسم نموده اند بورم بالذات و ورم بالعرض و ورم خاص و ورم اتفاقی و ورم بالمجاوره
اما ورم بالذات آن را مانند که از ضربه و سقطه و امثال آنها بعضو واقع شود **اما ورم بالعرض** آن را مانند
و عرض باشد از مرض دیگر و بعد از رفع مرض اصلی ورم که عرض اوست زایل شود مانند ورم ... و ...
باشد **و اما ورم خاص** او را گویند که عارض شود از ... مخصوص مانند ورمی که حاصل شود از گزیدن عقرب و رتیلا و غیرها

و اما ورم مفاصل آن را مانند ... در عضوی از اعضا ... واقع شود ... مانند ورم ... برسام

و ورم ... و ورم ... [illegible] ... باورام ... و اورام [illegible]

و اورام غشاء صفاق و غشاء ... در عرق ... و اما ورم ... [illegible]

مانند ... [illegible] ... باشد و حمی ... [illegible]

... [illegible] ... و اما ورم ... [illegible] ... و اما

ورم ... و وجع و حرارت خفیف ... [illegible] ... و اما ورم غشاء

مخاطی ... است که ... [illegible] ... با وجع ... [illegible]

... [illegible] ... و این قسم از اورام ... [illegible]

... [illegible] ... مانند ... [illegible] ... و اما ورم غشاء ... مانند

صفاق بطن ... [illegible] ... در جمیع ... غشاء ... [illegible]

که ... [illegible] ... مانند آنکه ... [illegible]

... [illegible] ... و اما ورم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... و اما ... عروق ... [illegible]

و ورم ... [illegible]

... [illegible] ... و اما ورم عروق

... [illegible]

خطی سرخ بر آید تا غده جذابیه قریب بود چنانچه اگر یکی از اصابع اصبع بنصر او ملدوغ گردد +

خط سرخی از جانب انسی زند اسفل بر آید تا تحت ابط و متورم گردند شبکهای جذابیه ابطی

و از ورم عقب خدر و حس حرکت نمیله در عضو بهم رسد با وجع محرک مانند تحریک جرح النملی که جرح

صاعقه نیز گویند و هم فرعیه تشنج در عضو متورم العصب بظهور رسد و اما ورم عظام این ورم

در غریع و یا در جرم انها بهم رسد و منتهی گردد بصلابت و یا آنکه عظم متورم را ریم سازد و آثار او

رام مختلف و بسته است باسباب و حدت ورم و مزاج علیل و عضو متورم فصل ثالث از باب ثانی

در طریق علاج اورام عموما که قصد معالج در ورم تحلیل اولست الا در بعض اورام ورمهائیکه بحران

باشند مرض که ورم باید آنکه اولا رفع سبب و ازاله او نمود آنگاه ادویه و تدابیر ضد ورم بکار

دارند از فصد و ارسال علق و حجامت و شرب شوره و طرطر و امثاله و هم باید دست از تدابیر

لایقه بر ندارند و از اغذیه مبردات میل فرمایند و عضو ماؤف را بالمره آرام دارند و در صورتیکه

وجع شدیدی در عضو متورم بهم رسد و حمی اضطراری عارض شود باید مخدرات مانند افیون و بزر البنج

و روح ... استعمال نمایند شربا و طلاء و هرگاه علامات امتلائیه در علیل بیابند موافق میل طبیعت

مقی و مسهل بکار دارند و در اورام عفونیه شرب حموضات معدنیه از قبیل جوهر گوگرد و غیره +

نافع و در اورام خاصی یعنی ورمیکه بسبب داء افرنجیه و خنازیر و نقرس باشند علاج انها علاج مرض

اصلیه یا ازاله او است و از معالجات موضعی که در اورام بکار میرود فصد و حجامت و استعمال اطلیه

رادعه و اضمده محلله و اکمده حاره یا بالفعل و یا بالقوه و مراهم و مشمعات و قابضات و مخدرات

است و استفراغ دم را اجتذاب نحو میتوان نمود یکی بواسطه فصد دیگر بارسال علق و اسلم آنست که زلو

را از موضع متورم بنشانند بیان آنکه در ورم اذن باید بفوق و خلف اذن نشانید

دیگر حجامت است که چون عضو متورم شود تمدد قوی یا ماده در عمق باشد مانند آنکه در عرق النساء

و ورم لسان و ورم فقار حجامت انفع است از سایر استفراغات و از روادع مبرد ماء مثلج

و شکر سرب محلول در ماء و خل ممزوج بماء باید اختیار فرمود و هرگاه ضربه یا سقطه بر عضوی وارد

آمده صورت تفرق عروق او گردیده و در هنگامیکه دم به تحت جلد انصباب یافته باشد

بهترین اطلیه رادعه عرق ... ممزوج بماء است و چون در بعض اورام حاده ملتهبه حکماء لیقی

که بعضو متورم مادون نموده اند لهذا باید پارچه ... نهاد و بموضع ورم به بندند

و از اضمده برزک و نان خشک و سبوس گندم و آرد جو مقلو بالبن استعمال فرمایند و اطلا آنست که ادویه

مذکوره بعد از طبخ با ... نهاده و بر عضو ماؤف به بندند و بباید دانست که در بعض امراض

حکما حرارت یابس را از حرارت رطب ضماد انفع دانسته اند مانند آنکه در ورم مائی و ورم

حمره و نقرس و ریاح افرنجیه لهذا در این امراض باید ضماد بکار دارند و اینگونه ضماد با ادویه

یابسه

یابسه و یا صوف و پنبه ... آلود باید بکار داشت و هرگاه عضو متورم را وجع صعب باشد

باید اضمده مخدره متخذه از بزر کتان و بزر البنج و کوکنار اختیار نمود و چون در اورام بلغمی

در فرمی هیجان و میل دم بعضو متورم قلیل است لهذا باید اضمده محلله متخذه از ادویه عطره

مقلو با عرق استعمال نمود و هم طلائیه با شکر سرب و آب تدبینیه که صفت آن انشاءالله در تتمه کتاب

ذکر خواهد شد و تمریخ با ادهان عطره و جوهر نفت در و استعمال شمع الشق و در امثال انها این قسم اورام

نافع و از اغذیه مقویات و مهیج دم از قبیل کباب ... و شرب قلیلی از خمر اختیار

فرمایند و هرگاه ماده متورمه مایل باشد انتقال بعضوی شریف ... لازم است ادویه

بکار داشت که ماده که در آن عضو منصرف و بظاهر جلد منجذب سازد زیرا که در بعضی

مشاهده شده است که امراض الات شریف بدن بدما میل جلد بحران نموده صلاح پذیرفته

اند و از جذابات مستعمله شمع مرتب از زراریح و خردل نهادن و تمریخ ادهانیه که

بواسطه آنها جلد آبله ... از قبیل دهن ماخوذ از فرفیون و مازریون و غیرها و آنانکه ماده

متورمه مستعد انتقال بموضع دیگر ... است که از استعمال ضماد خردل و شمع زراریح ماده

منتقله به موضع خود عود داده و از مرطبات ادویه بکار دارد که ماده بظاهر جلد مایل

دباغ ... مندفع شود و چون ورمی منتهی شود به تقیح باید از مرطبات مدررات از قبیل ...

دسور نجان و امثال آنها اختیار نمایند و بموضع علت ضماد بکار دارند و هرگاه با این حالت استرخاء
دو ماميل در اعضا باشد مثل در زیبال و عضلات و طلا استعمال نمودن مفید است و اگر از اجتماع
و کثرت رطوبت خوف هلاک باشد مانند آنکه در اماس صفاق لابد باید باعانت آلة
مرسوم به تروکار رطوبت مجتمعه را خارج سازند و در صورتیکه اماس در طی در تحت جلد بهم
رسیده باشد علاوه بر تدابیر مذکوره استعمال اضمده معطره مانند نعناع و پودینه و طلای بادران
و امثال اینها نافع است و اگر بدین تدابیر اماس به تحلیل نرود بهتر آنست که قطعه
سرب بران عضو به بندند یا آنکه نوار پیچی نمایند و هرگاه از علامات استنباط نمایند که دمل
بریم منتهی خواهد شد لازم است که طبیعت را در نضج ماده باستعمال اضمده حاره اعانت نمایند و اگر
وجع شدید باشد وضع علق باطراف العضو نافع و آنجائیکه از ضعف بدن و قوی طبیعت
عاصر و عاجز باشد در نضج ماده باید آنکه بای نت اضمده قویه ماده را نضج دهند و بجهة این
مطلب باید خمیر ترش ممزوج با دهن بید انجیر و پیاز زیر بال ضماد نمایند و موضع متورم و اطراف
او را با شمع اتق و بارزد و داخلیون هر یک حاظر باشند بپوشند و لیکن اغلب اضمده در نضج
ماده کفایت می نمایند و چون بدین تدابیر دمل انضج یافت یعنی صلابت اطراف او به لینت
مبدل گردید اگر طبیعت خود منفجر ساخت فبها و الا باید باعانت مبضع منفجر ساخت

و آنجائیکه

و آنجائیکه دمل صغیر یا در لحوم غددی مانند پستان و غیره واقع و یا قریب بجلد بهم رسیده باشد
اسلم آنست که واگذارده و منفجرش سازند اما بعضی اوقات لازم میشود که بدون تامل منفجر
نمود از آن جمله تمدد عضو متورم عظیم و وجع او شدید باشد از خوف عروض غانقرایا باید قبل
از انفجار طبیعت موضع دمل را منفجر ساخت مانند آنکه در ورم داحس و همچنین هنگا
میکه ماده در تحت عضله مجتمع گردیده و بیم آن باشد که از کمیت نزول باعضا مادون
خود نموده و مورث فساد آنها گردد باید بدون تامل بگشایند دیگر آنکه در دمامیل واقعه
قریب باعضای رئیسه و دمامیلی که در نواحی لحوم رخوه عارض شده باشد مانند آنکه در اطراف
ثدیه و عنق باید بسرعت گشود و هم دمامیل واقعه قریب بمفصل را بدون مهلت بگشایند
مبادا ماده بجوف مفصل منصب و فاسدش سازد و لیکن دمامیلی که بحران باشند مرض اگر دون
اولی است از واگذاردن بطبیعت لیکن علی ای تقدیر دمامیلی که قریب بعروق واقع
شده باشند اسلم آنست که واگذارند تا ماده بتمامه در موضع وقوع دمل منصب و مجتمع گر
دیده بر آید تا در حین انفجار صدمه و جراحتی بر عروق مذکور وارد نیاید و یا آنکه در منتها
وجوب با احتیاط کاملا منفجرش سازند و باید دانست که منفجر ساختن دمامیل
یا باعانت آلة قطاعه مثل مبضع است و یا بواسطه ادویه اکاله و محرقه در بعض اوقات

دمامیل عمیقه را جایز است که با خوش نهادن منفجر سازند و موضع گشودن باید ادق در سایر مواضع
دمل باشد و ادنی آنست که موضعی را بگشایند که مده از کمیت خود بسهولت بتواند خارج گردیده
و چیزی از او باقی نماند مبادا مورث فساد عظیم شود و هم باید ثقبه مندفع مده وسیع باشد و
انفجار دمامیل بواسطه اسباب اغلب با مبضع است که باعانت اصبع ابهام و سبابه عمودا
فرو برند تا جوف دمل آنگاه منحرفا بفوق شکافند لیکن در دمامیل اعماق بدن از خوف ورود
جراحتی در حین عمل بعروق عظیم حامل بدو قسم میتوان منفجر ساخت یکی آنکه شکف
عمق آن موضع را شکافته آنگاه باستعمال فتیله طبیعت را اعانت نمایند در انفجار ما باقی
ما باقی دیگر آنکه اول موضعی را که میخواهند منفجر سازند با اصبع لمس نموده و بعد از تشخیص آنکه در
این نواحی عروق عظیم استقرار ندارد لمحه لمحه با مشرطی محدب از ظاهر به باطن بشکافند تا مقصود
حاصل آید آنوقت قدری پنبه محلوج در او نهاده و اضمده حاره بالفعل بکار دارند و آنجائیکه
بعد از انفجار صلابتی در اطراف دمل باقی ماند باید فتیله استعمال نمود تا ماده صلبه نضج یافته
دفع شود و لا ادویه اکاله و محرقه را اگر در دمامیل بارده و خیاره کیله بسبب ابله فرنگ باشند باید
بکار داشت و از آن قبیل است قلیاب الکال که بوته کوچک از آن بموضع دمل فرو برده منفجرش
میسازند دیگر آنکه اطراف دمل را حلقه از شمع داخلیون انداخته و بوسط او از این مرحوم بجز بها

ریخته

ریخته و مدت پنج یا ده دقیقه رها داده بردارند صفت دوای مذکور بگیرند آهک با دام جو +
قلیاب الکال مساوی با عرق دو آتشه خمیر نموده بنحو ما ذکر حکام ضرورت استعمال فرمایند
و لا خوش نهادن که تبادر در دمامیل بکار میبرند الا آنکه بعضی حکما در بعض دمامیل بارده واقعه
فقعه در اعماق بدن را جایز دانسته اند که خوش کشیده منفجرشان سازند و لا در دمامیل بارده
بجهة رداءت مزاج باید ادویه و تدابیری بکار دارند که مورث اصلاح او گردد و هم نقل
به ییلاقات نافع و از اغذیه مقویات میل فرمایند و از ادویه نافعه استعمال جوهر فولاد
و نوشیدن شراب کهنه است و هم استحمام بمیاه حاره معدنیه صاحبان این علت را تدبیر نکو است
و اکثر مشاهده شده است که از مبادرت باعمال و تدابیر مذکوره دمامیل بارده به تحلیل
رفته اند اما در صورتیکه تحلیل نرود و ریم کثیر در او مجتمع گشته و بیم انفجار باشد بهتر
آنست که باعانت آلتی موسوم بتروکار و سیخ مجتمعه را بنحویکه خارج سازند که هوا بجوف او داخل
نشود آنگاه قدری شمع داخلیون بدان موضع رفاک نمایند تا مانع آید دخول هوا را و یا آنکه بموضع
ورم خوش کشیده و باستعمال فتیله تر در مده حاصله در او را مندفع سازند و حتی الامکان این قسم د
مامیل را با مبضع و آلة قطاعی نباید منفجر ساخت زیرا که اغلب مشاهده شده اتخاص را که
که با مبضع گشوده اند و رسم حاک ملتهب در موضع او موجود و باعث هلاکت آنها گردیده است

وازانجائیکه بعد از انفجار دمامیل جراحت لازم است سعی نمودن بر خروج مادّه و نبت لحم لهذا باید
از مبادرت باستعمال اضمده حاره احمال نورزند تا التیام یابد و هم بعد از انفجار استعمال ادویه
کثیر الحراره جایز نیست از خوف انکه مبادا موضع منفجر متقرّح گردد و در امزجه بارده و دما
میل مسترخیه و هنگامیکه اطراف دمّل رخو و قلیل الحسّ و اکمد اللون یا ماده رقیق از او بالا
ید استعمال ادویه حاره مانند دهن نفط و امثال او و دلک با مرهم محلّل در عرق نافع و دمّل
ساخش جوف دمّل را با پنبه و کتان و مالیدن سنگ جهنم نیکو و نوشیدن مطبوخ الجبار و وج و ادویه
مقویه فولادیه ازموده است و چون در دمّل لحم زاید بروید بجهة اذابه او باید یک دو نوبت سنگ
جهنم مالیده و بالمّره اوده بمنع داخلیون الموضوع الحت بپیچید تا تحلیل رود و بباید دانست که اگر
مده سوء مالیخی باشد از اندفاع لابد انکمیت خود با سافل میل نموده و جوار مسامات یک بد دا اگر ا
حیانا این حالت بطول انجامد که ناسور شود و در جوف او غشاء بطانه متکون گردد عسر العلاج است لیکن
با وجود این نمیتوان از معالجات جیده مانع باشند خصوصی ذو الیر بود یعنی چون ببینند که ریم مقعده
از دمل خارج نمیشود ثقبه معتاد او وسیع سازند یا انکه در تحت او ثانیاً موضع یک بیند و عضو
علیل را وضعی بدارند که ماده بکمیت خود مندفع گردیده محتبس نماند در این صورت البته ناسور به
عارض نخواهد شد و اگر ناسور به هم رسیده و مزمن گشته از معالجه عاجز خواهد بود الا انکه

غشاء موجبه در جوف او مانع از التیام است لهذا بجهة علاج باید معالج باعانت ادویه
حاده اکاله مانند قطور تقطیر زرنیخ و سنگ جهنم و امثال انها غشاء مذکور را ازاله و ازابه
نمایند و اگر استعمال انها کفایت نه نمود باید ناسور را بشکافند یا با آهن تابیده او را +
بسوزانند و هنگامیکه در موضعی از مواضع بدن ریم حاصل شود جراحی لازم است مراعات +
قوه هاضمه و الات غذا و چون پاره زبان دانسته بر فساد معده و هضم و جراحت لهذا باید +
از بهم رسیدن پاره در زبان مسهل مرتب از راوند چینی یا سنامکی و نمک فرنگ مسهل فرع بیند
و هرگاه بعد از ورم صلابتی در عضو متورم باقی ماند باعانت ادویه محلله تحلیل برند و
انفع جمیع محللات استعمال شمع انق و بارزد و زیبق و ضماد برگ شوکران و اکلیل است و
هم بعضی اوقات ارسال علق نافع و تمریخ دهن نیز از مجربات است و هم شرب ادویه قلیایه
و یدیه و سیمابیه طبیعت را در تحلیل صلابت بهترین معتمد و از انجائیکه این ادویه قوت
قویست باید در استعمال انها احتیاطی کامل مرعی دارند و هرگاه عضوی بعد از ورم +
صلب گردد و فایده از او مترتب نباشد اسلم سقوط و قطع اوست بالات قطاعه ——
و اما بجهة علاج مرض غانقرایا معالج را سه اشارت است اول منع از بروز او ثانی انکه مواظب
باشند که با عضای مافوق و مجاور خود سرایت ننماید ثالث انکه طبیعت را در ازاله عفونت

اعانت نماید رابع انکه بدن و قوت او تقویت نماید تا از صدمه این علت ضعیف نگردد و اما در صورتیکه
سبب عروض غانقرایا حدت ورم باشد باید سورت او را باستعمال اضمده مبرّده لینه و ارسال علق
مرة بعد اخری منکسر نموده زیرا که بعد از تخفیف و تسکین ورم غانقرایا از موضع خود تجاوز نخواهد نمود و
هرگاه ضغطه عظیم یا تمددی قوی در عضوی باشد باید بدون تامل ان موضع را شرط نمود از خوف انکه
مبادا از انضغاط و تمدد غانقرایا انعقاد عارض و از انجائیکه اغلب اوقات با این مرض
حمی عفونیه همراه است لهذا لازم است که از شرب ذیبت لکه لکه و حموضات معدنیه مانند جوهر
کبریت و شغم و امثال انها و جایفه سنبل الطیب و شراب و نفط سفید و جوهر ماخوذ از شاخ گوزن
رفع عفونت خلط نمایند و اگر با این علت امتلائی در معده بیابند و یا انکه علل زکی الحق
باشد و بدین واسطه امراض عصبانیه مانند تشنج و غیره مراو را عارض شود باید افیون و مشک و جند
بیدستر و جوهر حبی و امثال انها مسهل شرح کنند و بباید دانست که منظور از استعمال ادویه موضعیه +
در این مرض اعانت طبیعت است در اسقاط عضو میت و منع از سرایت مده فاسده و ردیه با عضای
مجاور خود یعنی هنگامیکه غانقرایا با عراض ورم شدیدی همراه باشد به نحویکه سابق ذکر رفته
استعمال اضمده انفع جمیع معالجات خواهد و در صورتیکه عضو ما وف مسترخی و بدون وجع باشد
باید اضمده متخذه از حشایشی عطره بکار دارند و بجهة رفع تعفن عضو ذرور ساز و بابونه و

دغال محرق و شیشی با برگه و کافور روغن تا در وسقز و جوهر ماخوذ از هیزم نافع و انفع از
انها ضمادی با بونه و کل ارمنی و روغن محلول در جوهر نمکت و بجهة اینکه ماده غانقرایا در یک موضع
مجتمع نگردد لازم است که العضو را شرط نمود و لیکن احتیاط نماید که بمضع لحم سالم و عضویه
برخورد و مجرد حسی نسازد و هم باید که معالج باعانت مقراض و انبر به لحم فاسد او از +
عضو علیل زایل سازد با دقت تا مبادا که اصابع یا عضو دیگری خود او نمده مذکور نیاید
و هنگامیکه مابین عضو سالم و میّت خطی عمیق واقع شود و متمیز گردد عضو میت را از میت جدا
دلیل است بر انیکه غانقرایا دیگر بفوق و ما یجاور سرایت نخواهد نمود و هم لازم نیست که
عضو میت و فاسد از غانقرایا را قطع نمود بجهة انکه ذراع حال خارج نخواهد بود یا انکه مرض ذات الخط
خط مذکور محدود گردد در این صورت قطع نمودن العضو لازم است چون طبیعت خود قطع
و التقاط او می نماید و هرگاه محدود نشود و این علت از رداءت مزاج بهم رسیده باشد محتمل است
که بعد از عمل موضع مقطوع نیز بدین علت مبتلا گردد لیکن علی التقدیر اگر غانقرایا بقسمه
محدود نشود قطع عضو از مافوق موضع معلول نیکوتر از ماعدای اوست
و اما در علاج غانقرایای شیوخ باید انکه چند نوبت مافوق عضو علیل را ذلی نشانیده و اضمده
متخذه از برگ و بابونه و کل ختمی و آرد جو و سرزه بکار دارند و هم صاحبان این قسم غانقرا

یا ادامه مداومت با فیون بسیار مطلوب است و بدین دستور باید علاج نمود قسمی از غانقرایا که در +
ایران بنقاقلوس مشهور است از ارسال علق بر اطراف موضع علت طلای سفیداب قلع و شرب
منضجات سیما ادویه تریاقیه که از مداومت شرب او شقاقلوس بروز ننماید و بعد از بروز محدود
خواهد شد البته و اما بجهة غانقرایا ئیکه از خوابیدن زیاد عضویرا بهم میرسد لازم است علیلرا
از کثافات مبرا داشته و بستر او را از لفافه بسیار نرمی پوشیده و بر موضعیکه از تکیه بدن
بدو ضغطه وارد آمده جبیره مرتب از صوف نهاده تا مانع آید انضغاط او را و هرگاه قطعه
از جلد موضع منضغطه حمرت و بنفشی بهم رسانیده باشد باید از شکر کرب و اسفیداج
محلول در ماء و کافور محلول در عرق روزی چند نوبت آن موضع را شست و شو نمود و چون —
منقرح و متقیح گردیده باید لته را بمرهم اسفیداج و بیاض البیض مخلوط با کافور آلوده بدان مو
ضع نهند و علاج بثورات ردیه بدین نحو است که اولا موضع علت را بعصاره نظافت نموده و قدری جوهر
تورهٔ سبان موضع بریزند و از مزروبات الی آخر اختیار نموده و بجهة حفظ قوای بدن جوهر کوکرد و
کنکنه و مطبوخ سنبل الطیب و دج و امثال آنها میل فرمایند و اما در غانقرایا ئیکه در دار النقاء
کبیرا عارض شود علاج بدین نحو باید نمود که اولا مجروحین را با صاحبان مرض محرقه و مطبقه و سایر
امراض عفونی مجاور نسازند و بعد از آنکه مجروحین را غانقرایا عارض شد علیلرا از سایرین دور
نشانند

نماینده مبادا دیگران نیز بدین علت مبتلا گردند و انفع معالجات اینست که موضع علت را بر علت
بالاهی تافته بسوزانند تا با عضای مافوق و ما یجاور خود سرایت نتواند نمود با سایر
معالجات و تدابیریکه قبلا مذکور داشته ایم باب ثالث از مقاله اولی در ذکر اورام
مختلفه الوقوع که بعضی از آنها مخصوص بعضوی دون عضوی نباشند و بعضی مخصوص باشند بعضو
یا نسجیرا دون سایر اعضا و این باب مشتمل است بر بیست و یک فصل فصل اول در ورم
و فلغمونیا با اسباب و علامات و علاج آنها اما حمره که بپارسی باد سرخ نامند عبارت از
ورم ملتهبی است که واقع شود در جلد و عروق شعریه مفروشه در او و اغلب از تغیر هوا مانند +
سایر امراض وافده بهم رسد و این علت بدو قسم منقسم شود یکی را حمره اصلیه و مفرده دیگری را
حمرهٔ عرضی و غلط نامند و اما حمره مفرده قبل از وقوع و بروز این ورم بعضی حالات و عوار
ضات بدو سبقت گیرند و مقدمه باشند او را از آنجمله است کسالت و درد اعضا و احساس
ثقل عظیم در عضو مستعد الورم باهم سقوط و صداع و هذیان و غلبه نوم و حمی یا ادراک ثقل با حره
و وجع فواد و باره لسان و غثیان و بعد از این اعراض حمرتی مایل بصفرت در عضو مائوف
بروز و بسرعت در اطراف خود منفرش گردد و چون موضع متورم را بکف رانند حمرت زایل و بیاضی
مبدل گردد لون او و بعد از برداشتن اصبع حمرت زایله معاودت نماید و بعد از ظهور ورم —

اعراض مذکوره تخفیف یافته و ورم از موضع بایجاد و مرتجا و زنماید و باشد که از حدت
ورم بشرت جلد متورم ساقط و در موضع او آبله بهم رسد و بنابورت وحدت ماده رفتار ورم
مختلف لیکن قاعده چنانست که ورم تحلیل و مادهٔ متورمه بسوی طبیعت لوق واد را بحران
نماید و بعد از تحلیل بشرت جلد موضع علت ساقط گردیده و علیل شفا یابد و بباید دانست
که این ورم منفجر نگردد اصلا سوای آنکه صاحبان سوء المزاجرا هرگاه ورم حمره عارض گردد باشند
که بغانقرایا و قرحه منتهی شود و در صورتیکه بواسطه قصور در علاج و رداءت تدابیر یا از
جا نشیدن احتراز آید در مرض بهم رسد باشد که طبیعت مادهٔ ورم را العضو دیگر دماغ و ریه و صدر
و غیره منتقل ساخته و مورث مرض صعب مانند سکته و برسام و ذات الریه گردد و اما سبب
و مادهٔ این ورم صفرائیت محترق و فاسد اگرچه از اضطراب عمل کبد و سده باب و منفذ
معده و اکل اغذیه ردیه بطئ الهضم باشد که این علت حادث شود لیکن اغلب در تابستان
و پائیز بطوریکه سایر امراض وافده مرتجله که این مرض در بلدی بهم رسد و جهة او مجهول باشد
و بباید دانست که در بعضی اوقات در جلد حمرتیکه در ون هیئت شباهت تامه بدین ورم دارد
از اسباب مختلفه عارض شود مانند آنکه از تاثیر شعاع آفتاب با حرارت نار و برودت جواد
یا از تدهین ادهان حاره و مشمعات حاده محرقه چون ذراریح و خردل و سماق سم و انضغاط د میل

عصبه که در

عصبه که در تحت او تار واقع باشند یا از تمدد قوی در جلد حمرت و تهیج بیان و رم حمره حادث میشود
یا باشد که طبیعت ماده مرض دیگر را بجلد منتقل ساخته و مورث این ورم شود چنانچه صاحبان
مرض نقرس و زنان بعد از وضع حمل که حالت نفسا نامند و غیره بدین ورم مبتلا شوند و این قسم را حمره
عرضی و غلطی نامند و اما این ورم یا در ظاهر جلد بهم رسد او را بلغت لاتینی اریتم نامند و غیره +
و یا در غایر است فلغمونیا نامیده اند و سبب فلغمونیا تمدد عضو است مانند آنکه در داخل
یا از انتقال ماده الیت از موضع دیگر که از حدت ماده متورمه در اندک زمانی طم واقع در تحت
جلد عضو متورم متقرح و متقیح گردد و ما بعد این طم انقطاعات طویل خارج شود و بدین واسطه
اغلب قطعه کبیر از جلد عضو فاسد شده و با صدید رقیق و مینی ساقط شود و در صورتیکه ورم
فلغمونیا بجزء عظمی از جلد عارض شده باشد و باطراف و ما یجاور خود منفرش گردد باشد که علیلرا +
حمی دقی عارض و هلاک شود ولی با وجود بر این قسم ورم هرگاه قوت لطیفی و بنیه قوی باشد ورم
محدود گردیده و تا لیل صدید در او رو شده علیل نجات یابد و اما علاج در ورم حمره مفرده حقیق بدین نحو است
که باید اولا اصلاح صفرا و رفع فساد او نمود و ادویه بکار دارند که طبیعت ماده ورم را بجلد بحران نماید
داد از مستفرغات مقی اختیار فرمایند و از مسهلات اجتناب ورزند و هرگاه بعد از شرب مقی اعراض ورم
تخفیف نیابد باستعمال مسهلات مبرده مانند تمر هندی و ملک طرطر و فلوس خیارشنبر و امثال آنها نافع است

و در انتهای ورم ادویه که طبیعت را بدفع ماده اعانت نماید استعمال فرمایند و در ابتدای استعمال ثقلی
ادویه مدرات است سیما مدرات ماخوذه از نفت در و املاح و خل او چنانچه در کتاب جدا
گانه تفصیل آنها ذکر یافته و آنجائیکه اعراض ورم شدید باشد و از معالجات مذکوره
تخفیف نیابد و از میل ماده بدماغ علیل هذیان گفتن آغاز کند و صداع و سایر علامات
دماغی عارض شود لازم است فصد نمود و بر بن گوش زلو نشانیده و بواسطه حجامت
ساقین و ضماد خردل و با لزوبه از حشایش حاره جذابه ماده را از دماغ منصرف و
باسافل میل دهند و هم باید دانست که در یک واقعه فصد نافع و در دیگری ضار اتفاق
افتاده است و از ادویه موضعی طلاوات محلله متخذه از طلاء مادران و بابونه و عنب الثعلب و
اکلیل الملک و آرد باقلا گرم نموده بکار برند و از استعمال اضمده و تمریخ ادهان از خوف ردع
و انصراف ماده از ظاهر بباطن اجتناب و احتراز لازم است و در صورتیکه بعد از زوال
مرض تهیج در عضو متورم باقی باشد باید آنکه بر طلاوات مذکوره کافور بیفزایند و هرگاه این ورم
بقرحه یا غانقرایا منتهی شود علاج آنها بنحوی است که در باب خود ذکر شده و خواهد شد
چون مشاهده نمایند که ورم حمره مایل است که بجاور مفروش شود بهترین تدابیر آنست
که از سنگ جهنم خطی بدور او بکشند تا مانع آید تجاوز او را و چون در موضع متورم

بثره عارضی

بثره عارضی شود باید که با آلتی مثقوبش نمایند و رطوبت جوف او را بخارج ساخته و بیرون او سنگ
جهنم مالند و بعض اطباء تمام سطح عضو متورم را بسنگ جهنم مالیده و نافع دیده اند و هم از تدابیر
لازم است آنکه عضو ماوف را گرم پوشیده و از سرما محافظت نمایند تا صلابت و تهیج از او
باقی نماند و اما حمره که در ظاهر جلد بهم رسیده باشد چون بالذات تحلیل میرود معالجه لازم
ندارد الا آنکه استعمال طلای آب با شکر سرب و آب تدبین در ردع و تحلیل او کافی است
و اما طریق علاج فلغمونیا اینست که باید ازاله سبب نمود مانند آنکه اگر سبب تمدد باشد
بدون تامل موضع متمدد را بشرط و شق باز نمایند اگرچه هنوز نضج نیافته باشد و در فلغمونیائیکه
سبب داخلی باشد بجهت کسر سورت ورم عمق مکرر زلو دهند و در صورتیکه این ورم از
انتقال ماده مرضی دیگر بهم رسیده باشد بدون تامل موضع علت را شرط قوی نمایند تا ماده فاسد
دفع گردد و باطراف خود مفروش نگردد و جلد را فاسد نسازد و از مشروبات ملطف و جلب میل
باید نمود تا طبیعت ماده ورم را با مواد منصب و باسهال مندفع سازد و اما بعد از شرط موضع
ورم استعمال اضمده متخذه از حشایش عطره مانند نعناع و بابونه و گل مادران و گل سیفو و
حسا شا و شکلا منبع و کافور نافعست و اگر بنیه ضعیف و قوای بدنیه کافی نباشد مقویات
مانند شراب و مطبوخ پوست گنه گنه و امثال آن میل باید فرمود و هم باید دانست که چون

ورم حمره در بلدی واقد یعنی عام باشد هرگاه کسی را جراحتی صغیر وارد آید البته عضو مجروح بدین
ورم مبتلا گردد سیما در صورتیکه ادویه حاره نیز بکار برده باشند و این قسم حمره را که موکول است
بجمره جراحتی در نهایت رداءت می باشد و بسرعت باطراف خود مفروش و هم اغلب
مورث هلاکت گشته چنانکه مشاهده شده است که این مرض در بلدی بطور وبائی بهم رسیده
و بعض اشخاص از عمل ید جزئی مانند بیرون آوردن سلعه صغیر بدین ورم مبتلا و بهلاکت
رسیده اند بناء علی ذالک در صورت عمومیت این علت اگر عمل ید واجب نباشد
تاخیر اندازند و اما علاج او چنانست که قبل ذکر نمودیم از استعمال مقی و طلاوات با سایر
تدابیر ماسبق و علاوه بر آنها مالیدن سنگ جهنم بموضع ماوف یعنی سطح عضو متورم بسیار
نافع و آزموده است و بعضی از اطباء عضو متورم را با آهنی تافته سوخته و نفع کلی دیده اند
فصل ثانی از باب ثالث در بیان ورم و قرحه که بواسطه احراق نار در عضوی بهم رسیده باشد
با علامات و درجات و علاج آنها بدانکه چون حرارت نار بعضوی برخورد و در جلد او فی الجمله
اثری نمود و حمرتی جزئی با وجعی خفیف در او بهم رسیده و بعد از چند یوم بشرت این موضع
زایل گردیده و بی علاج آید این درجه را درجه اولائی از احراق نامیده اند و سیکه چون از
تاثیر حرارت نار محترق گردد جلد و در موضع او آبله ممتلی از رطوبت بهم رسیده خاییا از

و قسم ثانی

و قسم ثانی خواهد بود یا چنانست که این رطوبت به تحلیل رود بعد از چند یوم و از او اثری باقی
نماند و یا آنکه طبقه از شدت اثر حرق رطوبت مذکوره را مبدل بریم سازد و علامات قسم ثانی
وجعی شدید ملتهب با او همراه و از برخوردن هوا و تاثیر نمودن او وجع عضو محترقه اشتداد
یابد سیما در صورتیکه بشرت جلد فاسد و زایل گردیده باشد و یا آنکه عمداً او را برداشته با
شند و این قسم را درجه ثانی از احراق نامند و هم باشد که از شدت احراق غانقرایا
عارض شود و حیات عضو ماوف فانی گردد این قسم را درجه ثالث از احراق نامیده اند
و هرگاه احراقی عظیم عضوی را دریابد بعضی اعراض مانند حمی اضطرابیه با سرعت و صغر نبض و در
بعضی قشعریره قبل از بروز حمی یا برد اطراف و تغیر لون بدن و امثال آنها عارض شود اگر
احیاناً نصف بدن کسی بسوزد عسر النفس شدیدی صاحب خود را با سرفه و اضطراب و سهر
مفرط عارض شود و هذیان گوید و در اغماء افتاده هلاک گردد بر بنی واسطه که از سوختن عمل
جلد فانی شده و بخار رطوباتیکه باید از منافذ جلد دفع شود بریه منصب و مورث سعال
و عسر النفس گردیده و صاحب خود را هلاک سازد و اما انداز آنکه مرض درجه اولی اینکه
و بدون معالجه بصلاح آید و درجه ثانی مختلف و بسته است بمقدار عظم احتراق و عضو
محترقه مانند آنکه حرق آلات شریفه و اواسط بدن را خطر و رداءت بیشی از آنست که اطراف

دیگر آنکه هرگاه بعد از سوختن عضوی اضطراب عظیم و تبرید مفرط علیل را عارض شود یا آنکه
قبل از سوختن مبتلا بمرض مزاجی بوده یا علتی در اجزای صدر داشته است اندر او بسیار +
خطرها خواهد بود و هم باید دانست که جلد عضو سوخته مستعد تمدد و قرحه او سو دوام بیش از
جمیع جروح و قروح است و این تمدد تقلص که نتیجه سوختن است باشد که تا یکسال طول
کشد و اما علاج در درجه اولی انفع معالجات و تدابیر بجهت تسکین وجع استعمال آب سرد
است بر عضو محترقه مرة بعد اخری و در درجه ثانی بعد از آبله نمودن باید آن بثره سو منقوب ساخته
بقدریکه رطوبت جوف او خارج شود بدون آنکه صدمه بر بشرت وارد آید یا آنکه زایل سازند
و بجهت تسکین وجع پنبه سو بدهن مرتب از روغن بزرک و آب آهک آلوده بطوریکه هادان
شود بدان موضع نهند و مادامیکه ینفعه بر ندارند و اگر لکها هنوز قرحه حادث ارا احتراقرا
ممانعت نمایند از ریم که تا اثر او در عضو محترقه باقی نماند لازم است قبل از آمدن مدة
محلول سنگ جهنم بدو بمالند و یا آنکه عضو مذکور سو با شمع داخیلون خوب به پیچند و تسکین دردش
نماید بماده آمدن ذرا خمده حاره بالفعل امال نورزند و چون لازمه احتراق افتاده تمدد و لخاتی
عضو محترقه بهذا باید مواظب بوده و النفوذ سو بحجر طبیعی نگاه داشته و ادویه که جزء اعظم آنها
سرب و قلع باشد بکار دارند و یا آنکه خود رقعهای سربی بدان موضع به بندند و از آنجائیکه بعد از

اشتعال

سوختن

سوختن عضوی اضطراب شدیدی در بدن بهم میرسد بنا علی ذالک بعد از سوختن جرعه‌ای یا
شراب کهنه و برندی علیل را باید نوشانید که مقوی طبیعت و بدن و رافع اضطراب‌اند و اگر
بدینها تسکین نیافته قدری افیون یا مرفین که جوهر اوست باید فرمود که بهترین مسکنات
وجع و اضطراب است سیما بعد از سوختن و هرگاه علاوه بر اضطراب علتی در ریه بهم رسیده و بواسطه
او سعال بهم رسیده باشد این مطبوخ را میل فرمایند صفت او بگیرند اریکاک ده گندم و در نصف
چهار درم آب دم و صاف نموده باضافه ده گندم کافور و ده گندم صمغ عربی و چهار مثقال شکر
بنوشند و اگر عضوی از باروت سوخته شده باشد قرحه او اخطار از آنچه موجود است مینماید
بواسطه سواد لون الموضع باید در این صورت علاوه بر معالجات مذکوره حتی ما امکن
با نوک سوزنی اجزای صغار از باروت که در مسامات جلد متمکنند بیرون آورده و الا سواد
باروت خواهد ماند سیما در جلد وجه که این عمل بسیار مطلوب است فصل سیم از باب ثالث
در تاثیر برودت در بدن و مشتمل است بر دو جمله جمله اولی در متاثر گردیدن جمیع بدن از برد مفرط
و طریق علاج او بدن انسان را قاعده است که در حالت طبیعی سی و دو درجه حرارت داشته باشد
که اگر بسببی از اسباب درجه حرارت مذکور منخوف گردد بدن را منقلب سازد چون این مطلب
مفهوم گردید بباید دانست که باشد بعض اشخاص را در هوای بارد و در حالت معده یا بعد شرب عرق

زیاده از کم لباسی برودت بر بدن انسان اثر نموده و این عوارضات در انسان بروز و هلاک گردند معنی
جمله اینست که اولاً حس حرکت بکلی در اعضا و جوارح بیابد با حمرت جلد و بنفشی او و اگر تاثیر
قوی باشد جلد از حمرت و بنفشی بیاضی بهم رساند با استرخا و جمود اعضا و کسالت مفرط بحدیکه
از کار و حرکت بالمره باز مانده و نوم بر او غلبه نموده بخوابانند او را و ابداً و هرگاه انتج اتشریح نمایند
ظاهر شود امتلای شدید از دم در دماغ و تجاویف او که بواسطه هرب از برودت خون بباطن اعضا
دماغ میل نموده و از امتلای عروق دماغی و انضغاط آنها سکته عارض و هلاک گردیده و قتیکه باشد
که از تاثیر برودت و استرخا جمودی عارض شود بحدیکه انسان را بالمره از حرکت بیندازد لیکن
با وجود این حالت حیات او باقی باشد و از تدابیر جیده صحت یافته و حیات از سر گیرد و
و اما علاج باید اولاً بدن را از سرما محافظت نمود بدین نحو که در هوای بارد لباس زیاده بپو
شند سیما البسهای پشمی و قبل از حرکت و خروج از منزل غذای مقوی میل فرموده و در یک مو
ضع ساکن نمانند و اما چون برودت بر کسی تاثیر کامل بحدیکه میل بخواب بهم رسانید البته او را
از خواب ممانعت باید نمود دیگر دفعه در هوای گرم یا داخل سازند بلکه در مکان سرد او را گذا
رده و با برف و یخ جمیع بدن را القسمی دلک فرمایند که حرارت غریزی او با نتعاش آمده از باطن
بظاهر میل نماید و چون از دلک با برف و یخ و لته آلوده با آب سرد حرارت نقوط و نظاهر اعضاء

سبب نموده

سبب نموده جلد لینت و حرارت کمی بهم رسانیده و علیل را در بستری سرد گذارند و لته سو که با آب +
مثلوج و ممزوج با برندی و عرق و سرکه آلوده باشند بر اعضای او بپیچیده و بقوت دلکی فرموده
و بتدریج بهوای گرم نقل نمایند جمله ثانی از فصل ثالث در ذکر متاثر گردیدن یک عضو از برودت
بدانکه در بعض اوقات از وزیدن بادی سرد بر خوردن او بر عضوی و متاثر ساختن او سو حس
حرکت کمتر در آن عضو بهم رسد با حمرت و بنفشی لون او و هم غشون کثیری در جلد بهم رساند و این
قسم از سرما بردگی را سه درجه است درجه اولی هنگامیست که از تاثیر برودت حمرت و بنفشی
بهم رسد درجه ثانی هنگامی را نامند که علاوه بر اعراض درجه اولی از تاثیر برودت بثره ممتلی +
از رطوبت در آن عضو پدید آید و درجه ثالث هنگامیست که از شدت برودت حیات
فانی و تفالوس بهم رساند و این قسم اخیر اغلب انگشتان را واقع شود که قاعده علاج نداننه
و عضو سرما برده سو نزدیک آتشی بدارند و اما علاج به نحوی باید نمود که در جمله اولی ذکر
یافت مگر در صورتیکه بثره بهم رسد باید از ابتدای ظهور او اشیاء بارده مرة بعد مرة بکار داشت
تا طبیعت از استعمال آنها متنفر گردد آنگاه تمریخ ادهان مانند دهنی ماخوذ از نقره و زفت ممزوج با موم
و امثال آنها جایز و دلک با عرق و کافور و شکر سرب محلول در آب نافع و همچنین دلک با بوره
ارمنی محلول در آب و دوای مرکوم باب تدبیر و تمریخ با دهان ماخوذه از نقره و زفت ممزوج

باموم داشاکه انها جایز و ذلک باعرق و کافور روغن گل سرب محلول در آب نافع و داء مرهوم باب
تدبین و تمریخ بادهان ماخوذه از بنبه روی و روغن گچ و ذلک باقطر افیون در تجربات و داء
ثالث که غانقرایا بهر سیده باشد علاج به نحوی باید نمود که در باب خود به تفصیل ذکر نموده ایم و هم
از این قبیل است تأثیر برودت بعضوی باید که او بولایتی بر نیبا نامیده اند و این علت
در اعضای بعیده از قلب مانند اطراف و جبهه و شحم الاذن و انف بهم میرسد و بباید دانست که
بعض اشخاص دا امزجه بو بدین قسم از سرما بردن استعداد است چنانچه بلغمی مزاجان و زنانیکه
بورن کارند باشد که از برودت جزئیه چنان قسمی که در ابتدا و انتهای زمستان می وزد
یکی از اعضای مذکوره الناهمتأثر گردیده و بدینواسطه غلظی در اجزای ان عضو بهم رسد
و رنگش بنفشی ون و حکه شدیدی بحدیکه بخارند تا خون جاری شود و هم باشد که التفاق در ان عضو
واقع و موضع منشق متقرح گردد و هم باشد که قرحه او بعمق رفته تا استخوان رسد یا انکه او لغانقرا
یا مبدل شود و اگرچه این علت از علل مزمنه و همه ساله عود مینماید چنانچه در بعض اشخاص مشهور است
لیکن مهلک نیست و ورداشتیه ندارد و اما علاج در صورتیکه کسی بدین مرض مبتلا بود +
هنگام تغیر هوا و هبوب ریاح باید همه روزه عضو مستعده شوباب و برف و یخ دلک قوی نمایم
تا از عود و متأثر گردیدن مانع اید و باید قبل از وقوع بهوال بارد العضو بو با برندر بشویند و

بعد از ظهور علت نیز باید همه روزه از شستن عضو با آب سرد تغافل نورزیده و از دهن متخذه
از سقز و نفط سیاه و زفت تمریخ فرمایند و همچنین دلک با بوره ارمنی و زاج سفید و جوهر گوگرد
ممزوج با اب و آب تدبین و جوهر شوره و سنگ جهنم محلول در آب بسیار نافع صفت دهن نافع
بگیرند عطر سقز یک جزء و روغن کتان چهار جزء عسل مصفی دو جزء بطریقی که رسم است دهن تر
تیب نموده و روزی دو نوبت بر عضو مالیده باشد صفت دهنی دیگر بگیرند کره گاو دو جزء
نفط سفید یک جزء قطر افیون یک جزء مخلوط باشد صفت دهن دیگر بگیرند بلسان مکی یک
مثقال و در عرق دو آتشه حل نموده و بر عضو مالند صفت قیروطی نافع بگیرند روغن زیتون شش
درم موم کافور یک درم و نیم با آتش ملایم مخلوط و اضافه نمایند بر او خردل محرق یک درم
بلسان مکی دوازده نخود و قطر افیون نیم درم کافور دو نخود کلد آب بگیر روغن گل سرخ پنج
مثقال چنانیکه رسم است ترتیب داده در روزی دو نوبت بر عضو ماشر البرودة باشد که
بعد از تبدیل سکنت حکه عضو ها و قرا و هم چنین پستی آن عضو یا بلسه الوده با شمع و اخلیون #
و تمریخ دهن سقز بجهة تسکین حکه از تجربات است و چون شقاق بهم رسیده باشد بجهة التیام
او بعد از تدبین ادویه تمریخ بدین دهنی است صفت او بگیرند کره گاو یک مثقال زنبق احمر و کندم
خوب مخلوط بر موضع منشق بمالند و هرگاه در این علت نیز غانقرایا عارض شود علاج حتی به نحویکه

باید نمود که قبل ذکر یافته فصل رابع از باب ثالث در بیان دمل بسیط با اسباب
و علامات و علاج او دان ورم صلب محدود است با حمرت و بنفشی لون و وجع که حادث
شود از انصباب و اجتماع در غده از غدهای دسومته واقع در فرج و مسامات جلد که اغلب
نضج یافته و منفجر گردد و علامات او اینست که اولاً در یک موضع جلد تهیج و اماتلی صلب با
وجع ظاهر در اطفال و محرورین حمی نیز با او مواظب و بعد رسیده مختفیه در جوف نضج یافته و
از وسط منفجر گردیده و ریم خون الوده از او مندفع شود و بعد از نضج کامل و تنقیه باین بیله از
خارج و صلابت او تحلیل رفته علیل شفا یابد و اگرچه اغلب سبب او اکل اغذیه ردیه و
فساد معده است لیکن باشد که بعد از مرض حاد و نقاهت او دمامیل در بدن عارض شود گویا
برای دفع بقیه ماده مرضی مذکور و هم که در وقتی از اوقات این علت در بلدی وافد باشد
و صاحبان مرض خنازیر و ابدان ضعیف و اکلان اغذیه غلیظه و مفرطین در انها و اشخاص که
سیاب و ادویه سیمابیه زیاد استعمال نموده اند اکثر بدمامیل مزمنه مبتلا شوند و اما علاج باید
تدارک نمود و طبیعت را در نضج ماده اعانت نمایند باستعمال اضمده متخذه مرتبه از برگ کتان و بو
سته خشخاش و گاو کنج مغلی با شیر گاو و امثال انها و هرگاه وجع او شدید باشد اضمده حاره بالفعل
از قبیل پیاز بریان و خمیر مایه مخلوط با دهن بید انجیر و علاج شمع و اخلیون نافع و از استعمال +

روادع احتراز واجب است بجهة انکه باشد که طبیعت مایه شود از ضماد جلد منصرف و بعضو
شریف منتقل سازد و مورث فساد عظیم گردد و انجائیکه بعد از خروج مده صلابتی در مو +
ضع او باقی باشد چون اغلب باعث عود او خواهد بود لهذا باید که مشمع از اشق مغلو با سرکه تر +
تیب داده بر العضو به بندند تا صلابت او تحلیل دهد و هرگاه طبیعت از انفجار او
عاجز شد و وجع او شدید باشد بحدیکه علیل را اضطرابی عارض شود باید بدون تأمل و تعلل
منفجر ساخته انگاه اضمده مذکوره بو بکار دارند که بعد از انفجار وجع بدان تسکین شده البته تسکین
خواهد یافت و چون دمامل مزمن شود یا بموضع دیگر منتقل گردد باید باستعمال منضجات و +
مسهلات ماده بو از بدن دفع نمود فصل خامس از باب ثالث در خراج که بپارسی کفیلک نا
مند با اسباب و علامات و علاج او اما خراج عبارت از ورم حاد و حارلیست که عارض شود
در یکی از قطعات جلد و لحم واقع در تحت او با صلابتی شدید که تمام اجزای موضع متورم
بغانقرایا منتهی و مبدل گردد و اما سبب این علت مجهول و لیکن اغلب صاحبان مرض
نقرس بو عارض شود و هم در بعض اوقات اکل اغذیه ردیه و فساد اخلاط و ضعف مزاج
مورث حدوث این مرض میگردند و علامات او اینست که در موضعی از بدن وجعی صعب با
التهابی عظیم عارض شود و ما بعد بموضع او بثره صلب و محدود مرجو گردد انگاه چند

ابله در اطراف او ظاهر شوند که بعد از انفجار شان جلد منقوب میگردد مانند آنکه خانه زنبور
و از این ثقب صدید یا غشایی مندفع و بسرعت ورم جلد موضع علت سیاه گردیده و
ساقط شود و بعد از سقوط قطعات لحم واقع در تحت او مانند بیله ها زایل شوند بحدیکه
اوتار و عضلات و عظام مخاط الساظاهر گردند و مقدار این ورم مختلف در بعضی بقدر کف
یا بیشتر یا کمتر است و اکثر موضع وقوع و بروز او خلف عنق و ما بین کتفین یا موضع دیگر هم
ظاهر است و این ورم خالی از دو قسم نیست یا جید و یا ردی اما خراج جید عبارت از آنست
که بعد از قطع و زوال جزء فاسد عضو ماوف لحم نیکو رویئده و بصلاح آید و اما خراج ردی را که
بیونانی انثراکس نامیده اند عبارت که عاقبت او یا باعضای مجاور و یا بالات عمیقه خود
سرایت گردیده و حمی عفونی یا غشیان و دیگر علل اعارضی و بالاخره بهلاکت رساند و اما
علاج باید بروفق رداءت و فساد ماده نمود در بعضی فصد نافع و در بعضی لازم نخواهد شد
بلکه از استعمال مقیی و مسهلات استفراغ خلط نموده و هرگاه حمی عفونی بود اصلاح نمایند
و در حلیلی بقای غانقرایا از استعمال مقویات اهمال نورزند و از آنجائیکه در ابتدا
جودت و رداءت او معلوم نیست لهذا اسلم آنستکه بعد از ظهور ورم صلیب و التهاب موضع
متورم لو نظافه و شمع ماخوذ از بقره مغلی باخل بر او نهند و در صورتیکه لحم فاسد شده باشد
جوشیده از ... [illegible]

بعد

بعد از شروع بخروج نمایند لازم است که باعانت ابتر بالمرة آنها را بیرون آورد و اگر
مدة مدفوع در او جید باشد طبیعت را در دفع او با استعمال اضمده اعانت نمایند و هرگاه با وجود
براین تدابیر غانقرایا بهم رسد بدون تامل موضع او را شرط نموده و با مقراض لحم میت را
بر داشته و اضمده متخذه از حشایش عطره مانند بابونه و فنجنکشت و دیگر و حاشا و امثال
آنها با قلیل کافور بکار دارند و هم باید ملاحظه نمود که صدید او در تحت جلد و در عمق با
نماند بلکه بالمرة دفع شود و اما چون خراج ردی باشد بنحویکه ذکر کنی نمودیم باید بعد از
شرط نمود حمی و سایر اعراض او را ملحوظ داشته و بروفق هریک علاج فرمایند و چون
با وجود بر معالجات و تدابیر مذکوره غانقرایا از سرایت و انتشار بازایستاد و محدود
نگردد لازم است که اطراف عضو ماوف را با آهن تافته بسوزانند تا از سرایت و انتشار
منع نماید **فصل سادس از باب ثالث** در ورم لوزتین و این ورم اگر شدید باشد
تنفس و ازدراد متعسر گردد و علیل از خیشوم تکلم نماید و از اجتماع و التصاق بلغم که
در حلق اوست متاذی باشد و بعضی زبانرا فرو دارند و ورم آنها مشهود گردد و از آنجا
نیکه با این ورم مجرای مری و هم التاخی که مدخلت ما بین دهان و گوش چنانچه در کتاب
تشریح به تفصیل ذکر او نموده ایم اغلب متورم میشود بنا علی ذالک از لوازم اوست

طنین شدید در گوش و هم جنبی غده واقعه در تحت اذن نیز بجاورت متورم شود
و باشد که از شدت ورم مجرای حلق بالمرة مسدود شود و اغلب با این حمی همراه است
و سبب او جائیدن و فریاد کردن و باد است و هم باشد که این ورم عرضی باشد از مرض
دیگر مانند داء افرنجیه و غیره و در اغلب منتهی شود به تحلیل اما در صورتیکه ورم مذکور
طول کشد میشود که و جمع ضربانی در او بهم رسیده و منفجر گردد و هرگاه زیاد طول انجامد
سیما در امزجه بلغمی باشد که بصلابت منتهی شود اما علاج او مختلف و موافق شدت
و خفت حمی و سایر اعراض لازمه اوست اما در صورت خفت ورم باید منضجات
و معرقات استعمال نمود مانند املاح ماخوذ از نشادر و چائی و امثال آنها اما چون
ورم شدید باشد چند نوبت زلو در ظاهر موضع علت انداخته و بدین ... [illegible]
صفت او بگیرند شیره بادام و اضافه نمایند بر او شوره قلمی و بنوشند و استعمال
غراغر متخذه از لعاب خطمی و بابونه و سایر حشایش محلله و مسکنه التهاب که بخور داده
از آب گرم نافع و آزموده است و هرگاه از شدت ورم و التهاب خوف خنق باشد
باید بدون تامل موضع متورم را چند شرط نمایند تا ایمنی از خنق و خاطر جمع باشند به
نجات علیل و طریق شرط نمودن بدین قسم است که بر دارند مشرطیکه نوک او در که

دارد و بالته

دارد و بالته تمام او را بپیچیده و موازی یک عرض ابهام از او رها داده انگاه
زبانرا با آلة عریض خوابانیده و مشروط مذکور را فرو برده و چند نوبت بر موضع
متورم کشیده و بعد از فراغت از عمل باید از اشیاء حاره با الفعل غرغره
نمود تا دم فاسدیکه سورت تورم گردیده دفع شود و هرگاه بعد از کسر سورت ورم
و تسکین او استرخائی در لوزتین باقی ماند بغراغر مرتب از سقز قلقند و مازو
پوست مازو و پوست انار و پوست سبز گردو و امثال آنها رفع استرخاء نمایند
و باید احتیاط کامل نمود که مبادا ورم لوزتین مزمن شود و در صورتیکه طبیعت
مستعد و مایل باشد بانفجار و جمع ضربانی بهترین حادث است معالجرا سیما اگر نقطه ا
اصفر اللونی در موضع متورم ظاهر شده باشد و در قاعده از غراغر لینه منفجر شود و اگرا
احیانا در این حالت از عظم ورم تنفس متعسر باشد باید باعانت مشرط مذکور
منفجرش نمود و باشد که ریم از فضای دهان منفجر نشود بلکه به تحت ریخ منتقل گردد
و از آنجائیکه ورم لوزتین بصلابت منتهی شود لازم است استعمال غراغر محلله از قبیل
مطبوخ شوکران ممزوج با نشادر و تمریخ دائمی آید از ظاهر با اطراف زنخ اقوی محلل است
و در صورتیکه صلابت او بحد کمال نرسیده باشد بالیدن عصاره خلید انها و بغیر ه —

ماخوذ از مطبوع عصاره خلید انیا اکتفا نمایند و هرگاه ورم لوزه تین مزمن گردد و صلابتی
شدید در او بهم رسیده باشد جز بریدن مداوه علاجی نیست بدین نحو که با بریاعانت
آلت عریض الراس زبانرا نگاهدارند و عاملی در دست چپ قلابی ذو اربعة اسنان
گرفته و با او لوزه را محکم نگاه دارند و در دست راست مبزط دمکه داری که تیغه
او با آلت بسته باشد و از او بقدر یک عرض ابهام رها داده بقفای دهان داخل
نموده و لوزه را قطع نمایند لیکن از جانب اسفل شروع بعمل باید نمود بجهة آنکه اگر از بالا
بپائین قطع نمایند خون مانع خواهد شد از دیدن در حین عمل و بعد از فراغت از عمل غرغره
با آب سرد ممزوج با سرکه کند سیلان دم خواهد گردید اما اگر با وجود بر او خون زیاد
آید لازمست که موضع مقطوع را با سنگ جهنم بیالایند و چند نوبت از قابضات
و ملقیات غرغره فرمایند و باشد که بعد از این عمل قطعه لحم زائدی در موضع او بروید
بجهة ازاله و اذابه و تحلیل او باید سنگ جهنم مالید و نیز باید دانست که از ورم حلق +
گاهی لهات بمجاورت متورم و طویل گردد بحدیکه دم زدن و از دردی او مانع
شود بخصوص از غدغه او حلق اسرفه شدیدی عارض گردد در صورت خفت ا
این ورم از مالیدن لهات بهندی و زاج و سنگ جهنم تسکین خواهد یافت و هرگاه
شدید باشد

شدید باشد باید بدستور سابق یا با مقراض قدری از لهاترا با آنکه کل آنرا قطع نمایند تا
قصیر گردد فصل هفتم از باب ثالث در ورم ثدی یعنی پستان باشد و این ورم نیز عارض شود
اغلب در حالت رضاعت در جلد و لحم یا غدد ثدی اما چون ورم در جلد و پی باشد ترشح
شیر ممنوع نخواهد بود و هرگاه غده از غدد ثدی متورم گردد ترشح شیر ممنوع شود و
در اغلب با این ورم حمی همراهست و قاعده چنانست که ورم ظاهر ثدی تحلیل و ورم غا
ئرا و منفجر گردد اما در صورتیکه مده در عمق حاصل شده باشد بواسطه ضخامت و صخافت
جرم غده انفجار تن بطول انجامد و چون طبیعت ماده ورم سو بریم مبدل و حین انفجار رسد +
قریب بحلمیه الثدی دایره زخوی بالینت بظهور رسید و منفجر شود و هم باشد که این ورم
بصلابت منتهی گردد و اما سبب او اغلب جائیدن و ضربه وارده بر ثدی یا حرکتی نفا
سیت و هم جایی شیر در پستان مورث ورم او گردد بنا علی ذالک زنانیکه بعد از وضع حمل
مباشرت بدین عمل ننمایند باید در غذا امساک نموده و پستانرا تحت بالا به بندند +
و بهتر آنستکه چند نوبت متهیا از سنا، مکی و نمک فرنگ ترتیب داده میل فرمایند اما علاج
باید اولا چند نوبت بموضع علت زلو نشانیده و پستانرا از دست نالابسته و از دهنی زنبق
تمریخ نمایند و هم استعمال منضج انتق بجهة تحلیل بسیار نافع است و الحاصلکه فی الجمله

صلابتی در موضع متورم باقی ماند معالجات مذکوره را مکرر نمایند و باید آنکه بواسطه ملکیدن
شیریکه در پستان محتبس است بیرون آورد و از تجارب یافته اند که ملکیدن توله
سگ صاحبان این علترا نفعی کلی حاصل است و چون علامات انفجار بظهور رسید
باید ضمادات حاره منضجه مرة بعد مرة بکار داشت و انفجار او به طبیعت و اگذار ند
و قاعده آنستکه این ورم از چند موضع منفجر گردد و هم از تجارب یافته اند که انفجار
او به طبیعت و اگذاشتن بهتر از آنست که با آلت شکافته بگشایند و هرگاه بعد از ورم +
چند دلمه صلبی باقی ماند باید در علاج و تحلیل آنها سعی بلیغ نمود زیرا که باشد صلابت ا
او بسرطان مبدل شود و لهذا هنگامیکه تحلیل نرود واجب است که باستعمال ادویه
منضجه صلابترا به لینت مبدل و با مبضع منفجرشان ساخت و از محللات دلک
قوی و ملکیدن و ضمادات متخذه از تخم کتان و شوکران و تمریخ دهنی ید و نوشادر است
و باشد که از استعمال آنها صلابت تحلیل نرود بلکه نضج یافته منفجر گردد و الحاصلکه
ورم ثدی در غیر زنان مرضعه عارض شود مزمن گردد بحدیکه صلابت و عفونت بهم رساند
و این قسم از ورم ثدی در اکثر بسرطان مبدل خواهد شد و سبب او نیز ضربه و سقطه و دوا
رده بر اوست و هم از سوء مزاجی مانند آنکه از خنازیر و آبله فرنگ و یا بواسطه علل از

علل رحم

علل رحم این ورم عارض شود و بجهة آنکه در این قسم ورم صلابت شدیدی
بهم میرسد لهذا امتیاز او از سرطان ثدی دشوار است و باید باعانت این علامات
و دقت کامل امتیاز مابین ورم و سرطان ثدی نمود از آن جمله از وجع سرطان ورم
غائر ناخس میباشد بخلاف در این ورم که وجع دائمست دیگر آنکه در سرطان نوک
پستان متقلص و از ورم ثدی متحدب است دیگر آنکه مابین تحدب موضع سرطان
و عضو سالم حدی ظاهر است بخلاف در این ورم که حدی نیست مابین او و نسج سالم
و اما علاج در این قسم ورم ثدی باید موافق اسباب او نمایند که البته بعد از ازاله سبب
رفع این علت خواهد گردید علاوه بر تقدیر ارسال علق و تمریخ دهنی زنبق و دلک قوی و
شد ثدی مورث تحلیل او میگردند و از جمله عللیکه بر حلمیه الثدی وارد میاید شقاق
اوست که بواسطه شقاق اطراف او مادر از شیر دادن طفل و ملکیدن او متألم و متأذی
باشد بجهة التیام او این دهنی را بکار باید داشت صفت او بگیرند صمغ عربی ادرم
بلسان مکی یکدرم روغن بادام یک درم و نیم گلاب هشت درم بطریقیکه رسم است ترتیب
داده او زبه چند نوبت بموضع منشق بمالند و باید از هر نوبت که شیر میدهند پستانرا
با ماء فاتر بشویند و هرگاه شقاق ثدی باستعمال دهنی مذکور التیام نپذیرفت باید

سنگ چشم یا بوره ارمنی بدو بمالند که التیام خواهد یافت فصل هشتم از باب ثالث
در ورم غشاء مخاطی جوف مجرای بول که بپارسی سوزنک نامند و این علتی است
که عارض میشود در اجزای موذیه بر مجرای بول خواه آن موذیه امری باشند داخلی
مانند انصباب مادهٔ حاد و حاریه بر ارباب مرض خنازیر و نقرس و غیر هما و خواه
آن موذیه امریه باشند خارجی مانند سوزنکیکه سبب او سرایت مادهٔ سوزنک دیگری
باشد و هم بواسطهٔ حصاة مثانه و افراط در اکل خربزه و ما الشعیر مسکر و سواری
زیاد و افراط در جماع این مرض بهم رسد مستعد بیزا و بباید دانست که قدما این مرض را
از جنس آبله فرنگ میشمردند بواسطهٔ سرایتیکه دارد اما خلاف است اگرچه بعض اوقات
مشاهده شده که بعد از دفع این علت ورمی در حلق بهم رسیده و در بدن بثورای مانند
و شبیه بآبلهٔ افرنگی ظاهر شده و این نیست سوای آنکه این شخص صاحب داء افرنجیه
بوده بعلاوه بدین علت مبتلا شده است و این مرض در قدیم الایام بوده ولیکن قریب
بچهارصد سال است که قوه ممیزه بهم رسانیده و این علت یا ذکور و یا اناثرا عارض
شود و نسوانرا نادر است ورم غشاء مخاطی مجرای بول بلکه اغلب بغشاء مخاطی جوف
محبل النها عارض میگردد و علی ای قسم کان یا حاد و یا مزمن است و چون حاد باشد اغلب

از زوق حشفه تا قوس عانه واقع و مستقر است و هرگاه صاحب این قسم از حرقت
را تشریح نماینده غشاء مخاطی مجرای بول را احمریه شدید است با غلظت جرم و در دور عروق
و اما چون مزمن شود بقطعه عضلانیه مجرای بول نیز ورم سرایت نموده و بدین واسطه غلظت
و کدورتی در قطعه مذکوره بهم رسد و عاقبت بدو وجه ضیق گردد یکی بواسطهٔ ضخامت
و غلظت غشاء مخاطی مستبطن مجرا ثانی بواسطهٔ نقصان قوهٔ لازمهٔ غشاء +
طمانه واقع در فوق غشاء مخاطی و باشد که ورم از مجرای بول تجاوز نموده و مجاری
منی سرایت نماید و هم باشد که بمجاورت غدد و ذیه و در بعض غشاء مخاطی مستبطن مثانه
نیز متورم و علیل شوند و بدانکه این ورم اغلب بواسطهٔ رسیدن ریم سوزنک غیر بهم
میرسد و اگرچه نادر الوقوعست سوزنکیکه بدون سرایت از غیر باشد ولیکن در بعض
امزجه از افراط در اکل خربزه و آب جو باشد که التهاب و سوزشی در مجرای بول بهم رسد
و در چند روز بصلاح آید و کسانیکه یک نوبت بدین علت مبتلا گردیده اند استعداد
تامی به تکرار او دارند چنانچه به فی الجمله سببی عود خواهد سؤال آیا ممکنست که ریم
سوزنک البغشاء مخاطی عضو دیگر نقل نموده و در آن موضع این مرض بهم رسد بلی
اگرچه نادر است ولیکن هرگاه مده سوزنک البغشاء مخاطی چشم و بینی و معاء مستقیم

گرد

نقل نماینده مورث ورم آنها خواهد گردید چنانچه مشاهده شده کسانیرا که دست شان بریم
مذکور آلوده بوده و غفلهٔ بر چشم خود زده اند مورث التهاب و ورم شدیدی در
او گردیده است - آیا این مرض همیشه متعدیست یا نه و جمیع امزجه استعداد بسرایت
او دارند یا نه - بدانکه این مرض در صورتیکه مزمن گردیده باشد نادر است که
سرایت بتواند نمود و جمیع اشخاص استعداد بدو دارند لیکن بحسب امزجه
و اشخاص مختلف است و اما علامات سوزنک حاد ذکر آنست که ما بین
سه تا هشت یوم بعد از مقاربت با زن ناپاک صاحب این مرض حکهٔ شخص
مباشر سر در زوق حشفه با رغبتی کامل بجماع بهم رسد و در ابتدای مجرای بول ورم
خفیفی با حرارت و حمرت عارض شود و بعد از یک و دو روز زوق حشفه بواسطهٔ
رطوبتی خون آلود بچسبد حکه و شعف بیفزاید و بمرور رطوبت مذکور غلظت
و بیاض بهم رساند و بعد از چند روز اصفر و اغلظ گردد و در این هنگام در امزجه
دمویه و از حرکات عنیفه و اکل اغذیه و شرب اشربه حاره بدفعه کثیری قطره قطره
از حشفه جریان یابد و باشد که نفوذ قویی در قضیب بهم رسد اغلب از نصف شب
تا صبح بحدیکه بدین واسطه زیاد متاذی و متالم باشد و هم میشود که صاحبان این

علترا اعوجاجی در قضیب بهم رسد و اما علامات و اعراض این مرض بحسب امزجه
دمویه و عصبانیه و بلغمیه مختلف است چنانچه دمویه مزاجانرا ورم و التهاب و سوزش
اشد قسمهای اخیر و باشد که از شدت ورم بعض از اوعیه دم منفجر و مدهٔ خون
آلود مندفع شود و در صاحبان این مزاج نعوظی شدید است بسا آنکه در فریسموس با
اعوجاج ذکر و هم با او تقطیر البول یا حبس البول همراه باشد و در امزجه عصبانیه زوق
حشفه را ورمی شبیه بورم حمره عارض شود و مدهٔ مدفوعهٔ از او چندان غلیظ نیست
که در دمویه مزاجان و اما در امزجه بلغمیه رفتار مرض بتانی و اعراض خفیف
است و علی ای قسم کان اگر صاحب این علت تدابیر جیده مرعی دارد باشد که پس از
سه هفته بدون همه معالجات سوزش تخفیف یافته و مده منقطع گردیده و
علیل نجات یابد لیکن در صورتیکه معالجات و تدابیر ردیه باشد یا بتریدیه دائم
نماینده و اعراض حادیه مبدل بمزمن گردد و اما این مرض منتهی گردد به شفاء تام
یا شفاء ناقص که مزمن گردد و یا آنکه در قضیب تا لیلی طمانه موسوم بکندیلم بروید و هم
باشد که این مرض منتقل گردد بمرض دیگر مانند آنکه نعوظ دائمی در قضیب باقی ماند
یا آنکه مجرای بول منطبق و ضیق گردد و یا آنکه منتقل شود بورم بیضه یا ورم

غشاء مخاطی مثانه که بواسطه او عسر البول عارض شود و هم باشد که مدهٔ سوزنک غفلةً
بجنبم یا ببنیه یا معاء مستقیم برخورده ومتور مثان سازد و امّا تشخیص باید داد
وجود این علت از العلامات و اعراض ماذکر بدانیکه سوزنک حاد یا مزمن است یا بالذات
عارض شده یا از سرایت ومدفوع از حشفه ذ الطاء سوزنک است یا از قرحهٔ آتشکی واقع
در مجرای بول اگرچه قرحه مذکوره اغلب در ذکر حشفه عارض ومشهود میشود و امّا
انداز این علت نیکو ومورث هلاکت نگردد سیما در صورتیکه علیل نهایت مواظبت
نماید معالجه شود وهم بنابر سوامرضیه انداز او مختلف خواهد بود چنانچه صاحبان سوء
المزاج و ابدان ضعیف اصعب العلاجست و انجائیکه از ابتدای بروز شدید
لبعه السلم از انست که از ابتدا خفیف باشد و امّا علاج بدانکه معالجه در
این مرض چهار اشارتست در صورتیکه سوزنک بسیط باشد اول منع از بروز
وعروض ثانی تسکین ورم والتهاب وسایر اعراض لازمه او ثالث منع از
سیلان مدهٔ رابع ازالهٔ نتایج وترکیبات و امّا بجهت منع از بروز لازمست
که بعد از جماع با زنانیکه شبهه دارند که مبتلا بدین مرضند زود بول نمایند و بابول
قضیب شسته و باب درده یک از شکر یا دارا شکنه محلول در آب

بمجرای بول

بمجرای بول حقنه نمایند امّا بعد از بروز بجهت تخفیف ورم باید از مبرد و متخفی قوی و امتلاع
و ادمان اجتناب ورزیده و در غذا امساک فرمایند و در این حالت انفع ادویه آنست
که چندروز آب برگ شاهدانه بنوشند و بجهت تسکین نفوذ حدت بول و مرمغابی وعجان
روغن مالیده وظاهر مجرای بول را از دهن زنبق بخار تمریخ نمایند صفت دوای نافع
مسکن نعوظ بگیرند کافور قیصوری یک گندم افیون نیم گندم صلایه نموده قبل از خواب
میل فرمایند و واضحست که بجهت تخفیف ورم باید چندی علیل آرام ماند و در غذا
تقلیل و از لحوم احتراز نماید و چون از معالجات وتدابیر مذکوره ورم تخفیف یافته
شرب مسهل مرتب از سناء مکی و نمک فرنگی نافع است و هرگاه علیل از کورشی مجرا
متاذی باشد باید انکه روزی چند نوبت قضیب در ماء فاتر نهند و چون اعراض و
حدت ورم تخفیف یافت یا انکه بالذات خفیف بوده است در این حالت بر
معالج است سد سیلان مده وملاحظهٔ انیکه مرض مزمن نشود و امّا سد مده را
بدو قسم میتوان نمود یکی باعانت ادویه داخلی دیگری از حقنه بر قضیب و اسلم انست که اینی -
و طریق از علاج را ترکیب دبر دیگر معاون سازند و انفع جمیع ادویه بلسان است سیما
قسم مخصوصی از او که بلسان کوپاهو موسوم نموده اند و کبابه چینی و دهن علک البطم و هم

بعض ادویه قابضه مانند انجبار و لحات هندی و زاج سیاه و راتیانا و امثال اینها نا
فع است و شرب آهک در این مرض از مجرباتست و باید انکه روزی سه بار از ۳۰ تا
۴۰ قطره بلسان کوپاهو با طباشیر مخلوط و با لعاب بهدانه خمیر نموده حبها ساخته
یا انکه بقند حل کرده میل نمایند و هرگاه از استعمال این دوا در بدن بثرات الیل عا
رض شود یا در کبد وجع بهم رسد البته باید دست از او برداشت و بهتر انست که
دوای مذکوره با تریاک ترکیب نموده میل نمایند در صورتیکه اسهال از او عارض
شده باشد و کبابه چینی از ابتدا روزی نیم مثقال صبح و نیم مثقال عصر کوبیده با
نبات نرم کنند و بر وزن او بیفزایند تا روزی ۳ مثقال بدو نوبت برسانند
و چون این دوا کفایت ننموده در مدت یکماه لابدن که این حب را اختیار نمایند
صفت او بگیرند کبابه چینی یک مثقال بعد از سحق با نیم مثقال بلسان کوپاهو آمیخته
حبها ساخته در یکروز سه نوبت میل نمایند صفت حبی دیگر که در این مرض زیاده
نافع است بگیرند سقز سفید کبابه چینی زاج سیاه از هر یک ۴ درم [illegible] انجبار ۱ مثقال
اجزاء را کوفته با لعاب بزرقطونا خمیر نموده دویست ۲۰۰ حب ساخته روزی ده ۱۰ از او به سه
نوبت میل نموده و تکرار نمایند تا مرض رفع شود و هرگاه از مبادرت و مداومت +

بدین حب

بدین حب تخفیفی در مرض بهم نرسید باید علاوه روزی یکدفعه دو سیر آب آهک مبدرقه
او سازند و هم لازمست بجهت اعانت بر علاج روزی یک دو نوبت قطیرا با شراب سیخ
حقنه نموده صفت حقنهٔ نافع بگیرند لحات کبود نیم گندم آب ۸ درم مخلوط نموده روزی سه
نوبت حقنه نمایند ایضاً حقنهٔ دیگر بگیرند جوهر مازو یک نخود در ۸ درم آب ممزوج نموده +
بدستور سابق حقنه نمایند ایضاً حقنهٔ دیگر شکر سرب ۴ تا ۸ گندم و با ۸ درم آب مخلوط
نمایند و حقنه کنند و از جمیع اینها اقوی و انفع است که یک گندم نمک جهنم را در ۱۶
تا ۲۴ آب حل و بر قضیب حقنه نمایند و بعد از علاج مرض تا ده روز باید دست از
مدوا بر ندانشت و تا چندی از جماع احتراز نمود و امّا سوزنک حادی که از اثر عارض
میشود عبارت از ورم غشاء مخاطی مجبل سیما قطعه از او که قریب بعنق رحم واقع
است و هرگاه آلت مخصوص که بابنه رحم موسومست بمجبل صاحب این مرض گذارند دیده
که در غضون و خمل او بلغم ملتصق و در عنق رحم خراشها بهم رسیده و امّا علامات
او انیست که چند روزی بعد از مباشرت حکه شدیدی در فرج و مجبل بهم رسد و از او ر
طوبت رقیق باولیزج سیلان نماید بنوعیکه معبر خود را خراشیده متقشر سازد + حدت
و بعد رطوبت مذکور غلیظ گردد با صفرت مایل بخضرت و از این رطوبت اسافل اعضا

همیشه ملوث باشد با حمرت و ورم و تعفن فرج و نواحی او باشد که با این علت
حمی همراه باشد و اما رفتار او چنانست که سوزنک حاد ذکور و بسیار استعداد
مزمنیت دارد و بعض اوقات میشود که ورم از مجیل بمجرای بول سرایت کند و عسر
البول و در بعض حبس البول عارض شود و چون در بعض که طمث انها قلیل
و غیر منتظم باشد رطوبتی از مجیل انها در اغلب سیاله است لهذا باشد که
مشتبه شود این علت با سوزنک لیکن صاحب این مرض را خطری که شود در اطراف
چشم او ظاهر شود و بثره او بعضی ما بین بحضرت بهم رسانند و چون مجیل او را
ملاحظه نمایند خراشی در او دیده شود و رطوبتی سیاله از او بلون و قوام
شیر سرایت منظ بخلاف انیکه در سوزنک دانی و اما علاج بدانکه در سوزنک

نمایند ٢

زنان ادویه داخلی چندان موثر نیست در صورت شدت ورم باید باطراف
فرج چند زلو نشانیده و روزی چند نوبت با فاتر آبزن نمودن اولی است
که روزی سه نوبت از لعاب خطمی و شیر گاو مجیل را حقنه نمایند و بعد از تسکین حدت
ورم این حقنه سود را بر بند صفت او بگیرند توتیا از ده مثقال یا زده
در سیراب طبخ داده صاف نمایند و بعد کات کبوت یا زاج رومی هر یک حاضر باشد

رشحه اضافه نموده با آب دو دو روزی سه نوبت مجیل را حقنه نمایند و انفع است
که قدری سفیده تخم مرغ دوا الحاج و باعانت ابلیه رحم مجیل فرو برده و لقدر نیمی
را داخل بیرون اورند و این عمل را که روزی سه نوبت باید بکار رد است بغرائنه
تنها داده اند و ازادویه نافعه در این مرض مداومت بزراج سیاهت
که روزی تا از ده تا سی نمود و اما در سوزنک مرض ذکور هر گاه ذوک حشفه او ملاحظه
نمایند ورمی با حمرت و بنفشی در او دیده شود و حمرت انتهای قضیب اند
اد است که حالت صحت و بلغمیکه خارج میشود رقیق و مانند آب حالت میباشد
و از دفع او سوزشی در مجرای بول بهم نرسد و از انجائیکه صاحب این قسم از سوزنک
اغذیه و اشربه حاره استعمال نماید حرقتی در بول و سوزش در قضیب او بهم میرسد
و بول جهندگی ندارد بلکه با انفصال خارج میشود و باشد که بعد التعب یا یکی از
حرکات نفسانی و افراط در اکل و شرب اغذیه و اشربه حاره احتباسی در
بول بهم رسد بحدی که بالمره قطع شود در این هنگام باشد که حکه شدیدی در ثرج بهم
رسد و این حکه دالت بر سرایت ماده سوزنک بقده و زیده و التهاب او و اما
دوام این قسم از سوزنک طویل است بنوعیکه هر گاه قصوری در علاج او روی

دهد با علیل تا دم آخر همراه باشد و نتیجه این مرض ضیق مجرای بول است و از امراضی است
با وجود معالجات جیده چندی طول خواهد کشید و اما علاج باید احتیاط کامل
بعمل اورده و تدابیر نافعه او از دست نداده و از ادویه داخلی بلسان کیاهی
و زراج سیاه و کبابه چینی و بیخ الجبا و تقطیر زراریح میل فرو نشانید و نشاندن آب
ترشی معدنی و استحمام در او بسیار نافع است و شرب آبهای جوشی حکما در این مرض
نافع دیده اند و از تدابیر نافعه انداختن متیح زراریح بر نده است بر مغابی صاحب
علت و بباید دانست که علاج این مرض بدون استعمال و مبادرت باندا ختن میل
بمجرای بول بسیار متعسر بلکه محال است و بجهت این معنی دو قسم میل میتوان بکار
داشت یکی میلی است که از معادن ساخته باشند و دیگر میلی که از جزء مخصوص متخذ
متشحی لصمغ الاستیک مرتب میسازند و باید روزی دو نوبت یکی از این میلها
بمجرا بدوانند که تا واسطه او عروق ممتلی خالی و تسکینی در اجزای مجرا بهم رسد و هم قوه
حبابه او خفیف گردد و حقنه نمودن از جوهر ماخوذ از مازو و استحمام در آب گرم
معدنی صاحبان این علت را نافع و از موده است فصل تاسع از باب ثالث
در بیان ورم بیضه که بقراطسه ایپی دیدیمیت نامند و او عبارت است از ورم

غشاء مخاطی جوف اوعیه منی ضمیمه بیضه و قاعده چنانست که با المجاوره غشاء
سر محیط بیضه متورم و از ورم او خصی نیز متورم گردد اما سبب او اغلب
سرایت و انتقال ماده سوزنک است از مجرای بول با وعیه منی بواسطه ورود صدمه
جزئی بر بیضه الیه مبتلا گردد و ورم بیضتین نادر است و اما علامات او اینست
که یک دو روز تمددی در بیضه بهم رسیده و بعد از ان تمددی در مغابن احساس شود با
وجع قطنی سیما وار جزئی حرکت و لمس بیضه متالم شود و بعد در بیضه و شرز
محیط بدو و صفن ورمی با حمرت بروز نماید و در اکثر حمی نیز با او همراه است اما
بعد از ظهور حمی اکثر سوزاک بالمره ساکن سیلان رطوبت از مجرای بول فانی و
منقطع میگردد و اما رفتار و دوام این مرض منوطست بر داشت و جودت معالجه
که از معالجات و تدابیر جیده زود علاج بپذیرد و از اهمال در معالجه و سوء تدبیر
باشد که قبیل الماء یا انکه مزمن و صلابتی در بیضه بهم رسد و اما تشخیص او سهل است
بواسطه علامات مذکوره و تقدم مرض سوزنک که سبب این علت است اگر چه
ظاهر سبب او میشود داء او مخیه ثم باشه و اما علاج قبل از وقوع انست که
صاحب حرقت باید بیضتین خود را باید از صدمات محفوظ دارد بنا علی ذالک

بهتر انست که تا چندی بیضتین بود در کیسه نهاده و بالا ببندند و چون احساس تمدیدی
در او شود باید بالمره ارام ورز و از حرکات باز مانده و چند دفعه بر مغابن فصد نموده و
مسهل از مسهلات ملینه و ملک فرنگ ترتیب داده میل فرمایند و هرگاه بیک نوبت کفایت
نشود لازم است که ذلك مسهل را مکرر فرمایند و بعد از انکه ظهور کامل نموده باید
بیضتین بود در کیسه انداخته و برلک استوار سازند تا اینکه تکیه باشد او را و در
غذا باید امساک کامل بجا آورده و مبردات میل فرمایند و از جماع و ملاعبه
احتراز جویند و بعد از انکه حدت ورم تسکینی یافت باشد که مرضی نکس نموده دارند
باید و هرگاه بخواهند که اینهم علت بسرعت و نیکوئی علاج پذیرد مرة مرة از ارسال
علق و شرب مسهل اهمال نفرموده و تا چندی از حرکات ارام باشند و بعد از
کسر سورت ورم بهتر انست که لته بمشمع داخیلون آلوده و بیضه سو بمساوات
از اطراف احاطه نمایند تا ماده متورمه تحلیل رود و بهتر طریق استعمال مشمع آنست
که بیخ بیضه علیله را با اصبعی ابهام و سبابه گرفته و چند لته طویل آلوده بمشمع عرضاً بیضه
را بپیچیده و بعد چند لته دیگر از مشمع گرفته و طول انرا بپیچیده و مرةً اخرای لته سو برداشته
و عرضاً بر دانها احاطه نمایند و باشد که بعد از رفع مرض صلابتی در جرم ضمیمه بیضه بهم رسد

وتا چندین

وتا چندین سال طول و مورث ایلام او شود بنا علی هذا بجهة تحلیل او لازمست که بگیرند
اشق ۳ مثقال پیاز عنصل یکشقاق در سرکه طبخ داده تا مهترا شود الکاه این مشمع
بروی تیماجی کشیده و بیضه علیل بچسبانند و بگذارند تا خود بخود بیفتد والا تمریخ از
سیماب و ثید بیضه را و مغابن را بهترین معالجات واقوی محلل است صفت
دهنی نافع بگیرند روغن بادام ۲ درم شکر سرب ۱ مثقال نخود مخلوط و بیضه علیل را بان
و بعد از انکه مرض بکلی رفع گردید اگر دکمه صلبیه در بیضه باقی ماند بجهة تحلیل او چند
نوبت باید کلمات میل فرمایند فصل عاشر از باب ثالث در بیان ضیق مجرای بول
که یکی از نتایج مرض سوزنک است و هم نتیجه اوست متقرح گردیدن مجرا و دیگر نتیجه
تقرحست ذهیر و لهذا سوزنک مزمن گردد و در موضع قوی عانه مجرای بول
ضیق شود و اینمرض بسه نوع میتواند ظاهر شود قسم ۱ آنست که همه اجزای قطعه عضلانیه
مجرای بول که بطول یک ابهام است و اسطه ورم استرخائی یابد و بدینواسطه مجرای
منطبق و مضیق گردد یا امتلاء عروق او و در اینقسم هرگاه کثیرتو بر مجرای بدوانند
خون جاری شود و انکه نسج لحمی محیط باطراف مجرای بول تمدد یابد و مورث
انطباق و ضیق او گردد قسم ثانی آنست که حلقه از غشاء مخاطی مجرای بول ضیق گردد

و مابقی سالم باشد و قسم ثالث آنست که تشنج در مجرای بهم رسد و مورث انطباق او شود
و سبب اینمرض در اغلب سوزاک است که در صورت مزمنیت باشد اینمرض دست دهد
و گاهی از فرو رفتن چوب تیز یا آلت دیگر از خارج بر مجرای بول مورث اینمرض شوند و
محل عروض اینمرض قاعده چنین است که مابین قطعه نوظی قضیب و قطعه عضلانیه او
باشد و نادر است که در نفس قطعه نوظی یا غده ودیه بهم رسد و علامات او آنست که بول
بعسرت دفع گردد و در حین خروج کمانه نماید و گاهی بطور انفصال بول و هم باشد
که بالمرةً حبس شود سیما در صورتیکه صاحب این مرض شراب یا یکی از مسکرات نوشیده
باشد و باشد که شبانه روزی قریب بیست نوبت ادرار نماید چنانکه در مرض سودیابالی
و هرگاه میلی بمجرای بول بدوانند از موضع منطبق تجاوز نخواهد نمود بلکه مورث
المی شدید خواهد گردید و باشد که از انداختن میل غشاء مخاطی ابتدای موضع ضیق
شده از مجرای پاره شده و نوک میل به تحت او رفته و مورث مرضی مهلک شود و قاعده چنین است
که در خلف موضع ضیق از مجری بواسطه عسر و منع از خروج بول وسعتی بهم رسد که بول در
انجا جمع و مکث نماید نمود و در این صورت از اجتماع وحدت بول قرحه در انموضع
بهم رسد و بدینواسطه ناصور عارض شود و بول از این ثقب ناصوری دفع گردد البته

و ظاهر است از مرض

و ظاهر است از مرض مزمنی که بواسطه حدت بول تغلیظ ذکر عارض میشود اما تقدمة المعرفة
بدانکه این مرض از امراض صعب و مزمن و عسر العلاج است و هرگز بنفسه بلکه از معا
لجات داخلیه هم ممکن نیست واما تشخیص او بواسطه علامات میباید نمود و چون مشتبه
میشود بحصاة مثانه بنا علی هذا لازمست که با انداختن کثیر تمیز مابین انها نمود
و بجهة تعیین و پیمودن طول و شکل موضع ضیق مجری چنین میل مجوفی اختراع نموده
و در جوف او میل دیگر که در سر او قدری مرم نصب نموده اند قرار گذاشته و این
میل را بمجرای فرو برند و چون بموضع ضیق رسیدند میل ثانی را اینقدر رانند که
شکل و طول انموضع در مومیکه در سر انمیل منصوب است نقش بسته و بدینواسطه
هیات موضع معلول را معلوم مینمایند و هم میل مذکور را در حالت در طول
که از انها مفهوم میگردد مسافت از ابتدای مجری تا موضع ضیق او اما علاج
او بدانکه معالجه در این مرض مقصود وسیع نمودن مجراست و بجهة این مطلب
سه طریق میتوان رفتار نمود یکی انکه از خارج موضع علت را انشکافند ثانی انکه با
ستعمال ادویه اکاله و محرقه وسعتی سازند ثالث انکه با عانت کثیر برود وسعتی
سازند و در قسم اول بدینطریق باید نمود که اولاً بواسطه انداختن میل مذکور طول

و شکل و موضع ضیق از مجرای بول معلوم نموده آنگاه میل دیگر که در جوف او چاقوی پنهان است
بمجرای بول رانیده چون بموضع ضیق علت رسند میل پنهان را حرکتی داده که چاقو از جوف او
بیرون جسته و یکجانب از آن موضع را بشکافد و بعد از این عمل و خروج کشته تر مجوف باید
بمجرای انداخت از دو جهت یکی آنکه بول از جوف کشته تر بیاید و بموضع مجروح برنخورد
که مورث فساد کردد ثانی آنکه مجرا را وسیع نگاه دارند و مانع باشند از انطباق
او و در قسم ثانی بجهة استعمال ادویه اکاله بدین نحو باید نمود که در اول باعانت میل
مجوف سابق الذکر اندازه گرفته و موضع ضیق شده مجرا را معین نمایند آنگاه میلی که در جوف او
سنگ جهنم منصوب است بمجرای بول رانیده چون بموضع علت رسند میل جوف او را بیرون رانیده
و با سنگ جهنم موضع معلول را آلوده و بیرون آرند و اما قسم ثالث که اسلم و انفع است شق
اگرچه بیشتر از دو قسم اول طول میکشد آنستکه باعانت کشته تر مجرا را وسیع سازند و
بجهة این مطلب حکما دو قسم کشته تر اختراع نموده اند بجهة آنکه از فلزات مخصوص از
نقره ساخته اند اول باید باریک او را بیندازند و بمرور بر حجم و غلظت او بیفزایند تا بدرجه
کمال رسد و باید ربع ساعت کشته تر در مجرای بماند از این قسم میل اگرچه زود تر رفع علت
میشود لیکن باشد که علیل تحمل او ننماید در این صورت باید قسم دیگر از کشته تر که از

صمغ درخت انجیر یکه بلغت هندی کاچوک نامند ساخته اند و مفتولی بجوف او دوا
نیده و بیندازند زیرا که بدون مفتول نمیتوان انداخت و هرگاه از ابتدا علیل از انداختن
کشته تر متألم کردد مخوف نباید بود بجهة آنکه بعد از چند نوبت عادی خواهد
شد و زیاده متألم نخواهد کردید و در صورتیکه علیل رقیق الحس باشد و نتواند +
متحمل صدمه او کردید باید قدری عصاره بزر البنج بر تحت مجرای بول هر روزه بمالند
و بمرور روز کشته تر را تغییر داده و عدد حجیم تر از او بکار دارند تا بعد از دوازده هم +
چون بدین حد رسید از خوف عود مرض لابد باید تا چند ماه هر چند روز یکنوبت کشته تر
بمجرای بیندازند و هرگاه مجرای بحدی ضیق باشد که نتوان این قسم کشته تر انداخت
قسم دیگر از کشته تر که از زه ساخته اند باید بکار داشت که دقیقست و لیکن چون
در مجرای رطوبتی بدو رسیده جثتش زیاد شده وسیع میسازد مجرا را و باشد که بواسطه
ضیق مجرای حبس البول بهم رسد در این صورت لازم است که باعانت کشته تر مجوف بول را
خارج سازند و اگر کشته تر نرود باید با سافل بخور داده و چند نوبت از آب خالص آبزن
نموده و قدری ادویه مخدره مانند تریاک و جوهر او و عصاره بزر البنج و غیره میل فرو کنند
و اگر بواسطه تدابیر مذکوره بول نگشاید لابد باید که عنفاً کشته تر بمجرای بدوانند

یا آنکه آلتی که موسومست بتروکار بمثانه زده و باعانت او بول را دفع و مثانه را خالی
سازند و باید تروکار را بر نداشت و تدارک نمایند که مجرای وسیع کردد

فصل حادی عشر از ثالث در بیان مرض نواصیری که باطراف ممر بول عارض شود چون
قبلا بیان نموده ایم که اگر مجرای بول منطبق و ضیق کردد و در خلف موضع ضیق وسیع
بهم رسد و بول را آنجا محتبس و متقرح ساخته و مورث نواصیر کردیده و بول از ثقب اینها
ببالا آید و بمیننه در جوف این مجاری متاذی غشائی میروید که مانع است التیام او
و تشخیص این مرض را باید اختبار کشته تر و از پا کردن بول از این ثقب مینمایند و
این قسم از نواصیر میتواند که منتهی شود بنواصیری که در اطراف مقعد عارض میشود
و عاقبت این مرض خطیر و عسر العلاج و ممکن نیست که بنفسه ازاله او شود و اما علاج
باید اولاً مجرای بول را وسیع ساخته آنگاه علاج نواصیر نمایند بدین نحو که بواسطه میل
سرخی که در آتش سرخ شده باشد غشاء جوف نواصیر را سوزانیده و ازاله سازند یا
آنکه چاقوی نازکی بثقب متاوی فرو برده و غشاء مذکور را تراشیده و بردارند
لیکن در حین این عمل باید کشته تری هم بمجرای بول بدوانند که مبادا آسیبی بسایر
اجزای مجرای وارد آید و بعد چند شرط جوف آنرا نموده و قطور زراریح یا سنگ جهنم

محلول در آب بدانها قطور نمایند و بدیهی است که جراح باید بواسطه تدابیر قبل از
عمل مجرای منطبق را وسیع سازد که بدون ازاله سبب مرض ممکن نیست و هرگاه
نواصیر مابین مثانه و مستقیم بهم رسیده باشد باید آلتی که بابینه مستقیم موسوم است بمقعد انداخته
و بعد آن مجرای مذکور را یافته و با آهن سرخ غشاء جوف آنها را بسوزانند و لیکن باشد
که بول محتبس مجرا را متقرح و مثقوب ساخته و ظاهر نگردد بلکه به تحت منخدر رود
مورث غانقرایا شود و این مرض را انفلتراسیون اوری نامند یعنی
انتشار بول علامات او آنست که چند روز بعد از حبس بول و امتلای +
مثانه بواسطه انطباق مجرای دیده شود که مثانه خالی و در اطراف ممر بول ورمی
شبیه ببلغمونیا ظاهر و از لمس او چنان احساس شود که در او هوا میباشد و هرگاه اتفاقا
تا موضع مذکور را بکشایند رطوبتی بنتنی و لون و قوام بول مندفع شود و نبض
صاحب او سرعت و تواتر بهم رساند همین مرض غانقرایا کرفته و علیل را هلاک کند
دم دیده شده که طبیعت باعانت عروق بول را منجذب و در دوران خون داخل
و بجمیع بدن منتشر ساخته و هلاک نموده و این تشخیص انتفی بین بول است و سبب
این مرض سوزاک جراحتی است که بمثانه وارد آید و بواسطه او بول حبس و مورث

رسن مرض گردد اما علاج چون سبب این مرض ضیق مجرای بول است لهذا اهتمام که
بول حبس شود بجهت ضیق مجرای لازمست بدون تغافل و تامل مجرای بول را بگشایند که
بول مندفع و مورث این مرض نگردد و هرگاه مجرای مثقوب و بول بتحت جلد منصب
و منحدر گردیده و جلد منتفخ ساخته باشد نباید گمان نمود که این ورم فلغمونی است
بلکه موضع مذکور را شرط و در روزی چند نوبت ازما، فاتر ابزن نمود و بول را باعانت
کته تر خارج سازند و اگر بواسطهٔ انحدار بول بتحت جلد و حدت او عارض شود
باید معالجه او نمود بدستوریکه سابق در باب خود ذکر کرده است علی ای تقدیر
باید مثانه را از بول خالی ساخت که حبس البول مورث فساد عظیم میتواند شد

فصل ثانی عشر از باب ثالث در ذکر ورم غده وزیی که یکی از نتایج مرض سوزاک است
و علامت او است وجع موضع متورم با عسرت شدید در دفع بول و منی بحدیکه تا
بمثانه فشاری ندهند بول خارج نگردد با امتلائی مثانه و حکهٔ شدید در شرج و
و اطراف او از فرو بردن اصبع بمقعد تشخص این ورم باید داد و اغلب کهول و
شیوخ و مبادرت نمایند گمان بجمر این مرض عارض شود و سبب او نیست سوای
مرض سوزاک و اما علاج او چون این ورم استعداد تامی دارد بصلابت لهذا +

بعد از بروز

لهذا از بروز ورم تا باید با المره آرام مانده و چند روز بر بیضتین و تحت قوی عانه داده و از
داخل کلمان و سایر محللات میل فرمایند و چون غده مذکوره بواسطهٔ ورم صلب گردد باید
انکه بدو ادویه بدیه میل فرمایند تا چندی موضع معلول را از دهن بید تدریج نمایند

فصل ثالث عشر از باب ثالث در بیان ورم عنق مخاطی مستطیل مثانه صاحب سوزاک
که یکی از نتایج مرض سوزاک است و هم نزله مثانه نامند و سبب او یا ریختن دوای
حادیست بر مثانه صاحب سوزاک و یا از جانبین صاحب سوزاک این مرض بهم
رسد و هم باشد که ایذای موذیی که در جوف مثانه بهم رسیده باشد مانند حصاة و غیره مورث
او گردد و کهول و صاحبان مرض نقرس را استعداد تامی است بحصول این مرض و اما
سلوک او یا حاد یا مزمن است حاد او نیز مستعد مزمنیت دارد و اما علامات
او در صورت حادی عسر البول با وجع پیچنده و زور آمدن بمثانه حین خروج بول
و بول مندفع رطوبتی است خون آلوده با غلظت شدیدی و احساس ثقلی عظیم در موضع
مثانه که از فشردن مولم گردد مقعد و حمی و وجع هنگام اجابت طبیعی از ضغطهٔ معای
مستقیم مثانه را اشد و اقوی گردد و اعراض مذکوره نیز از ورود دیروی بر مثانه
و بطنی و قطنی شدید شوند و اما المقدمة المعرفة در صورت حدوث معالجات و تدابیر

با حکه

نیکو است و اما علاج باید بعد از بروز ورم چند نوبت باطراف مثانه ذرو دلها و ملعبات
مبرده مانند شیره بادام و روغن بادام و ضماد و لعاب خطمی و بزرک و امثال اینها میل
فرمایند و از املاح اجتناب نمودن لازم و هم نوشیدن آب برگ شاهدانه از مجربات است
و بجای آب باید بلعاب بزرک اکتفا نمود و هرگاه وجع شدید باشد استعمال بعضی
از مخدرات مانند افیون و جوهر او و عصاره بزر البنج حشیش الحمار و امثال اینها شرباً
و طلاءً نافع و هم استعمال کمادات حاره متخذه از برگ مسحوق و زیره کشنیز و
حاشا و پونه و کرفس و بابونه و نعنع و امثال اینها بر پشت زهار نافع و آزموده است
و باید صاحبان این مرض با المره از حرکات باز مانده و آرام مانند و اطراف سو همیشه
گرم نگاه دارند بپوشیدن البته صوفی اگرچه در فصل تابستان باشد و هرگاه
صاحبان این مرض معالجات و تدابیر نیکو بجا نیاورند ورم مذکور مزمن گردیده
و طول کشد وجع و پیچش مثانه اگرچه اخف از قسم حاد او باشد لیکن بول بدون
اراده مندفع گردد بواسطهٔ نقصان قوه ماسکه مثانه و بول او رسوبیست از خرا
طهای بلغمی لزج بسان بیاض البیض اما علاج او باید علیل را به بلدان حا
ده نقل نمایند در صورت امکان و الا باید لباسهای او را از پارچه صوفی

ترتیب دهند

ترتیب دهند تا بدن همیشه گرم باشد و انفع جمیع ادویه مداومت به بلسان مکتست
مرکب با ریشه الجبار و کمات هندی و زاج سیاه و کبابه چینی و امثال اینها است
و هم مداومت تربانتین ممزوج با ریشه الجبار و زاج سیاه نفع کلی در این مرض
دیده و حکما علاوه بر ادویه مذکوره دو دوای قابض مخصوص بمثانه یافته
اند یکی را بفرانسه [illegible] او در رزیی و دیگری را [illegible]
پار سویرا او نامند که هریک از اینها را روزی دو مثقال مانند چای طبخ نموده با نبات
میل فرمایند و هم نوشیدن آب آهک نافع در این مرض و از مجربات است +

فصل رابع عشر از باب ثالث در بیان طبقه ملتحمه چشم از اثر ریم سوزاک بدانکه
باشد ماده سوزاک بر چشم برخورده و مورث تورم او گردد و مانند آنکه اکثر کسیرا دست
بمده سوزاک آلوده باشد و غفلةً بر چشم زند یا آنکه طفلی مجاور باشد طفلیرا که
صاحب این قسم ورمست از رسیدن مده مذکوره ورم شدیدی ملتحمه عارض
شود یا بنفشی او و تنفخ ملتحمه جفنی و از عوارض گردیدن لون او و ورم ملتحمه
بحدیست که چنان ظاهر شود که قرنیه غائر و فرو نشسته با ورم جفنی و تقرح او
بواسطهٔ حدت دمعه و در روز اول این ورم سیلان دمعه قلیل و از روز دوم

به بعد سیلان دمعه کثیر گردد با حتی تمدد و تورنی طبقات چشم با سایر علامات
نزله و موافق مزاج علیل سیر این مرض مختلف و بدیگر گونه است مانند انکه در
امزجهٔ دمویه رفتار او سوای انست که در امزجهٔ عصبانی و بلغمی در امزجه دمویه
ورم شدید با حمرت و وجع کثیر است بحدی که از حدت ورم باشد که در سه روز
بالمرّه چشم کور گردد و در این اشخاص حمّی نیز همراه هست و در صاحبان امزجهٔ
عصبانیه نیز ورم و وجع شدید و حمرت او بسان ورق گل سرخ و علاوه بر انها
بعضی امراض عصبانی مانند قلق و اضطراب و حمّی اضطرابی با او همراه هست
و در بلغمی مزاجان ورم و حمرت و وجع و حمّی خفیف لیکن بلغم کثیری از چشم
سیاله است با حدت و سرایت او اگر قدری از این بلغم در چشم دیگری نقل شود مورث
تورم او گردد بواسطهٔ حدت این رطوبت بهر موضع که بر خورد متقرح و مجرا شده +
اوسو لهذا چون بطبقهٔ قرنیه رسد مجرا شد و مانند الحالیا اوسو بجوزد و متقوبش +
سازد بطوریکه رطوبات چشم از این ثقبه خارج و بالمرّه کور شود و در صورت
کثرت حدت ورم و تناقص ورم رطوبت سیاله قلیل و بسان خونابه شود
و امّا عاقبت او اگرچه از امراض شدید و خطیر است لیکن هرگاه معالجات و

تدابیر جیده

تدابیر جیده بعمل آرند نیکو گردیده و شفا یابد و هم باشد که از معالجات حدة ورم
شکسته و مزمن شود و هم باشد که از اذابه او انقلاب شدید در جفن بهم و قبل از
نرم و پاره شدن قرنیه امیدوار باید بود و هرگاه در جبهه وجع صعب عصبی
عارض شود دلیلیست بر تورم طبقات ملاواقع چشم و ردائت مرض و سبب
او نیست تولید رسیدن ماده سوزاک از خارج بر چشم و امّا علاج باید اوّلاً
بواسطهٔ زلو و حجامت و فصد ماده را از چشم منصرف سازند و بهتر انست
با چاقو چند خراشی بجرم ملتحمه دهند که خون از او جاری شود انگاه بهترین
معالجات آنست که هر ساعتی یک نوبت چشم را باعانت اسفنجه با آب
در دک خوب بشویند و روزی سه نوبت از اینجوا اقطور نمایند
صفت او بگیرند سنگ جهنم یک ایله گندم و در ١٨ درم کلاب داخل و
قطور سازند بهر سه ساعت فاصله چشم را با این قطور بشویند و بعد از
قطور او ملاحظه نمایند که اگر غشاء کاذبی در چشم بوجود آید بدون تأمّل
او را ازاله سازند که مبادا تحت او متقرح شود و چون وجع شدید باشد
خوردن افیون و مالیدن او باطراف چشم بهترین مسکنست

فخذ و خاصره

فصل خامس عشر از باب ثانی در بیان ورم عضلات واقعه در صلب و نواحی او از عضلهٔ
داخلی خاصره و عضلهٔ قابضی فخذ که بیونانی پسوالی نامیده شده با علامات و اسباب
و معالجات انها بدانکه اغلب با ورم این عضلات عظام قطنی نیز متورم
میگردند و علامات و اعراض این ورم با فوریت بروز نماید بدین نکه وجع شدید
وصعب علیل را در صلب عارض و از حرکت متاذی و متالم شود سیما از خمیدن
فخذ با سایر اعراض لازمه ورم از تهیج و ورم و حمرت وغیره امّا قاعده حقیقی
است که اوّلاً در صلب و نواحی او ثقل و زحمتی بهم رسد و علاوه بر اعراض و امی
وجع شدید از موضع مذکوره عارض ها و تا رکبه تجاوز نماید و از بعض سیر و رفتار
این ورم بحدی ممکن دارد که به هیچ وجه علیل ادراک ورمی ننماید تا انکه منفجر
و ریم از او مندفع شود و چون این ورم سو قاعده آنست که بریم منتهی شود بنا علی
هذا باشد که ریم بکمیت و ثقل خود از تحت عضلات بمغابن منتقل و منصب گردیده
و در این موضع منفجر شود در این صورت هرگاه علیل به پشت بخوابد و پاها را بلند
نگاه دارد محسوس شود که مده از مغابن ببالا میرود و میشود که بعد از انفجار از
زیادتی ریم علیل را حمّی دقیه عارض شده و هلاک گردد و سبب او اغلب ضربه و سقطه

وارده بر صلب

وارده بر صلب و هم باشد که از تعب مفرط و جانشیدن و از وجع و رگ قطنی و نقرس
و خنازیری که از عظام قطنی بهم رسیده باشد مورث این ورم گردند
و امّا علاج او انست که اوّلاً بعد از رفع سبب استفراغ دم نمایند بارسال علق
و حجامه بر صلب انگاه بر موضع ورم لته از مشمع ذراریح برنده بنهند و چون +
حدت ورم تسکینی یافت باید متورم را داغ نمود یا بنحو دیگر ماده متورم را از باطن
بظاهر میل داد و هم استعمال معوجات متخذه از املاح نوشادر و افیون ممزوج با
ایدلکانک در این مرض نفعی عظیم دارد بجهة اینکه طبیعت باعانت انها ماده
ورم را از باطن به ظاهر میل داده و با عرق مندفع میسازد و چون از ورم مذکور
ریم حاصل و بکمیت خود بمغابن منصب و در انجا مجتمع شده باشد لازمست +
معالج را که بدقت ملاحظه فرمایند که این مده نه بواسطهٔ ورم حاصل بلکه مده ایست
که از دیگر موضع بدانجا منصب و منتقل شده است و هم نباید او را بسرعت منفجر
ساخت زیرا که از تجارب دیده شده که هرگاه معالج بگشاید علیل را حمّی دقه عارض
و هلاک گردد لهذا اولی آنست که تامل فرماید تا طبیعت خود منفجر سازد بجهة
انکه انفجار طبیعی بنحوی خواهد بود که مده مجتمعه بمرور دفع گردد تا از حمّی دقه عارض او

شود و هم باید از معالجات و تدابیر مذکوره احمال نفخ ننمایند چون گاهی باشد که طبیعت
ریم را بتحلیل برد و هرگاه تمدّد و وجع شدید در موضع تراکم ریم بیابند باید بآلت
آهنی مرسوم بترولهار که عبارت از نیشتر ایست مجوف و در او میلی باریک تند قرار
گذاشته اند بر موضع مذکوره فرو برده و میل او را عقب کشیده تا از لوله او قدری
از آن ریم خارج شود آنگاه میل را برداشته و از منفذ داخلی آن رفادی نمایند و چون
سبب این ریم فساد یکی از عظام قطنی یا عجز باشد بهترین ادویه استعمال روغن
ماهی است مرسوم بمرو(?) و هم ادویه و فولاد در این حالت بسیار مفید است و بعد از
تخفیف مرض نوشیدن و استحمام باب معدن کبریتیه گرم بالمره قلع ماده نماید ـــ

فصل سادس عشر از باب ثالث در بیان ورم داحس و اقسام و اسباب و علامات
و معالجات او و او عبارت از ورمیست که بهم رسد در سلامیات اخیر اصابع بخصوص
در بیخ او و این ورم را بچهار قسم یافته اند یکی آنکه ورم خفیفی در اصل یکی از اظفار یا ناخن
از او بهم رسد و در ابتدا وجع او خفیف و محدود است و هرگاه موضع علت را شرط نمایند
قدری ریم خارج کرده باشند که بواسطه این ورم ناخن ساقط شود قسم ثانی
ورم غائر است که عارض شود بلحم تحت جلد منتهی بسلامیات اخیر و این ورم را وجع

بجانب

شدیدست بواسطهٔ غلظت و سخافت جلد و تمدد او بدین واسطه ریم حاصل از
او بدشواری خارج میشود قسم ثالث از داحس ورمیست غائر که عارض شود
او را ملتصقه بموضع مذکوره و با وجعی اصعب از سایر اقسام بحدی که تا کتف منتهی
و ورم او تا بمفصل مرفق سرایت نماید و قاعده آنست که از وجع حمّی عارض شود
و باشد که ورم سرایت بعظم نموده و مورث فساد او گردد قسم رابع از داحس
عبارت از ورمیست که در غشاء ضلع و جرم عظم بهم رسد و اعراض او مانند قسم
ثالث است الّا اینکه در این قسم عظم سلامیات بالمره فاسد گردد و سبب این
ورم در اغلب معلوم نباشد لیکن از ضربه و سقطه و گرفته شدن و فرو رفتن سوزن
یا خاشاکی باشد که این بهم رسد ـــ

و امّا علاج در قسم اولی از طلاآت سرد و شکر سرب بتحلیل رود و هرگاه تحلیل نشود
و ریم از او حاصل شد باید بدون تأمل منفجرش ساخت که مبادا ناخن ساقط
شود و اگر قدری از ناخن از محل خود خارج شده باشد باقیچی او را مقراضی
نمایند و چون ریم در تحت ناخن جمع شده باشد و بواسطهٔ غلظت و ضخامت او
بالمبضع منفجر نتوانند شد باید با سوهان قدری از ناخن را بسایند که نازک

شود و بعد منفجرش سازند و اگر ناخن ساقط شود و از نو بروید باید که با موم
او را بشکل و وضع نیکو بپوشید که به همان قسم نمو نماید و در قسم ثانی باید که از
ابتدا چند زلو بموضع متورم نشانند و از آب سرد و شکر سرب و اسفیداج رصاصی
دم بدم طلا نموده و با روغن جیوه موضع علت را تمریخ فرموده و اگر سبب این ورم
فرو رفتن شیئی خارجی باشد مانند سوزن و خاشاک و غیره باید او را بیرون آورده
و تا سه روز صبر نموده اگر اصلاح پذیرفت فبها و الّا بدون تأمل بگشایند که ریم
هم اگر بیاید رفع تمدد شده و وجع تسکین خواهد یافت و بعد از انفجار استعمال
ادویه متخذه از بزر الخطمی(?) بزر الکتان(?) و برگ توکران(?) و برگ نافع و مسکن وجع است
و در قسم ثالث از این ورم علاج چنانست که در قسم ثانی الّا آنکه در این وجه
چون خوف است از انتشار ورم بجمیع اصبع و فاسد گردانیدن او لازمست که
در شکافتن تأخیر نورزیده و عمیق شکافند آنگاه اضمده مذکوره را مکرر استعمال
فرمایند و هرگاه با وجود بر این ورم ریم از موضع دیگر از دست یا در غشاء ضلع
عظام حاصل و مجتمع شده باشد باید آن موضع را نیز بشکافند و در قسم رابع از داحس
علاج چنانست که در قسم ثالث الّا اینکه چون اغلب در این درجه سلامیات

متورم و فاسد میشوند ضمیمهٔ این فصل در بیان فرو رفتن ناخن در لحم بدانکه باشد
که از پوشیدن کفش تنگ و فشارش او یکی از ناخنها در لحم موضع خود فرو نشینند و
مورث تقرّح او گردد بجهت علاج لازمست که گوشه سر پی در تحت ناخن فرو رفته
گذارده و قدری سنگ جهنم بموضع متقرح بمالند و هرگاه ناخن زیاد فرو رفته باشد باید
او را بر داشت و این عمل را بدو نحو میتوان نمود یکی آنکه مقراضی بر داشته و یک
تیغهٔ از او را بزیر ناخن بطول فرو برده و تیغهٔ دیگر او را به پشت ناخن گذارده
و مقراضی نمایند آنگاه با چاقوئی ناخن را بر دارند و یا آنکه با چاقو اطراف ناخن
سلخ نموده و با آن بر دارندش فصل سابع عشر از باب ثالث در بیان ورم مفاصل
و آلات واقعه در جوف او و او مشتمل است بر چهار جمله ـــ

جمله اولی در تعریف مفصل چون بجهت امراض مفاصل لازمست معرفت تامّ با احوال
او لهذا بباید دانست که هر یک مفصل را شروطی چند باید موجود باشد تا تعریف مفصلیت
بر او صادق آید اول آنکه دو عظم مفصل یکی صاحب مهره و دیگر را مغاک باشد ثانی
آنکه موضع ملاقات مهره را با مغاک غضروفی پوشیده و واسطه باشد ثالث آنکه
جمیع اجزای مفصل را از مهره و مغاک نیفی(?) از رباط احاطه نموده است +

رابع آنکه در جوف این کیسهٔ غضا، دقیق صفاقی واقع باشد خاصتی آنکه رطوبت +
غلیظ ولزج مانند بیاض البیض در جوف غضاء مذکور متمکن باشد و هم باید دانست
که اورام مفاصل یا بالذات عارضی و یا عرضی باشند در برخی دیگر و هر یک از آنها
یا حاد است و یا مزمن و یا متوسط بینهما و هر یک سوا اسباب مختلف است از ضربه و
سقطهٔ وارده بر مفصل و جا شدن او و یا سوء مزاج مادیه مانند ماده خنازیر و سوز
نک و آتشک و نقرس و ریاح افرنته مورث این مرض شوند و هم باشد که از انتقال
ماده از یک جای دیگر موضع بدو این ورم حاصل شود جملهٔ ثانیه در بیان ورم اربطهٔ
مفاصل هرگاه این ورم خفیف و طول کشیده باشد در اوتار باقی میماند و بعکس
چون حدت داشته باشد و مزمن گردد البته ورم بالات عمیقهٔ مفصل سرایت خواهد
نمود و در ورم حاد اربطهٔ مفصلی وجعی صعب عارض شود که از حرکت و فی الجمله +
لمس اشتداد یابد با حرارت ملمس موضع متورم و بسرعت تهیج در نواحی مفصل
ظاهر شود باندک و رخاوت و لذتیه او بحدیکه مفصل متورم منتهی گردد به تهیج و وجع
رود با اطراف و نواحی خود مفروش و حمی عارض شود و اگر این ورم تحلیل نرود
باشد که صفاق مفصل را هم متورم ساخته و ریم از او حاصل شود و یا آنکه وجع +

خفت بهم رسانیده تهیج بیفزاید و ورم مزمن گردد و در ورم مزمن اربطهٔ مفاصل
وجع خفیف و تهیج او لین و بقوام خمیر باشد و لون جلد فوق مفصل متورم و متغیر
گردد و چون ورم بیفزاید بواسطهٔ تمدد جلد و ثخافت و درخشندیکه در او ملاحظه
شود و در او رده معروفه در او درویه بهم رسد و باشد که العضو بواسطهٔ باز
ماندن از حرکت هزال بهم رساند و هم باشد که ورم مزمن بحادیه مبدل شود در
این صورت وجع و سایر اعراض ورم حاد مفصلی بهم رسانیده و بظهور رسد +
تقدمة المعرفه از ورم حاد مفصلی اینست که میتوان بمعالجات و تدابیر لایقه تحلیل
نمود لیکن اگر حدت ورم با اطراف عمیقهٔ مفصل تجاوز نموده باشد قاعده آنست
که منفجر و استخوان مفصل ریم و حمی دقی عارض شود و در ورم مزمن نادر است که با
لات عمیقه سرایت نماید الا آنکه اربطهٔ آن مفصل سخت و ضخیم شود بحدیکه +
جمع شدن انها دشوار و حرکت مفصل عسرت بهم رساند
و اما اسباب اورام مفاصل آنست که قبل بیان نموده ایم و در اغلب این و
ورم در مفصل مرفق و رکبه عارض شود
و اما علاج چون ورم هیچ یک از اعضاء و آلات چنان مخوف نیست که +

مفاصل لهذا باید بسرعت تدابیر ضد ورم بکار داشت از فصد و دلو کذا اشتن
و هم باید باعانت منضجات و مسهلات ماده سو نضج داده و از عضو متورم +
منصرف و با امعاء سبیل دهند و چون بحران این قسم ورم با درار و عرق است لهذا
باید طبیعت طبیعت را بیک از این دو بحران اعانت نموده و ارام داشتن عضو +
اولی تدابیر معالجه است هرگاه سبب ورم مفصل ضربه و سقطهٔ وارده بر او باشد
باید از ماء مثلوج و شکر سرب و اسفیداج رصاص مکرر طلا نمایند و چون +
سبب ورم مفصلی جا شدن یا نقرس باشد باید قطعهٔ صوفی بو بدخان مصطکی
داشته و بر مفصل متورم به بندند و از مشروبات نوشادر و انتیمون قی مقدار
منقسمه و سورنجان میل فرمایند و در صورتیکه ورم مزمن گردیده باشد انفع جمیع
انداختن مشمع زراریح است با اطراف مفصل و ملاحظه نمودن اولیست که چند روز
علی الاتصال مده از او بیالاید و بجهت این مطلب لازم است بشره که از مشمع
بهم رسیده متواضی نموده و بموضع او دهن ابهل یا فرفیون یا مازریون بمالند که جاری
مده است و هم تمریخ بدهن سیماب اطراف مفصل را نافع و هرگاه بعد از کثرت سورت
ورم خشکی در مفصل متورم باقی باشد مشمع مرتب از اشق و سرکه بیاز عنصل بکار
داشته و از دهن

داشته و از دهن سیماب زیاد تمریخ نمایند و چون ورم مفصل با نفجار منتهی گردد
معالجه لازم است که باعانت اضمده فسخ نماید که ماده حبسی نشود و هم باید عملی
نمود که دو استخوان مفصل متورم بهیکدیگر ملتصق و متحد نگردند و این حالت را +
بیونانی انکیلوس نامند و در صورتیکه طبیعت مایل باشد با تحاد دو مفصل +
لازم است که عضو را بر هیأتی نگاه دارند که مادامیکه از کار نیفتند چنانچه باید +
در ورم مفصل اطراف سافله پا را راست گذارد تا راه رفتن ممنوع نباشد و
دست را کج تا غذا بتواند خورد و چون قوای بدن تحلیل و حمی دقی عارض شود
جز قطع عضو از فوق مفصل چاره دیگر نیست جملهٔ ثالث در بیان ورم صفاق
محیط مفصلی و چون صفاق مفصلی متورم شود از ابتدا وجع او بسیار خفیف بلکه
به خفتیی که هیچ متألم نشود مگر هنگامیکه از طرفین مفصل بفشارند قدری متأ
لم گردد ولیکن که این ورم با حمی عارض شود در این صورت او و وجعی صعب
همراه خواهد بود بحدیکه حرکت متعسر بل ممتنع باشد و بعد از چند روز تهیج و تموج در
مفصل متورم بظهور رسد و وجع اشتداد یابد با تشنج مفرط و حمی دقی بعد چند
موضع مفصل متورم و منفجر گردد و بهترین انتهای این ورم خشک شدن +

مفصلت ودی باشد در صورت مزمنیت که رطوبتی در جوف مفصل مجتمع واز
او اماسی رطوبتی عارض شود وسبب این ورم اسبابیست که عموماً در ورم
مفاصل سابق ذکر یافت —

واما القدمة المترفه این علت در صورتیکه از ضربه وسقطه باشد اسلم است
از انکه از علت مزاجی واز ابتدا بمالجات وتدابیر نیکو میتوان ورم را
تحلیل نمود واما علاج او لاً ازاله سبب است چنانچه اگر سبب ورم
مذکور مرض نقرس یا ریح مفاصل یا ریاح افرنجیه باشد سورنجان وسایر ادویه
مخصوصه بدانها میباید فرمود وهرگاه سبب مرض خنازیر باشد روغن ماهی سرکوم
بدهی موثر و وادویه یدیه بکار دارند بار یکی در صورت حدت ورم ذنو
انداخته واب سرد ممزوج با اسفیداج رصاصی مکرر طلا نمایند وبعد از سکون
ورم باید مشمع وادهان محلله از قبیل شمع اشق وسرکه وعنصل وروغن سیماب
استعمال نمود واند اختن مشمع ذراریح بجهة جذب ماده بظاهر نافعست
بسیار بیچیکه قبل بیان او رفته وهرگاه از معالجات مذکوره ثمریه
مترتب نگردید اسلم آنست که طرفین مفصل متورم را با آهن داغ نمایند
ولازمست

ولازمست همیشه مراعات بنیه علیل را نمود وباغذیه مقویه قوای بدن
اورا حفظ فرمایند جمله رابع دربیان ورم عضاریف وعظم مفصلی بدانکه
در ورم الات عمیقه از ابتدا وجع خفیف وبعد از چندی ورمی از جمیع اجزا
ی مفصل بهم رسد که بعد از چند روز مده از او حاصل ومنفجر گردیده وغضروف
جوف مفصل فاسد وعظم را رمیم سازد واما سبب وعلاج او نیز
چنانست که عموماً در ورم مفصل قبل ذکر یافته واگرچه بیان نموده ایم
بتفصیل ورم هر یک از آلات مفصل او لی مع هذا تمیز دادن که این
ورم از چه آلت از مفصل عارض شده بسیار متعسر بل محال لیکن بجهة
معالجه تشخیص نمودن بدینکه این ورم در جلد فوق مفصل یا در نفس اوست
ودر صورت ورم مفصل استنباط بدینکه ورم متحیل بریم شده یا بحالیست
کفایت مینماید وتمیز انها بدین تفصیل است

ودر ورم جلد ظاهر فوق مفصل اماسی در یک جانب مفصل ودر ابتدا صلابتی دارد با حمرت وجع محدود واز حرکت زیاد نگردد وحرکت مفصل ممنوع نباشد	در ورم مفصل که بارم باشد اماسیکه در جمیع اجزاء مفصل ظاهر و دون او از بعض متغیر ودر بعضی بدون تغیر است ودر بعضی حمرتی متساوی با جلد دارد وجع شدید وغائر وحرکت مفصل ممنوعست ودر حین حرکت وجع نهایت اشتداد یابد	در ورم مفصل که با اماس رطوبتی باشد اماسی متموج در اطراف مفصل ظاهر است اگرچه از حرکت متالم میشود لیکن وجع او شدید نیست وحرکت متعسر وگاهی در حین حرکت صدائی از مفصل شنیده شود مانند صدائی که پارچه دارد
اغلب حاد ومحوی نیست ودر بعضی با حمی ودر بعضی بدون حمی است	اغلب حاد است همیشه حمی دارد	همیشه مزمنی است همیشه بدون حمی است

فصل ثامن عشر از باب ثالث دربیان ورم حقره ورک بیونانی لگ سال
کیا نامند یعنی وجع حقره ورک واین که اغلب اطفال را عارض شود یا
حادویا مزمنی است

حادویا مزمنی است حاد او یا بواسطه صدمه وبالذات بهم رسیده اما علامات
او آنست که وجع صعبی عارض که تا رکبه مفروش میشود بنوعیکه علیل از وجع
رکبه متالم وشاکی باشد وهرگاه رکبه حرکت دهد وجع نخواهد بود ولی چون
مافوق او را متحرک سازد وجع در مفصل ورک عارض میشود وچون عضلات
سرین قدری متورم میگردند لهذا غضونی که در تحت انها بجانب مقعد
واقع است قدری فرو تر نشیند وفخذ فی الجمله بقدام منحنی ومحور بجانب یا
بجانب وحشیی نماید ودر صورت شدت مرض حمی همراهست واز ایستادن
بپا وراه رفتن علیل اذیت ببیند وهرگاه ورم او بتحلیل نرود منفجر ومده
از او مندفع گردد ویا باشد که مده او منقب بنواحی ساخته وبا ساحل
منصب شود وهم باشد که ریم او مفصل را فاسد سازد ودر این صورت راس
فخذ از حقره خارج ودر خلف عظم ورک قرار گیرد بنابراین پا کوتاه وقدم
بجانب انسیی میل نماید ودر رکبه خمیده گی یافت شود واز شدت وجع وکثرت
ماده باشد که حمی دقیه عارض ومورث هلاک علیل گردد ویا انکه چند قطعه
از عظم فاسد ریم خارج شده ونجات یابد وبدانکه این ورم را سه زمانست

در اوقات زمان علیل را وجع خفیف در ورک عارض و از جزئی حرکت خسته و
متاذی شود و بامدادان بعد از برخواستن از خواب در پا تمدد و خشکی باشد
و بعد از چند ساعت خوب شود و در این حالت شباهت دارد بریاح افرسه
و وجع ورک و باشد که چند ماه طول کشد و هم باشد که بسان بیجا مدو از به
رفتن پای علیل را بکشد و در این زمان پای علیل طویل نماید و سرین جانب
علت صاف و غضن تحت او فرونشیند و فخذ مسترخی و هزال بهم رساند و از
حرکت متالم شده بلنگد و قدم بجانب و حشی میل نماید و اگرچه علت از مافوق
رکبه است لیکن وجع و انحنای از رکبه یافت شود و بعد از ظهور این اعراض
بتدریج رأس فخذ رمیم و از موضع خود بیرون آید این حالت در زمان سیم است
و بعد از فساد رأس فخذ منفجر شده یا چند قطعه از او خارج و یا تحلیل رفته
و علیل نجات یابد ولیکن پا کوتاه بماند و با باشد که بعد از فساد رأس
فخذ چند موضع منفجر و ریم بجدی مندفع شود که علیل را حمی دقیه عارض و هلاک
شود و سبب این مرض نیز اسبابیست که در اورام مفاصل قبل نموده‌ام و
بخصوص صاحبان مرض خنازیر در حین طفولیت اغلب بدین علت مبتلا
باشند و اما

باشند و اما عاقبت او مختلف و در درجه اولی هرگاه معالجات و تدابیر
جیده بعمل آرند نیکوست بخلاف آنکه در درجه ثانی و ثالث ردائت دارد
چون اغلب هلاک سازد و یا آنکه پای علیل لنگ شود —
و اما علاج باید بنا بر حدت و درجات مرض ملاحظه نمود چنانچه از هنگام
اول باید پا سه با المره آرام و تخته بند نمایند بنحویکه هیچ حرکت نکند و از او
گذشته جمیع مواضع فخذ سه ملتی نمایند هر موضعی از او متالم و موجع باشد زلو
نشانیده یا حجامت بدان موضع نمایند و باعانت مسهلات ماده سه از عضو
منصرف و بامعاء میل دهند و از اسفیداج رصاصی و نوشادر مکرر طلا
نمایند و بعد از کسر سورت ورم تمریخ بدهن سیاب و ید نفیع کلی دارد و در
صورتیکه سبب این ورم ماده خنازیر باشد معالجه بر وفق او نمایند با
استعمال روغن ماهی مرکوم بمورد و ادویه یدیه و فولادیه و دیلت سبز کرده
و امثال آنها و هرگاه این درجه از مرض بطول انجامیده و بتحلیل نرود
لازم است که بموضع علت متبع بر نده بسوزانند و اگر کفایت نه نماید با
عانت داغ نمود از باطن ماده و رم را بظاهر جذب نمود و در انتهای

مرض با آب حار معدنیه و گوگردی که در رفع علت خواهد بود —
و اما در هنگام دوم که ارتباط مفاصل غلیظ و علت بعظم سرایت نموده باید با
آهن سرخ مفصل متورم را سه چهار خط داغ نموده و بعد آنکه اثر را بکره آلهم
و بموضع او نهند و اگر بعد از این عمل مدة بقدر کفایت خارج نشود لازم است
که همه روزه موضع داغ را از دهن باسلیقون و ابهل تدهین نموده باید داغ را
در زائده تیر عظیم و صغیر رأس فخذ بکار برند و در صورتیکه علیل از داغ
مخوف باشد باید از خونی کشیدن بهیچ وجه تغافل نورزند و جهت این معالجه
راد لسلیت تخفیف وجع و ایستادن پا بمحور طبیعی خود و در این وقت بر معالجت
تدهین دهن زنبق و تید اطراف مفصل را بجهت اعانت بر تحلیل ماده
مورثه و بجهه آنکه این ورم بنکس مایلست بناءً علی ذالک در لقاهت
او علیل را از حرکات عنیفه و باتعب اجتناب لازم است و استحمام بآب
معادن گوگردیه بسیار نافعست —
و در هنگام سیم از آرام ماندن مطلقا و تخته بند نمودن پا باید طبیعت را
اعانت نمود که مفصل جدید بنا نماید و لهذا باید علیل در حین حرکت عصا
بزیر بغل

بزیر بغل گذارده و با هوای معتدله نقل نمایند تا نجات یابد و در صورتیکه
معالج استنباط نماید که در موضعی مده جمع آمده باید او سه منفجر ساخت و هرگاه
از کثرت سیلان ریم خوف آن باشد که مایه بدن ناقص و قوت بتحلیل رود
باید ادویه و اشربه مقویه مانند شراب و جوهر کنه کنه و مطبوخ دیلت ادویه و روغن
ماهی بکار دارند و از اغذیه کباب و آبگوشت با قلیل نان میل فرمایند و در
اغلب باشد که در این هنگام چندین سال بعضی منقوب باسوزنی در موضع
علت باقی و قطعات عظم از آنها خارج شوند و بعد از خروج از آنها از
معالجات و ادویه داخلی التیام پذیرند و بعضی از استادان این فن در این
مرض رأس فخذ سه مکشوف و با اره قطع نموده‌اند ولی چون از اعمال عظیم
و خطرناکست ترک او سه اولی دانسته‌اند —
فصل تاسع عشر از باب ثالث در بیان ورم مفصل عضد و اسباب و علامات
و علاج او و این ورم از نوادر است و مانند آنست که در ورم مفصل فخذ و از
ابتدا او سه وجعی است که از مرفق ادراک شود و از حرکت و فشردن اشد
و اقوی گردد و سیما در لبای باخستیک و هزال او —

ودر هنگام ورم دست از مرفق منحنی واز بدن دور ایستد وکتف فرو نشیند
وساعد طویل نماید واغلب در این وقت حمی نیز عارض شود ودر هنگام
سیم راس عضد از مغاکش خارج وبجانب اعلا وجنبی میل نماید وتحدب
روی کتف صاف ومساوی ورمانة الکتف بر اید ولهذا دست کوتاه نماید
در این وقت مفصل مذکور منفجر وریم از چند موضع مندفع کردد واسباب و
علاج این علت بعینه مانند انست که در ورم مفصل فخذ ذکر یافت +
فصل عشرین از باب ثالث دربیان ورم رکبه وچون در این علت از حدت
ورم جلد رکبه تمدد عظیمی یافته جلا وشفافت وبیاضی بهم ساند بنا علی ذالک
اوره ورم البیضی رکبه نیز نامیده اند واین ورم از اورام مزمنه ودر ا
بتدای بروز او به وجع خفیف ورکبه قدری خشک شود واین وجع یا در جمیع ا
جزای رکبه میباشد ویا انکه از ضربه وسقطه بجانب وحشی وانسی وجع عارض
شود واین حالت که گاهی خفیف وگاهی ثقیل الست وشدید است ماهها وسالها طول
کشد تا آخر الامر وجع بیفزاید ورکبه بر امده متورم شود وورم او بعضی اوقات
لین ومتموج ودر بعضی اوقات بحدی متمدد است که از صلابت کویا استخوان
شده وباندازه

شده وباندازه که ورم زیاد میشود رکبه منحنی کردیده وراه رفتن ممنوع
شود وجلد محلل رکبه تهیج وبیاضی وشفافت بهم سانیده واورده او برابطه
کبودی خوب ظاهر باشد وبعد از چندی موضعی از جلد حمرت بهم ساند ومنفجر
شده وصدیدی آمیخته با چیزی از او بالاید والکر میل نقره بدو فرو برند
سیاه شود وبالاخره عظم رصفه ورمیم وباریم مندفع خواهد کردید —
واسباب این ورم اسبابیست که قبل در ورم عظام مفاصل ذکر شده و
بخصوص صاحبان خنازیر ومفاصل ورباح افرنیته اغلب بدین علت
مبتلا باشند وعلاج منحصر بیست که در ورم مفصل فخذ ذکر شد وواضحست که معا
لج نباید فراموش نماید ممانعت صاحب این علترا از حرکت وهم اهمال
نورزند در داغ نمودن موضع علترا فصل احدی وعشرون از باب ثالث
در ذکر ورم فقار واین علت بنابر هریک فقره علامات واعراض مخصوصه
ومختلفه دارد ولیکن از علامات عامه او اینست که بعد از ضربه وارده +
بر فقره یا سرما خوردگی واز افراط در جماع وجعی دریک موضع از
فقار بهم رسد والکرچه این وجع در بعضی خفیف ودر بعضی شدید میباشد

لیکن متردد وعابر وبالمره تسکین نیابد وبعد از ~~سه هفته خفته~~ تحور چندی یکی از
زوائد شوکیه فقره بر امده وحرکت بدنرا ومنحنی روی داده واز راه رفتن +
خسته شود وبمرور وجع بیفزاید ودر موضع علت قرار کیرد ودر انتهای مرض مثانه
وامعا مسترخی ومفلوج ودر عمل انها نقصانی یافت شود ودر صورتیکه ورم
در یکی از فقار ظهر باشد علاوه بر اعراض مذکوره نفخ شکم ووجع فواد ووا
اختلاج وضیق النفس عارض وریم حاصل شده از ورم نزول بمغابن یا قریب بمعاء
مستقیم یا خلف او نموده وعلیلرا حمی دقی عارض وبهلاکت رسد ودر بعضی
رفتار وسیر این رفتار علت مزمن وجع او خفیف ویکی از فقار بر اید بدون
انکه علیل محس ومدرک او باشد وتشخیص او به اعانت اعراض مذکوره +
از ثقل یا غیره میتوان نمود وهمیشه این ورم بریم منتهی شود وبعد از تشریح صاحب
این مرض مشاهده شود که یک یا دو فقره واربطه انها غلیظ ودر اطراف
انها مده مجتمع واغشیه محیط بنخاع واقع در جوف این فقار متورم میشد —
سبب این علت در اغلب مرطی خنازیر وافراط در جماع وعنینی ونقرس
وضربه وسقطه وارده بر فقار است وچون سیر ورفتار این مرض بنهایت کمون دارد
ودر ابتدا

علیلرا

ودر ابتدا ممکن العلاجست لهذا بر معالج لازم است بنهایت مواظبت
باشد تا تشخیص داده ودر علاج قصوری راه نیابد وبنا علی ذالک هرگاه
سیکه علیلرا یکی از اعراض مذکوره عارض شود معالج باید بدقت تمام
فقار او ملاحظه فرمود از طرفین انها نخاع الفقار رندهر موضعیکه از فشردن
متالم شود دلیلیست بر علت فقره الموضع یا انکه لته ابری را در آب جوش انداخته
واز فقار عنق تا عصعص بکشند در موضعیکه حمرت باقی ماند +
معلوم است که فقره ان موضع مریضی میباشد —
واما علاج باید بقاعده دست از کار نکشیده بموضع علت ذلو نشانیده
وحجامت نموده انکاه متمع زرارح بدان موضع انداخته واطراف او سوازدمی
زنبق خالکرس تمرخ نمایند واز مشروبات ادویه ضد ورم باید بکار داشت وهم
از استعمال روغن کل وادویه بدیه در این مرض نفع کلی حاصل است وهرگاه
بطول انجامد ویا تحدبی در موضع علت بظهور رسد بر معالج است که الموضع را با
آهن سرخ یا فتیله بسوزانند وبجای او روغن فرفیون یا زرارح بمالند تا چند
ماه مده از او سیال باشد واستحکامی اطراف تام شود که بهترین دلیلست

رسد

برفع این مرض و باید علیلرا بالمرّة از حرکات باز دارند و قوای او به بادویه واغذیهٔ مقویه حفظ فرمایند و هرگاه با وجود این ورم دمیلا در یکی از مواضع مغابن بظهور رسد کشودن او جایز الا انکه استعداد تامی با نفجار یابد انگاه قدری بکشایند و اسلم انست که باعانت الیتی مرکوم مبترو کار منفجر ساخته و مادهٔ مجتمع در جوف او به مندفع سازند ــــ

مقاله ثانی از کتاب اول جراحی در بیان جراحات وارده بر بدن انسان باقسام و اسباب و علامات انها و مشتمل است بر سه باب باب اول در ذکر اقسام جراحات و علامات و طریق التیام و علاج انها بطور کلی و مشتمل است بر سه فصل فصل اول در تعریف و تقسیم جراحات و علامات لازمهٔ هریک با عاقبت انها و اما جراحات عبارتست از تفرق اتصالی که حاصل گردیده باشد از ضربهٔ شدیده با آلتی قطاع که در اول ورود دم او از سیال باشد لامحاله و اما کل جراحاترا منقسم نموده‌اند بنا بر الات ضاربه و عضو مضروبه و طریق وقوع و هیئت و جانب و محل ورود و اما موافق الات ضاربه منقسم گردیده در جراحات مقطوعه و مضروبه و نا

ناخس

ناخس و جراحات منضغطه و منصدعه او به نامند که التی از الات بدن بعد از ورود جراحات بواسطهٔ تمدد منصدع گردیده باشد و اما موافق کمیت و کیفیت الات جارحه انقسام یافته در جراحات مفرده و مرکبه جراحات مرکبه انهائی باشند که علاوه بر جراحت علتی خارجی مانند داء افرنجیه و خنازیر و غیره با علیل همراه یا انکه از جراحت بواسطهٔ انصداع عروق عظیم دم کثیر سیال و یا شیئی خارجی یا قطعهٔ استخوانی که بواسطهٔ ضربه مکسور گردیده در او باقی مانده باشد یا سایر اتفاقات و اما بر هیئت و جهت و جانب و عمق منقسم نموده‌اند در جراحات طویل و عریض و مورب باطنی و ظاهر عمیق یا غائر و در جراحاتیکه از شدت ضربه لختهٔ از العضو زایل شده باشد و اما موافق نسج عضو مجروح منقسم گردانیده اند در جراحات جلد و لحم و عضل و اوتار و اعصاب و احشاء و عظام و غیره هم و اما بنا بر عضو مجروح نموده‌اند در جراحات راس و عنق و اطراف و امثال انها و اما علامات لازمهٔ هریک از جراحات از الجمله است وجع و تفرق اتصال و جریان دم و ورم و حمی و بعض اعراض

عصبانی و اما وجع در ابتدا با شعب اعصاب مفروشهٔ در عضو مجروح همراه و بعد از عروض ورم وجع در جمیع اجزای العضو بهم رسد که شدت و شدت و ضعف او بسته است بقوهٔ حساسه العضو و اما سیلان دم موافق عروق عضو مجروح حسّت و در جراحات مقطوعه اشد از انست که در جراحات منضغطه و منصدعه و اما تفرق اتصال باندازهٔ تمدد جلد العضو است و بعد از ورود ضربه بواسطهٔ دخول هوا بجوف جراحت هیجانی در العضو بهم رسد و متورم گرداند و بدین واسطهٔ منتج گردد با حمرت و حرارت ملمس العضو و وجع اشتداد یابد و اما موافق مراتب جراحات و مزاج علیل و قوه حساسه اعضاء و عضو مجروح حمی مختلف است و این حمی به که حمی جراحی نامند نه تنها باندازه جراحت نیست بلکه از ورود جراحت صغری حمای صعبی گاه عارض شود و بالعکس و الحاصلکه کنارهای جراحت قریب بیکدیگر و مایل بالتصاق باشند التهاب او قلیل خواهد بود اما چون کنارهای جراحت بیکدیگر متحد نباشند یا انکه شیئ خارجی در او مانده باشد یا ماده سمی نفوذ کرده باشد

او و امتلاء

او و امتلاء معده و وجود دیدان معوی حدوث مورث حدوث امراض عصبانی میشود و اما طریق التیام جراحات بدو گونه است یکی بطریق قریب و دیگری بطریق بعید و یا ماده و اما در صورتیکه مفرد و کنارهایش قریب بیکدیگر و التهابش بمنتهی نرسیده باشد بطریق قریب التیام پذیرد بدینکه اولاً بعد از ورود جراحت و سد سیلان دم ما بین اصفر از او مترشح گردیده و ملتصق سازد کنارهای او را بیکدیگر انگاه طبیعت عروق شعریه پیدا نموده و فوهای انها را بیکدیگر متصل ساخته و التیام یابد و از انجائیکه این حاله در دو سه روز بعمل می‌آید التیام بطریق قریب نامیده شده و اما چون کنارهای جراحت متحد نباشند و طریق امتزاج با خون از او مترشح شده و در جوف جراحت تا لیلی لحمانی که از او دیم حاصل میشود برویند و این تا لیل در ابتدا و ممتلی باشند از دم و بمرور در صلب با یکدیگر متحد شوند و بالا خره سطح جراحت از جلدی دقیق پوشیده و التیام یابد و این جلد را جلد اثری نامیده اند و چون این حالت بطول مدت انجامد التیام بطریق بعید و مدة نامیده شده است ــ
و اما عاقبت جراحات موافق کمیت و کیفیت او مختلف است مانند انکه جراحات مفرد یکه اجزای عضو کثیر منضغط گردیده باشند اقرب الالتیام میباشند و جراحات ناحسه در فاعله اصبع اصعب الالتیام باشند و در صورتیکه شی خارجی در جراحت باشد و در صورتیکه شی خارجی در جراحت باشد اگر اخراج او لازم ممکن است عاقبت او نیکو و الا ردائت دارد دیگر انکه بنا بسن و مزاج علیل عاقبت او مختلف است چنانچه در سن شباب و مزاجهای سالم جراحت

بهتر از آن التیام پذیرند که در کهول و اشخاصیکه مزاجشان بواسطهٔ مرض خنازیر و ابلهٔ فرنگی فاسد
گردیده باشد چون در این اشخاص محتمل است که جراحت مبدل گردد بقرحهٔ خبیثی دیگر آنکه بنابر شرافت
و خساست عضو مجروح عاقبت جراحات مختلف است مانند آنکه جراحات وارده بر اعضای
شریفه ذات و خطر دارند و لهذا جراحان بدین واسطه منقسم نموده اند بجراحات مهلکه مانند
جراحات وارده بر قلب و نخاع و بجراحات صعبه که شاید التیام یابد و شاید بهلاکت رساند و بجراحات
خفیفه و هم موافق عضو مجروح عاقبت جراحات مختلف است مانند آنکه اعضای کثیر العروق و الدم
اصبع است از ضد آنها و در صورتیکه جراحتی بر شریان وارد آید مورث مرض انوریسم خواهد شد
و از آنجائیکه عصبی مجروح گردد اعراض عصبانی از او بظهور رسد دیگر آنکه موافق حال [illegible]
جراحت و معالج عاقبت مختلف است مانند آنکه اگر اسباب علاج جمع و دقت باقی و معالج
حاذق باشد بهتر از آنست که اسباب علاج موجود نباشند —

فصل ثانی از باب اول در طریق علاج جراحات است کلیةً بجهت این معنی لازم است که
تشخیص و ملاحظه فرموده و سیلان دم را سد نمایند و شیئ خارجی باقی در جوف او را اخراج
و بنا بحالت جراحت تدارک نمایند التیام را بطریق قریب در صورت امکان یا بعید در صورت
امکان و اعراضیکه هنگام التیام حاصل میشوند زایل سازند و از امتحان نمودن تشخیص داده
میشود آلات مجروحه و مقدار جراحت و عمق و وجود شیئ خارجی او را و اکثر از قوهٔ باصره
این حالت را مشاهده کرده اند و در بعضی از لمس بالاصبع یا باعانت میل باید امتحان نمود

وبهتر

و بهترین هنگام امتحان همین ورود جراحت است زیرا که بعد از ظهور ورم این عمل صعب خواهد
شد و هم باید آنکه ممتحن بتشریح آلات واقعه در عضو را بداند یا آنکه از کتاب بخواند و هم
باید مستفسر گردید که بچه هیئت این جراحت وارد شده است ایستاده یا نشسته و آله
جارحه چه بوده است و در بعضی اوقات از رطوبت سیاله از جراحت میتوان آلات
گرد آلات مجروحه را بیان آنکه اگر بول دفع شود دالست بر ورود جراحت بمثانه و اگر
صفرا مندفع گردد جراحت کبد را دلیل باشد و اگر بواسطهٔ ابصار تشخیص نتوان داد آلات
که در صورت امکان از لمس اصبعی یا باعانت میل نقره که در سر او دکمه باشد معلوم نمایند
آلات مجروحه را و بعد از امتحان و تشخیص بر معالج است که بدقت کامل مواظب باشد
و سد سیلان دم نماید و هم باید دانست که میشود بواسطهٔ ضربه عرقی بالمره قطع گردد
یا بتنهائی مثقوب شود اما دلایل جراحت شریان آنستکه دم احمر صافی منفصل دفع گردد که
با جهندگی و از انضغاط بمافوق او سد سیلان خواهد شد و از ورید مجروح دم اسود
و غلیظی بطور اتصال سیال باشد و از ضغطه بمافوق آن عضو سد او نگردد —
و از عروق شعریه مجروح قطره قطره مانند آنکه از ابر خون دفع شود و اما سیلان دم یا
بنفسه خود سد گردد و یا از اعمال یک و صنایع و اگر شریان اوسط الوعائی که غیر عظیم
و نه صغیر باشد بالمره قطع گردد بواسطهٔ تقلص فم او جمع گردیده و سیلان تسکین یابد
یا آنکه قدری خون بخلاف شریان منصب و منجمد گردیده و منضغط سازد او را و بد

واسطه سد سیلان دم شود و بمرور از موضع مجروح تا محل انشعاب این شریان مسدود گردد
و یا آنکه جدار این شریان مجروح بهم متصل گردیده و مانع آید عبور دم را اما در صورتیکه جراحتی
بر یک جانب شریانی وارد آید از آنجائیکه طبیعت قوهٔ انسداد ندارد خون بخلاف او منصب
گردیده و حجم او را وسیع سازد و مخزن بجهت خود بنا نماید و چون در حین عبور خون در این
کیسه داخل میشود ضربان او محسوس خواهد بود و این حالت را انوریسم مجازی نامند زیرا
که گاهی شریان بنفسه کیسه شده و مخزن میسازد و جراحات شرایین را نادر ذات التیام بنفسه بطریق
قریب و اما از عمل و بطور صنعتی سد سیلان میگردد از انضغاط شریان یا بستن او و یا پیچانیدن
دهن او را و یا استعمال ادویهٔ قابضه و آهن داغ و امثال آنها و انضغاط شریان یا بواسطهٔ
یا بدون واسطه اما انضغاط بدون واسطه بدین قسم است که بفشار قدری گاهی آلوده با بعضی
ادویهٔ قابضه آلوده و بدهان شریان مجروح نهاده و محکم ببندند اما بدین عمل اعتمادی خیلی
نشاید چون باز میدارد طبیعت را از التیام بطریق قریب لهذا استعمال نباید نمود الا هنگامیکه خون
از عروق شعریه بیاید یا بهیچوجه سد او ممکن نگردد و در اکثر استعمال ابنج متواتر در انسداد
کافیست اما سد بواسطهٔ آنرا نامند که مابین شریان مجروح و شریان واقع در فوق آنرا با
انگشت یا اسباب معصره که باصطلاح طورنیکه نامند یعنی معصرهٔ پیچ محکم بفشارند بحدیکه
جدران شریان بهم متصل گردیده و مانع از عبور دم گردد و این عمل را اغلب هنگام عمل بکار
میبرند تا خون زیاد دفع نگردد و ما بین بدن ناقص نماند یا آنکه مهلتی باشد تا بطریق دیگر سد او

نمایند

نمایند و اما باعانت اصبع بدینگونه شریان را منضغط میسازند که با یک ابهام یا ابهامین بروی
هم نهاده شریان ظاهر در مافوق عضو مجروح را محاذی آنکه از عظیم چنان بفشارند که ضربانش
ساقط شود مانند آنکه شریان فخذ را از فوق محاذی آنکه عظم عانه و شریان عضد را بمحاذی عظم
عضد و شریان سبات را محاذی زوائد فقرات عنق باید فشرد و لیکن از آنجائیکه اصابع زود
خسته شوند و نایب خوب ماهر همیشه حاضر نیست لهذا اسبابی اختراع نموده اند که از ضغطهٔ او
دوران دم ممنوع گردد و این آلت را طورنیکه نامند مأخوذ از لغت طورنه یعنی چرخانیدن
و دو قسم از این آلت را میتوان بکار داشت یکی آنکه در همه اوقات ترتیب او ممکن و سهل
است بدین طریق میسازند که پول یا سنگی بمقدار کف دست برداشته و در لته نهاده و بروی
عضو ببندند بقسمیکه سنگ بر روی شریان واقع باشد آنگاه چوبی از دستمال گذرانیده
و بپیچانند تا محکم گردید و شریان را بحدی منضغط سازد که ضربانش ساقط گردد و قسم ثانی را
که موسوم است بطورنیکیت پلتی بنام حکیمی که مخترع اوست عبارت از دو ورق فلزی و
میلیست نبات منگنه که این دو ورق را یکی بدیگر نزدیک و دور نماید یا قطعه چوبیکه در
جوف چرمی نهاده اند و سیلات موسوم کرده یا نواری و طریق بکار بردن او چنانست که پلات
مذکور که عبارت از کرهٔ چوبین باشد بر روی شریان نهاده و نوار را بدور عضو بپیچند
آنگاه میل را که بدو قطعهٔ فلز منصوب است بپیچانند تا آنکه نوار ممتد گردد و بدینواسطه
کرهٔ مذکور شریان را بفشارد و سیلان مسدود گردد هنگام استعمال این آلت جراح را واجب

معرفتی کامل بعبر شریان داشته باشد و واضح است که این آلت را مدتی مدید بعضو نباید
گذارد از خوف آنکه مبادا غانغرایا عارض شود و آنجائیکه شریان مرفقی مجروح گردیده باشد
از خوف مرض انوریسم لازم است که همه دست را بعصابات منضغط سازند بدین طریق
که اولا باعانت طورنیکه سد سیلان نموده و جراحت را با لنت آلوده بشمع داخلیون پوشیده و
بعد لنت دیگر را که چند نوبت شعوده اند بر روی او نهاده آنگاه با نواری دست را از مچ بپیچید
و چون بمرفق رسید رکاب مانند از او گذرانیده و ببندند و در صورتیکه شریانی از فوق مرفق
مجروح گردیده باشد بجهت سد سیلان او بگیرند لند بر او لوله نمایند و آنگاه بطول موضع
مجروح از شریان نهاده و با نواری محکم ببندند از این عمل سیلان مسدود گردد و شریان
مجروح در چند روز التیام پذیرد بهمین قسم شریان کف و زند نیز را باید در صورت جراحت
بست و تفصیل این مطلب در جلد دویم در فصل مفصلاً نوشته شده است و اما سد شریان
بهترین اعمال و اسلم شقوق و در اغلب مواضع میتوان بکار داشت از روی خاطر جمعی و شریان را
از دو موضع میتوان بستن یکی از ما فوق موضع مجروح شریان اصل را که بعد از مکشوف
نمودن میبندند بنحویکه در مرض انوریسم ذکر خواهد شد و یا از نفس جراحت که شریان
مجروح را با ابره پیش کشیده و با ریسمان میبندند و چون این ریسمان از اشیاء خارجیست
و موجب ایذاء و ایلام شریان میشود و تورم جرم شریان و طبقات و مانع سیلان خواهد
گردید البته و شریان جوانتر که فند و با ریسمانی بسته و قدری بکشند مشاهده میگردد

که طبقه داخلی او منصدع و بجانب داخلی شریان منطبق شده و معبر او را مسدود سازد بنحویکه
اگر آب یا خون در او بریزند نگاه ندارد لهذا همین عمل را در انسان ذیروح مشاهده میشود
و میتوان عمل نمود باین قسم که با ریسمانی شریان مقطوع را ببندند و بجهد بکشند تا طبقه
داخلی او منصدع شود و اما طریق عمل اینست که امتیاز دهند ما بین شریان مجروح و
ورید و عصب مجاور او را آنگاه ابره که جفت دارد در دهن شریان را گرفته و پیش کشیده و
تا بیرون پرده و بعد تا ریسمانی محکم موم کشیده بر داشته و جفت نموده و بر روی ابره گذارد
و باعانت دو اصبع سبابه پیش دوانند تا بروی شریان رسیده و بکشند و تا سه گره
نموده و یکجانب از ریسمان را مقراض و جانب دیگر را از جراحت بیرون و باقی گذارند
از این عمل بنا بقاعده از نه تا ده روز شریان از جائیکه بسته شده قطع گردیده و ما
فوقش مسدود گردیده التیام یابد و اما در بعضی باشد که شریان مقطوع متقلص گردیده
و هیچ او را نیابند و از شدت سیلان دم علیل قریب بهلاکت رسد در این صورت باید
عمل لبکا فور را تماس یعنی سد شریان من حیث المجموع الات مجاوره نموده شریان و ما یجاوره
را از اعصاب و عضلات و اوتار و غیرهم را معاً ببندند و طریق عمل این است که ریسمان
موم کشیده محکمی را از سوزن نخی که داشته و سوزن مذکور را یکجانب عضو فرو
برده و از جانب دیگر خارج ساخته و از همین سوراخ خروجی فرو برده و از جانب مقابل
خارج ساخته و ایضاً از محل خروج فرو برده و از جانب دیگر بیرون آورند تا بسند

بموضعیکه اول فرو برده اند در این صورت شکل مربعی بوجود خواهد آمد که در وسط
او شریان است آنگاه دو جانب از ریسمان را کشیده و گره نمایند از این عمل جمیع الات و ما فیه
در دائره شریان بسته شده و شریان مقطوع منصدع را منضغط ساخته و بدین واسطه
سد سیلان خواهد شد ولکن این از اعمال بسیار خطیره است بواسطه آنکه از بسته
شدن عصب مجاور شریان باشد که گزاز یا غانغرایا و علیل را بهلاکت رساند لهذا
در صورتیکه بهیچ وجه بستن شریان ممکن نباشد و نگردد اسلم آنست که ما فوق موضع
مجروح را مکشوف و از آنجا شریان را ببندند بنحویکه عنقریب در باب مرض انوریسم و
اعمال او بتفصیل ذکر خواهد شد انشاء الله و چون ریسمان را که شریان با او بسته
شده از اشیاء خارجیست و ممانعت مینماید التیام را بناء علیهذا وقتیکه شریان صغیری
مجروح یا مقطوع گردیده باشد اسلم شقوق آنست که با ابره دهن شریان را گرفته و چند
نوبت بپیچانیده رها دهند از این عمل طبقات شریان منصدع گردیده و مانند حلزون
حلقه زده و معبر او را مسدود ساخته و سیلان تسکین یابد و از استعمال قوابض
وعاء شریان جمع و دم سیال منجمد میگردد و مستعمل در انها ماء مثلوج و عروق آک
تدبیری و کات کبود و کات تکلابی و صمغ عربی و دم الاخوین و زاج اتلنج و مازو و امثال
انها است و از اقوی قوابض کرم اراد که عبارت از جوهر ماخوذ از دوده میباشد و
اگر چه استعمال ادویه قابضه در سد عروق صغار کفایت مینماید لکن شریان عظیم

از انها سد نگردد بل التیام را نیز مانع اید و اما با آهن تافته بکار دارند در صورتیکه چند
شریان مجروح گردیده و دم از انها سیلان یابد و بقسم دیگر سد او ممکن نگردد و لهذا
بعد از عمل یکی که بجوف انف و دهان و معاء مستقیم بکار برده باشند گاه گاهی لابد
شود که رگی نمایند از برای سد خون و از آنجائیکه بعد از سد سیلان ممکن است ثانیاً
عرقی گشوده و خون جاری شود لهذا بر جراح لازم است که مواظب باشد علیل را و همیشه
در نظر داشته باشد و از حرکات منعش احتراز نماید و سبب سیلان بعد از سد جرح و
ریسمانیست که با او شریان را بسته اند و یا بواسطه آنستکه قدری دم دهان عرق را گرفته و منجمد
گردیده بود و ازاله و وعاء عرق مفتوح و سیلان دم عارض شده بجهت علاج باید آنکه باعانت
آلة موسوم بتورنیکه و یا باستعمال قوابض مذکوره سیلان را تسکین دهند و هر گاه
با این حالت حمی در بدن مشتعل گردیده باشد از فصد نمودن محتمل است که سیلان مسدود
گردد و باید که در بعضی اوقات باشد که جراحی برهم نشیند آنگاه سیلان دم عارض شود از
سیلان ثانی با نتیجه نامند و سبب او تقرح جرم شریان یا عروض حمی عضو نیست علیل را
و سیما در صورتیکه چند اشخاص مجروح را نزدیک هم خوابانیده باشند میشود که در حالت
ماده آمدن سیلان ثانی عارض شود در این وقت بستن شریان موضع مجروح قسم بهم
نخواهد بود زیرا که از لینت جرم منصدع خواهد گردید بلکه اسلم آنستکه ادویه قابضه
بکار دارند اگر سیلان تسکین یافت فبها و الا لابد ند را آنکه شریان عظیم واقع در مافوق

عضله مجروح را منکشف ساخته و ببندند چنانکه عنقریب طریق عمل او در باب مرض
انوریسما ذکر خواهیم نمود ان شاء الله و اما سیلان دم وریدی بعلاماتیکه سابق ذکر نموده ایم
تمیز باید داد اگر چه باشد در بعضی کره دم وریدی هم مانند دم شریانی بجهد و این بدو وقتی
است که در دو وقت است که در تحت ورید مجروح شریانی واقع باشد و بمتابعت او حرکت
نماید و از انضغاط بما دون موضع مجروح سد سیلان گردد و هرگاه ورید صغیری
مجروح گردیده باشد سیلان او بالذات تسکین یابد سیما در صورتیکه علیل مارا
استنشاق هوا نماید و اما در وقتیکه ورید عظیمی را جراحتی وارد آید بجهت سد سیلان
او اعمال حکمیتی و عقلی باید بکار برد و جراحات وارده بر بعضی اورده مانند وداجین
و ورید تحت ترقوه و فخذ مهلک اند و قاعده چنانست که انضغاط بجهت سد سیلان دم
وریدی کفایت نماید و نباید در بستن او لازم شود و هم ضغطه نه بجایی باید باشد که بالمره
رگ و ورید را مسدود سازد بلکه از ضغط جزئی جلد آن و ورید جمع گردیده و مانع
آید عبور دم را و استنشاق هوای بارد معین است در تسکین سیلان دم و هرگاه با وجود
براین عمل سیلان مسدود نگردد و خوف هلاک باشد لازم است که موضع مجروح از ورید
را مکشوف ساخته و از مافوق و مادون او را ببندند و از آنجائیکه محتمل است که از بستن
ورید متورم گردد و ورم او را خوف عظیم است لهذا این عمل را بکار ندارند مگر هنگامیکه
هیچ جبر سد سیلان ممکن نباشد و سایر اعمال سودی نبخشد و قریب بهلاکت رسد و در

صورتیکه

صورتیکه جراحتی بر یکجانب وریدی وارد آمده باشد سیلان او گاهی تسکین نیابد مگر آنکه بالمره
ورید مجروح را مقطوع سازند و در حین قطع عضوی سیلان دم وریدی خود بالذات
مسدود گردد هنگامیکه علیل آرام و بملایمت استنشاق هوا نموده نفس عمیق
کشد و اگر تسکین نیابد لابد در اینکه ورید را ببندند مانند آنکه شریان را — و باید
دانست که بعد از سد سیلان بجهت علاج و التیام جراحات اهم امور آنست که شیء خارجیت
که در جراحت باقی مانده باشد چون از وجود و بقای آنها التهابی عظیم و بجهت بیم از جراحت
سیلان نماید که علیل را بهلاکت رساند یا آنکه مورث غانقرایا و ظهور اعراض عصبانی
گردد و از اشیاء خارجه یا رمل و یا قطعه از لباس است که با گلوله در جراحت نشسته
یا نوک سوزن و کارد دیگر است که در جوف او شکسته و یا تراشه از عظم است که بواسطه
ضربه مکسور گردیده و باقی مانده است و از امتحان جراحت تشخیص داده شود وجود
شیء خارجی اگر چه در بعضی اوقات و جراحات مانند آنکه در جراحات ناخن احساس
آنها بسیار صعب و متعسر است و آلاتیکه بجهت خروج آنها میباید بکار برد قلاب و انبر مخصوص
است که سر او لسان قاشق است از مخترعات حکیمی موسوم به پراسی و باید آنکه اشیاء
خارجه را از اقرب طریقی بیرون آرند مانند آنکه اگر سوزنی بکف نشسته و قریب به پشت
دست باشد از پشت دست باید خارج نمود نه از کف و از آنجائیکه دهن جراحت ضیق و
مطاوع نباشد خروج شیء خارجی را باید آنکه باعانت مبضعی دهان جراحت را وسیع

سازند تا بسهولت بتواند شیء خارجه را بیرون آورد چون شیء خارجی در موضعی از عظم
مرکون گردیده باشد البته خروج او صعب خواهد بود و این جا اگر شیء خارجی ظاهر است
آلتی موسوم به رهکش بجوف جراحت فرو برده و بتحت او استوار ساخته منفعش سازند بقا علاج
حتی انتقال و اگر غائر یا مابین دو عظم مذکور و ازاله او دشوار باشد لابد که صبر نمایند
تا آنکه جراحت بمده نشسته و اطراف او سست شده و باید بخود بیرون آید که ازاله او سهولت
بهم رساند و صبر نمودن در این حاله اهم از آنست که با تاب و چکش شیء خارجی مرکون
در عظم را بیرون آورد الا در صورتیکه شیء خارجی یکی از عظام جمجمه فرو رفته باشد
ازاله او بنحو ما یمکن اولی از دها دادنست چون بقای او منضغط سازد دماغ را و بدین
واسطه علیل بهلاکت رسد و هرگاه تراشه از عظم مکسور گردیده باشد بالمره باید او را
بیرون آورد و اگر قدری از او منفصل و قدری متصل باشد با عظم لازم است که او را
ببندند شاید التیام یابد و اما بعد از ازاله جمیع اعراض از هیئت جراحت میتوان استنباط
نمود که بچه طریق التیام خواهد یافت و واضحست که در صورت میل و استعداد طبیعت
التیام جراحتی را بطریق قریب اعانت او لازم است الا در جراحات سمیه و آنجائیکه تفرق
اتصال مفرد و کنارهای جراحات متمدد نباشد دلیل است بر اینکه بطریق قریب التیام
خواهد یافت اما چون تمدد عضو مجروح قوی یا زیاد منضغط گردیده قطعه از جلد
آن موضع ساقط شده باشد ممکن نیست که بطریق قریب التیام پذیرد و در صورتیکه جراحات

یقین

یقین نداند که جراحت بچه نحو التیام خواهد پذیرفت اولی آنستکه اعانت نماید طبیعت را
بطریق قریب زیرا که اگر التیام نیابد و بمده نشیند جراحت کوچک شد مگر در جراحاتیکه
زیاد منضغط یا اوتار او منصدع گردیده باشد از این عمل دست باید کشید و چون
قطعه عظمی از ضربه مکسور گردیده و جلد فوق او مجروح شده باشد باید آنکه بعد
از اخیر قطعه عظمی مکسور کنارهای جراحت را با یکدیگر متصل ساخته و ببندند تا بطریق
قریب التیام یابد و لیکن در بعضی اوقات باید ممانعت نمود طبیعت را از التیام جراحات
بطریق قریب از آنجمله اگر شیء خارجی در جراحت باقی باشد باید دهان او را گشوده داشت
تا آنکه بار دیگر بسهولت خارجش توان نمود و همچنین در صورتیکه خوف آن باشد
که بعد از التیام بطریق قریب سیما در صورتیکه جراحتی قریب بالتی شریف یا عرقی عظیم
واقع باشد مانند آنکه در عنق و غیره و بجهت التیام یافتن جراحات باقرب طرق بر
جراح لازم است مراعات بعضی شروط از آنجمله باید آنکه جراحت را از کثافات مبرا نمودن
میجد باید که در اطراف او سست لشوسید دیگر آنکه عضو مجروح را بر صفحی دارند که کنارهای
جراحت مسترخی باشند نه متمدد و متقلص و لهذا قاعده چنانست که در جراحات
عرضی که عضو را در سطح قابض وارد آید او را منحنی و در سط باسط منعطف باید نمود
دیگر آنکه قسمی نمایند که نسجهای مجروح با یکدیگر مساوی و مماس باشند بجهت این معنی
عضو مجروح را با نوار یا لتها آلوده بشمع داخلیون بپیچیده و یا آنکه بخیه نمود و اما

واما نوار مختلف قسمی است که سر انرا بروی هم نهاده ووسط انرا دو حصه ومنتهای هر یکرا با مقراض سوراخ نموده ووسط این دستمالها را محاذی جراحت نهند بنحوی که دنبالهای ایشان در روی جراحت تقاطع نموده واز سوراخها وکنارهای جراحت متصل شوند وبا انکه خود با نوار عضو مجروح را احاطه نماید واکرچه این عمل کفایت در التیام نخواهد نمود لکن اقوی معینست اورا وبهتر انستکه لته را بشمع داخلیون الوده وبا او عضو مجروح را رفاده نمایند ودر جراحات ظاهره جایز است استعمال مشمع مرکب از سریشم ماهی

فصل ثالث از باب اول در طریق بخیه نمودن جراحات واقسام او

باید دانست که در جراحات ظاهره چنانچه ذکر رفت مشمع داخلیون کفایت مینماید ولکن در بعضی از جراحات ومواضع باید بخیه نمود از انجمله در جراحات غایر یکه منظور التیام بطریق قریب باشد ودر جراحات وارده بر وجه لابد باید بخیه نمود تا انکه باحسن وجه التیام پذیرند دیکر در جراحات عرضی لبان ودر صورتیکه قطعه کبیری از جلد مفقود ودر جراحات عظیمه که براق وارد شده باشد ودر انصداع محجمان حین تولد باجماع لازم است بخیه نمایند واما بخیه بچهار قسم است یکی دکمه ثانی کندی ثالث تکیه رابع بخیه ایست که در جراحات امعاء واحشاء بکار میدارند اما دو قسم اخیر را که اقل از دو قسم اولی استعمال میشود در مبحث جداکانه ذکر خواهیم نمود انشاء الله اما بخیه دکمه را باید باین قسم باید نمود که بردارند سوزن منحنی که نوک او مانند سنان دودم باشد وابریشمی یا کتان موم زده بدو کشیده

ابهام را در جانب مقعر وسبابه را بر محدب او کذارند ویکجانب از جراحت عمودا فرو برند تا عمق انکاه دوروزده از جانب دیکر خارج ساخته ودو سر انرا کره نمایند با استحکامی که در حین ورم از هم ندریده بکسلد وبهمین نحو بخیه نمایند بقدریکه کفایت نماید در هر جراحتی وباید انکه فاصله ما بین بخیه ها بطول بند ابهام باشد واولا از وسط جراحت شروع بعمل نمایند انکاه جانب اعلی واسفل را واما بخیه دکمه را در جراحات وارده براق باید بکار داشت بدین قسم که بردارند سوزنی با صفات مذکوره ویکعب او دو ریسمان یکی سفید ویکی سرخ کشیده وبیک جانب جراحت فرو برده واز جانب دیکر خارج ساخته انکاه دو ریسمان سفیدرا از طرفین بدو چوب کوچک بسته ودو ریسمان سرخ را در فوق جراحت کره نمایند وحسن این قسم بر این است که دو چوب مانعند از تباعد کنارهای جراحت از یکدیکر وبعد از بخیه نمودن باید لته این مشمع داخلیون الوده وبموضع مجروح نهاده وبا قدری پنبه یا کتان او را پوشیده وبعد لته دیکر بر روی انها کشیده وبا نواری تمام موضع مجروح را بپیچد وهم لازم است که بعد از بخیه نمودن ملاحظه نمایند که ورم از حد تجاوز ننماید ومجموع انچه مطلب باید انکه مبردات استعمال نموده وعضو مذکور را ارام دارند واکر با وجود بر این التهاب شدید کردد مکرر از اسفیداج رصاص طلا نمایند اکر تسکین یافت فبها والا دال است بر انکه طبیعت مایل نیست بر انکه جراحت را بطریق قریب التیام دهد در ینصورت بخیه ها را بر دارند ودر جراحت اطفال بعد از چهل وهشت ساعت باید

بخیه ها را بر داشت چون کافیست در التیام واما در سایر اسنان بعد از ۲۰ یا ۷۲ ساعت باید بر دارند واکر در بر داشتن بخیه تغافل ورزند جراحت بمدت نشتر وانچه را که طبیعت تدارک دیده بجهت التیام فاسد شده ویا بهم دفع شود واما در صورتیکه از وجود یکی از اسباب مذکوره ما قبل جراحت را استعداد التیام بطریق قریب نباشد لابدا بطریق بعید ومدت بواسطه تالیل لحمانی التیام خواهد یافت در اینوقت باید جراحت را با پنبه الوده بدهنی بپوشند اکر علیل قوی والتهاب شدید در ان عضو بهم رسیده باشد طلای ماء بارد مسوان بکار داشت والا فلا وبعد از سه چهار روز که ماده خون الودی از جراحت سیال باشد لازمست انکه همه روزه از ماء فاتر او را شسته وپنبه را بروغنی الوده وبموضع مجروح نهاده وبا لته بسته بند وچون بخواهند که با این حالت جراحت بسرعت التیام یابد ضماد حاره بالفعل استعمال نمایند تا تالیل لحمانی که ماده سالم از انها مترشح شود ودر جوف جراحت بروید وبعد از انکه جوف جراحت از لحم ممتلی کردید با غالت مشمع داخلیون جلد از طرفین جراحت متشبث ویکدیکر متصل سازند تا التیام یابد وتا هنکامیکه ماده حاصله از جراحت سالم است روزی دو نوبت او را بشویند واینجانیکه لون جراحت باخته وکنارهایش سرخ باشد یا از جزئی لمس خون از او جاری شود باید مقویات از قبیل مطبوخ پوست کشکنه وبید ووج میل فرموده وجراحت را از دهن یا سلیقون وکاج بیالایند واکر کنارهای جراحت متورم باشد لته را بروغن بادام الوده وبموضع

مجروح نهاده واضمده حاره مرتب از بزرک وکل خطمی وامثال انها استعمال فرمایند وچون لحم زائدی در جراحت بروید باید انکه قدری سنک جهنم بدو مالیده وورقه سرب بروی او ببندند تا انابه نموده تحلیلش دهد ودر صورتیکه از کثرت مده سیاله از جراحت علامت حمی دقی وذبول علیل عارض شود باید مقویات مانند کنکر ومطبوخ پوست او وبید ووج وشراب کهنه میل فرموده واز اغذیه لحوم واشیاء سریع التحلیل اختیار نموده ودر صورت امکان علیل را بر بیلاقی نقل کنند والا هوای منزل را بروایح طیبه تعدیل نمایند

فصل رابع از باب اولی

در بیان جراحات مقطوعه ومضروبه با شمشیر وامثال او واین قسم از جراحات را صلاحیت واستعداد تامیست در التیام بطریق قریب وعلاج انها علاجی است که عموما در باب جراحات ذکر یافته مکر چند ملاحظه در باب انها نمودن لازم است از انجمله چون وتری طولا قطع شده باشد قاعده چنانست که بدون تسبیب التیام باید سوای انکه در بعضی باشد که غلاف وتر مجروح متورم کردیده والتیام او را نعویق اندازد وهم در صاحبان سوء المزاج میشود که ورمی شبیه بجمره مراو را عارض وبعا نقرا یا منتهی کردیده وبه هلاکت رساند علیل را در صورتیکه وتری عرضا قطع شده باشد دو منتهای او منقلص واز یکدیکر متفرق کردند در اینحالت اکر جراح شواند تدبیری که دو منتهای اطراف مقطوعه از وتر بیکدیکر وصل شده

التیام یابد فیها والاخونابه بما بین آنها نشر نموده و بعد از چندی استحکام یافته و بدین
واسطه التیام پذیرد و اگر دو منتهای او محاذی یکدیگر نباشد ممکن نیست التیام یابد در
این صورت لتبجرکه عضو مقطوع الوتر متعوق باشد و هم لازم است که عضو را بر صفتی
دارند که دو منتهای وتر قریب بیکدیگر باشند مانند آنکه اگر جراحتی بر فوق ید
وارد آید باید دست را منعطف نگاه داشت که دو منتهای وتر بهم وصل گردند و چون
قطعهٔ کبری از عصب عضوی مقطوع شده باشد بواسطهٔ تقلص اعضاء مادون
او مفلوج گردد و بعد از چندی که عصب مقطوع بی واسطه یا با واسطه لحم التیام پذیرد
حرکت عضو معاودت نماید دیگر آنکه هرگاه قطعهٔ از جلد عضوی منفصل و آویخته
باشد باید آنکه جراح قطعهٔ جلد مذکور را بموضع خود قرار دهد بنحویکه کنارهای
او مماس باشد با جلد مقابل آنگاه بخیه نموده و لته بروی او محکم ببندند تا مادهٔ در تحت
او جمع نگردد و التیام پذیرد و اگر با وجود بر این ریمی در تحت او گرد آید آنکه قسمتی
که خارج شود و در این حال اسلم آنست که مادون آن موضع را منفجر ساخت تا ماده
بکمیت خود دفع شده و محتبس نگردد که مورث فسادی شود و آنجائیکه قطعه از
عضو بواسطهٔ ضربه بالمره ساقط گردیده باشد مانند انف و اذن وغیرهما چون
دیده شد که قطعهٔ ساقطه در بعضی اوقات التیام پذیرفته بناء علی ذلک لازم است
که قطعهٔ مذکوره را برداشته و بموضع خود نهاده و بخیه نمود و با لته آلوده بشمع [illegible]

جسته

ببندند و قسمی نمایند که جراحت از عضو بیرون او معاودت نماید بجهت این مطلب اضمدهٔ حاره بکار
داشت اگر التیام یافت فبها والا چون بغانقرایا نماید بجهت او را اگینجه و بر دارندش —

فصل خامس از باب اول در جراحات ناخس و او عبارتست از جراحتیکه با آلتی نوکدار
و تیز مانند نیزه و خنجر و امثال آنها عضو بر او وارد آید و این قسم از جراحات را الخطر زیاد
چون عمیقند و اکثر ممکن نیست مشاهده نمودن آلات مجروحه عمق را و قاعده چنانست
که با این جراحات حمی شدیدی با اعراض عصبانی صاحب خود را عارض و ریم در او حاصل
شده منفجر گردند و اگر جراحتی ناخس با استقامت بعضوی فرود آید و با علتی دیگر مرکب
نباشد محتمل است که بطریق قریب التیام پذیرد

و اما علاج آنها بدین قسم است که اطراف جراحت را بملایمت منضغط ساخته تا خونی منجمد
که در جوف او باقیست دفع شود و اسلم شقوق آنستکه لته را مرتبه بمرتبه نموده و بموضع
مجروح ببندند و از ماء بارد بمراة کثیره طلا نمایند از این اعمال باشد که جراحت مذکوره
بطریق قریب التیام یابد و لیکن چون ورم و التهابی شدید در موضع مجروح بهم رسد
با اطراف او زلو نشانیده و فصد نمایند باستعمال اضمدهٔ حاره طبیعی اعانت نمایند نباید
زیرا که بطریق دیگر ممکن نیست التیام او و در حین آمدن ماده لازم است که مواظب بود
و از انضغاط ریم حاصله در او بالمره دفع سازند بلکه بهتر آنستکه دهان جراحت گشوده
و وسیع ساخته یا در جانب اسفل موضع مجروح معبری بگشایند تا هیچ وجه ماده جمع

و مجتمع نگردد که مورث فسادی شود و سیما در صورتیکه بواسطه این قسم جراحت وتر
عریضی یا نسج محکمی منصدع گردیده و از حدت ورم و قوت تمدد خوف عروض غانقرایا
باشد یا از شدت وجع اعراض عصبانی بظهور رسد لازم است که بدون تامل جراحت
مذکوره را شکافته وسیع سازند و هرگاه جراحتی ناخس بر عصبی وارد آید قاعده آنستکه
اختلاج و خدر در آن عضو بهم رسیده باشد یا اعراض عصبانی و هم باشد که
بدین واسطه علیل را کزاز عارض شود —

علاج او این است که ادویه مضاد ورم بکار داشته و علاوه بر آنها بعضی از مخدرات
مانند افیون و مرفین و امثال آنها میل فرمایند تا ذکاوت قوه حاسه اعصاب قلیل
و اعراض مذکوره خفیف شوند و چون جراحتی ناخس بر شریانی وارد آید و سیلان دم
دست دهد باید آنکه جراحت را شکافته و وسیع نموده آنگاه شریان مجروح را ببندند
بقواعدیکه قبل ذکر شده و در قدیم جراحات را قاعده بود که جمیع جراحات ناخسه را شکافته
و وسیع میساختند لیکن از آنجائیکه در بعضی اوقات اشخاص مشاهده شد که این قسم
جراحات بطریق قریب التیام یافته دست از این عمل کشیده و جراحت را نمیشکافتند الا هنگامی
که از وجود اعراض مذکوره کودن و جوی بهم رسانیده باشد و چون سوزن یا سنجاق فرو رود
در هنگامیکه ممکن است جهد او را بفهمند اولی آنکه شکافته یا ابر خارج سازند
اما چون در گوشت ضخیم فرو رفته باشد که اخراجش مشکل است و لی اتفاقا میشود که پیدا

شود

شود اما اولی آنستکه واگذارند چون از دو حال خارج نیست یا مدة خارج خواهد شد
یا بالمره بجای دیگر منتقل شده و بعد از مدت چند سال خارج میشود بطوریکه دیده
شده است سوزنی بر پشت فرو رفته و از کف پا خارج گردید بی اذیت و همچنین مشاهده
شده که سوزن با غذا خورده شده بعد از چندین سال از کف پا خارج شده است و هرگاه
حکیم خیال نماید که با جرح الماس در او رود بالمره باطل است —

فصل سادس از باب اول در جراحات منصدعه و منضغطه این قسم از جراحات
که بواسطه ضغطه و تمدد تغییر عظیمی در نسجهای عضو مجروح بهم میرسد غیر منتظم
الشکل و کنارهای ایشان ناهموار و در بعضی قطعهٔ کبری از جلد زایل شود و قاعده
چنانست که از شدت ضغطه جرم اعصاب متغیر گردیده و بدین واسطه از ابتدای ورود
جراحت حس عضو مجروح قلیل و با وجود بر اینکه عرقی عظیم مقطوع یا مجروح شده
باشد سیلان دم نیز قلیل است اما بعد ورمی شدید با وجع در عضو ما و فراغاد
گردد با حمی و در صورتیکه نسج عضو زیاد فاسد شده باشد خوف آنستکه غانقرایا
عارض شود —— و اما علاج چون این جراحات بطریق قریب التیام نخواهد پذیرفت
ابدا لهذا باید آنکه قدری پنبه یا کتان بجوف او نهاده و از ماء بارد بمراة کثیره طلا نموده
و باطراف موضع مجروح زلو نشانیده و بعد از حصول ریم و سیلان او باید اضمدهٔ مخدره
از برگ مغلوق بالبن و حشایش معطره و امثال آنها بکار داشت و در موضع باشد

که از شدت ضغط اطراف جلد عضوی سالم ماند چنانچه هرگاه چوب را به پارچه پیچید
و بعد بجائی بزنند چوب شکسته و پارچه سالم ماند لیکن آلات واقعه در تحت
او فاسد و مجروح و عروق دقاق او منصدع و دم تحت جلد نشر نماید در این
صورت باید طلائی از آب و عرق و کافور بکار داشت که تحلیل دفعةً نماید و اگر
تحلیل نرود و مقدار دم مترشحه زیاد باشد لازم است که آن موضع را شکافته و دم
منجمد را دفع نمایند و هرگاه با این جراحت شریانی منصدع گردیده باشد بجهت سد
سیلان او باید ما فوق آن عضو را مکشوف و شریان واقع در آن موضع را ببندند
بنحوی که عنقریب تفصیل آن ذکر خواهد شد —

فصل رابع از باب اول در جراحت گلوله و آنچه از قوت بارود عضو را
مجروح سازد و اگرچه جراحت گلوله نیز مانند سایر جراحات منضغطه است
ولیکن از آنجائیکه معرفت کاملی باحوال او واجب بود بتفصیل ذکر نموده‌ایم
و این قسم از جراحات را از ابتدای ورود سیلان دم قلیل و وجع خفیف است ا
گلوله که تند و بقوت بعضوی رسد و بشریانی برخورد و منصدعش سازد سیلان
دم شدید دست دهد بهمین نحو که گلوله تند شیشه را سوراخ نموده و میگذرد
بخلاف گلوله کند که شیشه را میشکند چون گلوله کند باشد در حرکت و صدمه
کلی بشریان وارد نیاید سیلان او خفیف خواهد بود و هرچه حرکت گلوله بطیء

باشد نسجهای عضو ما یورد بر را بیشتر منضغط سازد و قاعده چنانست که گلوله بهر عضوی که
وارد شد از شدت ضربه او عضو مرتعش و مجاورت او در تمام بدن ارتعاش بهم رسد
و نتیجه این حاله استغشی و اختلاج اعضاء و قی و عرق بارد و دوار و سهر و صغر
نبض و خدر بودن عضو مجروح یا تمام بدن برای چندی و هم باشد که عضو مجروح
از گلوله را غانقرایا عارض شود دیگر آنکه بعد از ورود گلوله ورم عظیم در
اطراف عضو مجروح بهم رسد و علیل را حمی و رمی یا اضطرابی دست دهد یا ظهور
اعراض عصبانی و سیلان مدت و بنا بمسافت گلوله و سرعت حرکت او و هم بنا بر غلظت
و رخاوت عضو مضرور و بر و اعراض لازمه جراحت مختلفست و در اغلب بواسطهٔ
خطی بنفش که از ظاهر مشهور است معبر گلوله و مسافت جراحت او را میتوان
معلوم نمود و در صورتیکه گلوله بر عضوی وارد آید و از تمام نسج او گذشته و
بعظم رسد بدون آنکه آسیبی بدو رساند و منکسرش سازد دور زده و از جانب
دیگر او خارج شود مانند آنکه در اکثر دیده شده که گلوله بر سینه کسی خورده و از خلف
خارج گشته و بعظام مدد او آسیبی نرسیده و جراحت گلوله خالی از چند قسم نخواهد
بود یکی آنکه اگر گلوله ضعیف القوه باشد و بعضوی رسد فرو نرود و اما
از ضربه او اجزاء لیفیه آن عضو منضغط گردد بلکه باشد عظم آن نیز مکسور سازد
دیگر آنکه گلوله بعضوی وارد آمده و در همان موضع بماند دیگر آنکه

گلوله بعضوی برخورد و از جانب دیگر او بیرون رود اما ثقبهٔ مخرج او اعظم از مدخل
او باشد از جهت آنکه قوت و حدت گلوله در حین خروج اقل میباشد و یا اینکه گلوله
بالمره عضو را ببرد و در اغلب میشود که شیء بواسطهٔ گلوله بعضوی فرو نماند و در
باقی ماند مانند کهنه که گلوله را که در او پیچیده اند یا قطعهٔ از لباس و یا براده
از عظم آن موضع که مکسور گردیده باشد —

و انذار جراحت گلوله مختلف است در صورتیکه از صدمهٔ گلوله نسجهای عضو
زیاد فاسد و یا آنکه عضو ما یورد بر ذکی الحس و شریف باشد یا التهاب عظمی
بهم رساند و مدتهٔ کثیری از او سیلان نماید و یا آنکه عضو مجروح را غانقرایا عارض
شود خطر و دهشت دارد و هم باشد که در حین ورود گلوله از ضربه او اعضا
متحرک گردیده و صاحب خود را فی الفور بهلاکت رساند —

و اما علاج در صورتیکه بواسطهٔ گلوله آلات عضو زیاد فاسد گردیده باشد باید قطع
نمود و الا باعانت اصبع یا میل مسافت جراحت و وجود شیء خارجی باقی در او را امتحان
نمایند اگر گلوله یا چیز دیگر در جراحت باقی باشد با انبر بیرونش آورند و در بعضی اوقات
گشودن جراحت گلوله لازم میشود از آن جمله چون شیء خارجی در جراحت باقی ماند
یا از ضربه قطعهٔ عظمی مکسور گردیده و هیچ وجه خروج آن ممکن نباشد —
ثانی هنگامیکه نسج لیفی او تار عضو مجروح زیاد منضغط یا متمدد گردیده باشد

از خوف عروض غانقرایا باید جراحت را گشود ثالث در صورتیکه عرقی مجروح یا منصدع
شده باشد بجهت سیلان دم جراحت را بگشایند رابع در حین مده آمدن اگر بواسطهٔ
مانعی دیم حبس گردیده باشد از خوف آنکه مبادا مورث فسادی شود جراحت را
بگشایند و بعد از ازالهٔ شیء خارجی و سد سیلان دم تفتیلات بدهان جراحت‌ها گذاشته
رفادش نمایند و از ماء بارد و نشادر محلول در آب و اسفیداج رصاص مکرر عضو
ما فوق را طلا کنند و موافق شدت و خفت التهاب و مزاج علیل عمل نموده و ادویه
مناسبه بدو بخورانند و از آنجائیکه جراحت مایل بمده نشستن باشد بجهت اعانت او ضماد
حاره بالفعل بکار دارند و باید دانست که در بعضی اوقات میشود که بواسطهٔ گلوله
عرقی منصدع یا مجروح شود و از شدت احتراق پارهٔ غلیظی در موضع مجروح متکون
و فوهات عروق منصدعه را مسدود ساخته و مانع از سیلان دم را لیکن در حین
ماده آمدن پارهٔ مذکور زایل و بار دیگر دفع گردیده و ثانیاً سیلان بهم رسد در این حال
بجهت علاج باید آنکه آب سرد استعمال نموده و عرق عظیم ما فوق موضع مجروح را منضغط
سازند و یا سایر تدابیری که قبل بجهت سد سیلان ذکر نموده‌ایم عمل نموده تا سد گردد و نیز
معالج لازم است که ملاحظهٔ بنیهٔ علیل را نموده و باستعمال مقویات قوای بدن نیز او را
حفظ و هوای منزل او را بروایح طیبه تعدیل نمایند و باستعمال ملینات امعاء او را از فضول
پاک سازد و در بعضی اوقات باشد که از جراحتی چند ماده ردی و متعفن بالا آید

یا آنکه بالمرّه ماده حبس گردد و سبب و خید چیز است یکی فساد حال معده و امعاء
و امتلاء آنها از فضول دیگر رسیدن کثافتی یا بقای شیئی خارجی یا قطعهٔ عظمی در دهان
جراحت در اینصورت باید امعا را از فضول خالی و جراحت را از کثافات پاک ساخت
و موضع مجروح را شکافته و شیئی خارجی باقی در او را بیرون آرند و یا از دهان جراحت
بعید سازند و هرگاه جراحت گلوله با کسر عظم موضع مجروح مرکب باشد اگرچه
صعب العلاج است لیکن همیشه جراح لابد نیست بر قطع عضو مأووف سیما در صورتیکه
اسباب علاج جمع و معالج را فرصت باشد —
بجهت علاج باید آنکه موضع مجروح را گشوده و قطعهٔ مکسوره را اخراج نمایند بدین
قسم میشود که در مدت چند ماه جراحت و عضو مکسور التیام یافته علیل نجات یابد
و اگر حین التیام بجهت مدّة از جراحت سیال باشد که قوای بدنش ضعیف و قریب
بهلاکت رسد باید بدون تامل عضو علیل را قطع نمود و باشد که جراحت گلوله طول
کشیده و بعد دم کثیری از او جاری شود و این سیلان اغلب از عروق شعریه و بسبب
ضعف بدن و قوی و رداءت مزاج و تمکن در هوای کثیف و مجاورت مجروحین
با صاحبان مرض غانقرایا و محرقه و مطبقه و سایر امراض عفونی —
علاج باید ازالهٔ سبب نموده و ادویهٔ مقویه مانند جوهر کنه کنه و حموضات معدنیه
و امثال آنها استعمال و از ادویهٔ موضعی قابضات بکار دارند اگر سیلان

گردید

گردید فبها و الا باید آهن تافته عضو را کی نموده و در بعضی اوقات قطع عضو مجروح
از گلوله وجوب بهم رساند از آنجمله چون عضوی بالمرّه ساقط یا آلات لینه و صلبه
زیاده منضغط گردیده باشد از خوف غانقرایا باید بدون تامل قطع نمود و دیگر در
صورتیکه جرم عرق عظیم از شرایین و اورده و اعصاب فاسد یا بواسطهٔ گلوله
ضعیف القوة عظمی مکسور و خورد گردد اگرچه فسادی در ظاهر جلد بهم نرسیده باشد
باید عضو را قطع نمود دیگر آنکه اگر گلوله بر مفصلی برخورد و مکسورش سازد
سیما مفصل کبیر یا آنکه گلوله در جوف مفصل مرکون گردیده باشد باید عضو
مأووف را قطع نمود و بهترین اوقات بجهت قطع نمودن عضو قبل از آنستکه جراحت عده
نشسته باشد یعنی در ۲۴ ساعت از اول ورود گلوله باید عمل نمود زیرا که اگر در حین
وجوب از قطع اهمال ورزند خالی از چند قسم ضرر نخواهد بود یکی آنکه عضو مجروح غانقرایا
بگیرد یا آنکه علیل را اعراض عصبانی مانند کزاز و رعشه و اختلاج و امثال آنها عارض
شود یا آنکه از جراحت بجهت مده جاری شود که قوای بدنش را ضعیف ساخته و حمی
دقی دست دهد یا سیلان دمی بهم رسد که سد او محال باشد —
فصل ثامن از باب اولی در بیان جراحات سمی با اسباب و علامات و
علاج آنها و این قسم از جراحات چنان باشند که بدون تفرق اتصال اعظم سمی
بعضو نفوذ نموده و صورت فساد گردید از این قبیل است جراحتی که ازمتیت دز

چین نیش یا زنبور و عقارب و رتیل و مار و سگ دیوانه یکی وارد آید اما سبب سمیت
میت بدین نحو است که در بعضی اوقات در حین تشریح اشخاصی که از وبا یا مرض
محرقه و مطبقه و سایر امراض عفونی مرده باشد و همچنین نعش را هو میشود که جراحتی
بر عضوی از عامل وارد آید بواسطهٔ آلتیکه با اعضای آن شخص را تشریح مینماید و از
سمیت او عضو مجروح منفرج گردد و یا وجعی صعب و تنفخ او عنیف جذابه بقسمیکه
خطی سرخ از موضع مجروح بر آید تا شبکهٔ جذابه قریب بدو و علیل را اعراض عصبانی
و حمای اضطرابی یا عفونی عارض شود —
اما علاج او اینست که جراحت را چند نوبت شستشو و در صورت امکان بمکند
بدون خوف چون از مکیدن آسیبی بوی نخواهد داد و بعد از ظهور ورم بلا
تامل زلو اطراف موضع نشانیده و ادویهٔ ضد ورم بکار دارند و هرگاه
در موضع مجروح دملی ممتلی از مده عارض شود به نشتر او را بگشایند —
و اما زنبور را سمیت قلیل و از لسع او وجع و التهابی در عضو بهم رسد سیما
در صورتیکه نیش او در موضع ملسوع باقی مانده باشد و دیده شده که طفلی
شیرخوار از لسع زنبور تلف شده است —
علاج او این است که با انبر نیش او را بیرون آورده و از برات تنباکوی مغلوق در
عرق برنج ضمادی ترتیب نموده و بموضع ملسوع نهند و اگر بواسطهٔ

سم

سم او ورمی در موضع علت بهم رسد باید بادسال علق و وضع محجمه سوزش او را منع کرد
ساخته و با دهن زیتون اطراف موضع ملسوع را تمریخ فرموده و هرگاه ملسوع
طفل باشد مطبوخی از سنبل الطیب ترتیب داده بدو بنوشانند و با شعلها
کافور و مشک با صمغ عربی قوای او را حفظ فرمایند و هم شربت جوهر مأخوذ
از کهربا و شاخ گوزن و اموناک صاحبان این علت را نافع است و هم در ابتداء
اموناک که جوهر نشادر است و قیی که حاضر باشد مالیدن موضع ملسوع را
با او بهترین علاج خواهد بود — و علاج گزیدن کرم خاکی و سایر
حشرات قلیل السمیه را بدین دستور باید نمود و اما لسع از عقارب و رتیل
و رتیلا در ابتدا وجع خفیف و بتدریج بیفزاید و از حدت سم انها عروق و شبکهای
جذابه متورم شده در عضو مأووف آماسی بهم رسیده و در محل نیش بشرهٔ اسود اللون
ظاهر و علیل را ضیق النفس ظاهر گردد با صغر نبض و برد اعضا و فواق و هذیان
و قی و اسهال شدید و بالاخره در حالت اغماء افتاده گاهی هلاک شود —
و اما علاج باید اولا ما فوق عضو گزیده شده را محکم ببندند و موضع ملدوغ را
صلیب وار شکافته و بادکش نموده و قطره ای موناک در او ریخته یا از قلیاب
الکال آن موضع را آلوده و اطرافش را با دهن زیتون تمریخ نمایند و هم شربت اموناک
بهترین تریاقست و اگر ورمی شدید در محل نیش بهم رسیده باشد لازم است که با زالو

علاج وشرط سورت او را منکسر ساخت ودر صورتیکه علیل را ضعف عارض شود و
نبض صغیر بهم رساند باید ادویهٔ مقویه ومنعشه مانند جایی وسنبل الطیب وسنکا
ومشک وکافور وافیون وامثال آنها استعمال نمود وهم شربت مطبوخ نباتی موم
بسیار صاحبان این علت را نافع است —
واما مله از گزیدن او وعلامات مرض عفونی باتب نوبه شکل عارض شود بخصوص
در چند بلوک ومحله در شهر میانه شهرت کلی دارد که بواسطهٔ او عروق وشبکهای
جلد ابر منتفخ گردد با کسالهٔ اعضاء وضعف قوی وعلیل را حالهٔ حمی نوبه بهم رسد
و باشد که شبکهای جلد ابر موضع ملزوع بریم نشسته منفجر گردند —
واما علاج او بعینه همانست که در لذع عقرب بیان نموده ایم باید آنکه جوهر نشادر
همراه داشته باشد وبعد از گزیده شدن قدری بموضع ملذوع مالند که نقصانی
روی نخواهد داد وچون مدتی از گزیده شدن گذشته باشد مالیدن دهن آب
دلاک وامونیاک محلول که عبارت از جوهر نشادر است نافع وهم شرب آن نیکو
وچون حمای منفصلی مانند نوبه عارض شود اگرچه نوبه نیست لیکن از جوهر گنه گنه
نفعی کلی حاصل خواهد شد —
واما لذع مار وجراحات او باید دانست که مار از چندان صنف است بعضی از آنها
سمیت بحدیست که در سر ساعت هلاک سازند مانند افعی وثعبان وبعضی دیگر

در سر روز واین مار را در دفعات اعلی دو ناب مجوف است که در خلف هر یک غده ممتلی
از رطوبت واقع است وآن رطوبت نیست مگر سم وطبقهٔ دیگر از مار را سمیتی نیست
واز لذعشان آسیبی جز جراحت روی ندهد وبعضی از اشخاص را سمیت مار چندان
اثری ننماید بواسطهٔ آنکه بدن آنها استعداد قبول سمیت را ندارد مانند آنکه اگر
کسی یک نوبت از مار ملذوع گردد ونجات یابد بار دیگر اگر ماری او را بگزد سمیت
او در این شخص یا هیچ اثر نمی‌نماید یا بسیار کم وهمچنین کسانیکه بخوردن سم الفار
عادی باشند از گزیدن مار وسمیت او متاثر نگردند اصلا ودر این دو مرحله اکثر حکمت
هند یا نست وافیون ایشان وهم باید دانست که در معده رطوبتی متولد میگردد که
کیفیت بعضی از سموم را فاسد میگرداند بنحویکه هیچ اثری نتوانند نمود بیان
آنکه اگر کسی بوزن یک مثقال از غده سم مار را اخذ نموده وبخورد بهیچوجه متاثر
نگردد بخلاف آنکه اگر نیشی با آن آلایند بتیر مذکور وفرو برند بعضوی اعراض او
چنان باشد که از مار گزیده شده وهمچنین است سم دیگر موسوم بکواره که دوای
سمی شرب او دو مثقال در بدن هیچ اثری ندارد واما اگر عشر کندا از او را بنیشی
آلوده وبا او عضو را مجروح سازند فی الفور بهلاکت رساند او را واز همین جهت است
که مکیدن زخم مار هیچ تشویش ندارد واما از گزیدن مار وجعی ملتهب در عضو
ماؤف بهم رسد ودر حوالی موضع ملسوع خون مترشح ومنجمد گردد وبعد از یک

دو ساعت خطی سرخ از آن موضع بر آید تا شبکهای جلد ابر قریب بدو ودر این حالت
قلب وسایر اعضاء ضعیف نبض ونفس متواتر گردیده ولون جلد صفرت بهم رساند
با برد اعضا ودر بعضی قی واسهال دموی عارض شود وعلیل را غشی دست دهد
وبالاخره قلب از حرکت باز مانده وانطفاء حرارت غریزی او گردیده وبمیرد —
واما علاج باید اولا موضع ملسوع را از سم پاک نمود وادویه استعمال نماید که باطل سازد
کیفیت واثر او را ثانی آنکه تریاق مخصوصیکه بجهت سم مار معین نموده اند میل فرمایند
ثالث آنکه قسمی نمایند که قوای علیل بتحلیل نرود واز ضعف بدن هلاک نشود ولهذا
باید اول بموضع ملسوع بول نموده وبا او عضو را شسته ومکیده وما فوق او را با ریسمان
محکم بسته وبا دگش حجامت نمایند وآن عضو را با دهن زیبق تمریخ فرمایند آنگاه موضع ملذوع
از قلیاب با جوهر نشادر ویا جوهر شوره ونمک وگوگرد بیالایند تا اثر سم باطل شود
واینجائیکه یکی از سلامیات ملذوع گردد اسلم آنست که فی الفور آن عضو را قطع نمایند
وبهترین تریاک او این است که بگیرند سم الفار یک گندم وبا قند سائیده شش قسمت
نموده هر چهار ساعت یکی از او را میل فرمایند وبجهت تقویت بدن وقوی باید ادویهٔ
منعشه استعمال نموده مانند مشک وکافور ومطبوخ سنبل الطیب وافیون وخطائنا
وامثال آنها
واما کلب وحیواناتیکه از جنس او میباشند از گزیدن آنها مرضی پدید آید که علیل را

عارض شود لفی خوف از آب واشیاء مایع وسمیت این حیوانات در لعاب دهان
آنهاست که بعد از گزیدن ومجروح نمودن از رسیدن لعاب مذکور بجراحت
آسیبی عظیم روی دهد وهلاکش سازد وهمچنین انسان در حالت غضب
مفرط رطوبت دهانش سمیت بهم رساند بحدیکه اگر کسی را بگزد باشد که هلاک
نماید واگر کسی از سگ گزیده شده باشد ودر حالت جنون دیگری را بگزد سمیت
از آن شخص ثانی سرایت نخواهد نمود واز سگ دیوانه همیشه جنون واعراض
ردی هم نخواهد رسید بلکه مستعد نیز اسمیت سرایت نماید وغیر مستعد نیز ایمن باید دیگر
آنکه اگر کسی باشد بدین کراز گزیدن سگ دیوانه چه اعراض بهم میرسد الی بعد از
گزیدن جنون عارض او خواهد شد بخلاف اگر کسی عارف نباشد محتمل است که سمیت
بهیچوجه در او اثر ننموده ونجات یابد اما اعراض جنونی سگ دیوانه بر دو قسم است وچون
بر حکیم از جهت حفظ صحت لازم است که عالم بر علامات جنونی سگ دیوانه باشد لهذا
بعضی از آن را در اینجا بیان مینمائیم قسمی آنکه زیاد شرارت وسبعیت دارد علامات
او این است که اولا چند روز مغموم گردد وزبان باشیاء یا درده بمالد وهم اشیائیکه قابل
تغذیه نیستند چون پشم وپنبه وامثال آنها بخاید ودهان را حرکت دهد تا آنکه کسی
از هوا بر باید ودر یک موضع قرار نگیرد وباشد که از آب مخوف باشد ومالک خود را از غیر
تشخیص ندهد وبعد از چند روز که بدین منوال گذشت جری شده از چشمهایش

ظاهر و زبان را او بجنبد دارد و دهانش خشک و موهای بدن برخیزد و لاغر گردد
و ذنب خود را در ما بین پای نگاه داشته با استقامت بدود تا آنکه خسته شود و اعضایش
متشنج گردیده و بمیرد و قاعده آنستکه از اول دیوانگی تا ده روز و در بعضی تا سه روز
بیش زنده نماند و قسم ثانی از سگ دیوانه آنستکه حرارت ندارد و حرکت زیادی نمی‌نماید
لیکن اگر کسی را بگزد همان حالات بهم رسد که قسم سابق را و علامات او بعینه علامات
قسم اول است الا آنکه در اینجا سگ آرام و بیحرکت و در مکانی بخفتد و لب فرودین را
او بجنبد دارد و باید دانستکه سگ در هوای بسیار گرم یا سرد دیوانه میشوند
بخصوص سگان خانگی و هم اگر سگی را از مجامعت یا شراب ممانعت نمایند از فرط
عطش دیوانه خواهد شد و اما چون سگی دیوانه کسی را بگزد از مشاهده جراحت
او حکم میتوان کرد که این سگ دیوانه بوده یا نه و هم باشد که جراحت او مانند سایر
جراحات زود التیام پذیرد اما سمیت باقی در او مورث خون میشود که جراحت
او التیام نیابد و از او رطوبتی اکال سیلان نماید و جراحت بقرحه اکالی مبدل گردد
علی ای تقدیر بعد از ۷ یا ۱۴ یا ۲۱ یا ۲۷ یا ۴۰ روز بعد از گزیده شدن موضع التیام
یافته و جراحت را حکه شدیدی بهم رسیده و متقرح گردد و اگر التیام نیافته زیاده شود
و در اینحال علیل را علامات موضعی و عمومی عارض خواهد شد — اما علامات موضعی
این است که موضع مجروح خواه التیام یافته و خواه نیافته متقرح گردد یا وجعی عصب

وحرکة

وحرکة عضلات عضو مأوف و تورم عروق جذابه واقعه در او و اما علامات عمومی
این علت است هم مفرط و کسالة اعضاء و صداع شدید بلکه از ضوء و صوت اشتداد
یابد با کدورت عین و مالیخولیا و در خواب چیزهای غریب و صورت سگی و بی
محابا برخیزد و آه سرد کشد و چون چند روزی بدینمنوال گذشت حمی شدید در
چشمهایش بهم رسد و اعراض تشنجی مر او را عارض شود سیما عضلات حلقوم
متشنج گردند که آب نتواند نوشید و بدین واسطه اضطرابی عظیم بهم رساند و بعد
از چند دقیقه تشنج و اضطراب تسکین یابد و چون باز آب ببیند یا صدای آب شنود
یا روشنائی بچشم او برخورد در دهانش رطوبتی بهم رسد تشنج و اضطراب عود نماید
و در این حال بول رقیق و باشد که فرسیموس بهم رساند و از اینجا است که صاحبان این
علت را با غذیه یابسه میل و از اکل اغذیه مایعه تنفر دارند لهذا حکما ایدروفوبیا نامیده اند او را یعنی تنفر از آب و ۲۴ ساعت تا ۲ روز بعد از عروض تشنج
علیل هذیان گوید و بحالت غشی افتاده بمیرد و اگر صاحبان این علت را تشریح نمایند
و تجسس کنند در هیچ یک از اعضاء تغییری نیابند و اما علاج اسلم شقوق در صورتیکه
سلامیات ملدوغ گردیده باشد قطع عضو است قبل از تجاوز سم باعضای مجاور
و الا لازم است که مافوق عضو را با ریسمانی محکم ببندند و موضع ملدوغ را با دکشی
قوی نموده و با آهن تافته محترق ساخته و با مقراض لحم آن عضو را و اطرافش را بردارند

و از معالجات نیکو آنستکه روزی دو نوبت موضع ملدوغ را از دهن ذرایح تمریخ
نموده و بعلاوه روزی نیم گندم ذرایح را با قند سائیده میل فرمایند تا ۴۰ روز اما بعد
از آنکه جنون عارض گردد جمیع معالجات بی ثمر و بهلاکت خواهد رسید —

فصل تاسع از باب اولی در بیان مرض کزاز که از تتابع جراحات عارض میشود
با اسباب و اقسام و علامات و علاج او و این علت خالی از چهار قسم نیست —
قسمی را که اعم اقسام است یونانی ها تتانوس نامند یعنی تشنج و جمود جمیع عضلات
بدن قسم ثانی را که امپروستوتانوس نامند عبارتست از تشنج عضلات قابضه اعضا
بطوریکه علیل بقدام مقوس گردد —
و قسم ثالث را که اپیستوتانوس نامند نیست سوای تشنج و جمود عضلات باسطه اعضا
و قسم رابع را پلروتتانوس نامند عبارتست از تشنج یکجانب بدن و قوس نمودن او —
و اما رفتار و سیر این علت یا سریع و حاد است و یا بطیء و مزمن علی التقسیم کان مرض را
هنگام و درجه معین نموده اند در هنگام اول اختلاجی در عضلات حلقوم و عنق
بهم رسیده آواز بگیرد و بلعیدن عسرت بهم رساند سوای آنکه ورمی در آلات تنفس ظاهر
باشد و عضلات فکین متشنج گردند و قاعده چنانستکه در اینحالت جراحت خشک
شود — و در هنگام ثانی علاوه بر اعراض مذکوره و ازدیاد آنها تشنجی در جمیع اعضا
بهم رسد و بشره از حال خود بگردد و علیل مغموم شود با چهره کج نظر و در بعضی مقاله بد

افتد

افتد و از شدت تشنج عضلات فکین و جمود آنها گشودن ممکن نباشد با صلابت شکم و
کشیدگی او و در حال ترشحات بدنیه مانند بول و براز و عرق و لعاب دهان مسدود
گردند و نوبت تشنج و اختلاج و وجعی شدید در معبر اعصاب بهم رسد و بالاخره جمیع
دائم و برقرار ماند و علیل مضطرب شود و بخواب نرود و بلعیدن اشیاء عسرت
بهم رساند و در بعضی چنان باشد که از اشیاء مایعه متنفر باشند مانند اشخاص گزیده
شده از سگ دیوانه و اما در هنگام ثالث تشنجی در عضلات صدر و حجاب حاجز
بهم رسد و بدین واسطه تنفس و دوران دم را خلل روی داده و بهلاکت رسد و اگر
چه در ابتدای این مرض قوای نفسانی بمجرای طبیعی برقرارند لکن از انتهای هنگام ثانی
و ثالث زایل گردند و نبض در جمیع حالات مختلف است و اغلب در دو سه روز این
علت صاحبان خود را هلاک سازد و بنادر میشود که یک هفته طول کشد و چون بعد
از مرگ صاحبان مرض کزاز را تشریح نمایند جز التهاب خفیفی در اغشیه محیطه نخاع تغییر
دیگری در آلات بدنیه او مشهود نخواهد گردید —
و اما سبب حدوث این علت چند چیز است از انجمله جراحات وارده بر اوتار و اعصاب
سیما در صورتیکه عصبی بنصف مجروح شده باشد یا آنکه جراحتی بمفصل یا اصابع
و حبل البیض رسیده باشد یا آنکه شیئی خارجی یا تراشه عظمی در جراحت باقی باشد
که کزاز عارض خواهد گردید و اغلب در حین سیلان ماده از جراحت این مرض عارض شود

وهمچنین شد عصب یا شریان و سرما خوردن در حالتیکه بدن گرم بود موثر دیگر از کرد
واما علاج باید اولاً دفع سبب نمود مانند آنکه اگر سبب و بقای شیء خارجی باشد
در جراحت او را بیرون آرند و هرگاه سبب تمدد باشد جراحت را بشکافند علی ای تقدیر
ازالهٔ سبب نموده و با آهن تافته موضع مجروح را بسوزانند و چون مراین مرض را علاج فی
نیست لهذا باید اعراض او را زایل نمود و بجهة این مرض فصد و وضع محجمه بنخاع و تغسیل
بدن در حمام حار و شرب کلمل و افیون و مرفیون و کافور و مثلث و بعضی حکما
دوای موسوم باسپید پروسیک را داده و نافع افتاده و از عجایب است که صاحبان
این علت متحمل زیادی از افیون میکردند بدون آنکه سمیت از او در آنها اثر نموده و از
اعضای ایشان اخذ حس سازد مانند آنکه مشاهده نموده ایم که بصاحبان مرض کزاز در هر
دو ساعت ۲۰ گندم افیون داده اند و علامت سمیتی از او بظهور نرسیده و بعضی از حکما
انتیمونی را بمقدار عظیم نیز استعمال نموده اند —

باب ثانی از مقاله ثانی در ذکر جراحات وارده بر اعضاء فرداً فرداً با اسباب
و علامات و معالجات آنها و مشتمل است بر یازده فصل —

فصل اول در جراحات وارده براس و آلات او مانند سمحاق و جمجمه و ام [الدماغ] و نفس دماغ
واما جراحات سمحاق یعنی جلد کاسه سر و این جراحت هرگاه با علتی دیگر ترکیب نباشد
مانند سایر جراحات بمعالجات لاینفعه التیام پذیرد بدین قسم که موی اطرافش را تراشیده بخیه

نمایند یا آنکه او را بپوشند و آنرا با آب سرد آلوده و مکرر بدان موضع نهند تا دماغ
متورم نشود و هم باید علیل را چند نوبت مسهلی بنوشانند و حین حصول مده و سیلان
او جراحات را با مشمع داخلیون بپوشانند و از استعمال اضمده حاره احتراز جویند
از خوف هیجان و میل دم بدماغ و اینجائیکه شریان صدغ یا جبهه یا قحدوه مجروح شده
باشد از بستن و انضغاط سد سیلان دم خواهد شد و هرگاه اضمده حاره بموضع مجروح
نهند باید ابر غیر لاینفعه بکار دارند یا با این جراحت امتلائی در معده او امعاء باشد
در اطراف جراحت انتفاع و حمرتی عارض و بر و رد تجاوز نماید بجهه نوعیکه شباهت
داشته باشد بورم حمرة در این صورت جراحت بقرحه مبدل گردیده و حمی عارض شود با
صداع و هذیان و قیان و تغیر تنفس غش —
و علاج او این است که فصد نموده و بموضع علت زلو نشانیده و بواسطه مسهلات مرتبه
از سناء مکی و نمک فرنگی و امثال آنها معده و امعاء را از فضول خالی ساخته و جراحت را
از کثافات و اشیاء حاده پاک دارند و در صورتیکه نیز و ترعرض راس را مجروح و این
ورم عارض و بواسطه تمدد اعراض مذکوره بهم رسیده باشد باید آنکه بدون تامل
جراحات را بگشایند و ماده را با استعمال مفرغات دفع نمایند با سایر معالجاتیکه ذکر نموده
ایم و اینجائیکه از ضربه یک قطعه از سمحاق از موضع خود برداشته شده باشد بجهة علاج
لازم است که آن موضع را شسته و با مشمع داخلیون ببندد و بر و کها و تفتیک نهاده و با

و بارفادی لایق او را ببندند تا ساقط نگردد و اگر این قطعه از سمحاق بواسطه ضربه
زیاد منضغط نشده باشد اغلب بطرز توقریب التیام پذیرد و لیکن چون التیام نیابد
و در تحت او مده جمع شود بدون تامل آن موضع را گشوده و ماده محتبس را دفع
نمود مبادا از بقای او آسیبی روی دهد و در بعضی باشد که یک قطعه از سمحاق
بالمره ساقط و استخوان آن موضع برهنه مانده و فاسد گردیده زایل گردد آنگاه
در محل او لحم بروید و اصلاح پذیرد و باشد که از ضربه و ضغطه او در جلد راس
دمامیلی عارض شود با تمدد و این دمامیل یا اماس باشند ممتلی از رطوبت و
یا از دم اگر رطوبت باشند بجهة تحلیل آنها باید ورقها از سرب ترتیب داده و بروی
آنها ببندند و از ماء بارد طلا نمایند و اگر دم باشد باید آنکه شکافند دم منصب منجمد
در جوف آنها را دفع نمود و اما جراحات جمجمه را منقسم نموده اند بجراحتیکه از ضربه
وارد آمده باشد یا آلتی قطاع بی انکسار جمجمه و جراحتی با او قطعه از جمجمه مکسور
گردیده باشد این نیز خالی از دو قسم نخواهد بود و یا چنان است که قطعهٔ از جمجمه مکسور
گردیده باشد این نیز خالی از دو قسم مکسوره در موضع خود برقرار ماند و یا آنکه
فرو نشیند و اما در صورتیکه ضربه ضربهٔ عظیمی بر جمجمه وارد و بنا بقاعده عروق
دمی که از ام الغلیظ بدو پیوسته اند منصدع و از ترشح و انصباب دم در این
موضع التهابیست و بدین واسطه بعد از چند روز علیل را صداع شدیدی

عارض گردد با سهر مفرط و ثقل راس و قلق و اضطراب عظیم و عشیان و سرعت
وصلابت نبض با حمی و هذیان و بعد از این اعراض عرق بارد ظاهر و اغمی عارض
و هلاک گردانند و اما علاج او این است که ضد التهاب معمول دارند از قبیل فصد مکرر
و ارسال علق بموضع علت و خلف اذن از طلای آب سرد و با استعمال مسهلات
ماده را منصرف و با امعا میل دهند و بعد از آنکه از ظهور بعضی علامات استنباط
نمودند که در موضع متورم مده حاصل شده لازم است که با استعمال منضجات
و محللات ماده را تحلیل دهند و اگر تحلیل نرود و بیم هلاک باشد و بقول بعضی
از استادان این فن جایز است که آن موضع از کاسه سر را سوراخ نموده و ریم موجود
او را خارج سازند لیکن از اعمال خطیر و او را اثری نیست و از اینجائیکه حکیم میداند
شرارت پنهانی و فساد این علت را که گاه گاهی بمرات فجائه با جنون نعته مبدل
گردد لهذا در صورت عروض یکی از اعراض مذکوره که ظاهر شود از خوف عروض
این ورم و فساد او باید بخلف عنق خوش کشیده یا کی نموده مدتی مدید ماده را
دفع و منصرف سازند —
و اما جراحتیکه از آلهٔ قطاعی بجمجمه وارد شود از دو حال خارج نخواهد بود اگر
چنانچه آلهٔ مذکوره تند و برنده باشد استخوان را قطع نماید بدون آنکه براده
یا جزئی از استخوان زایل گردیده و دماغ را منضغط سازد و در این حالت بجهة

علاج باید اول تدبیر وتدابیر ورم بکار داشت از طلا به ماء بارد وارسال علق باطراف
موضع مجروح وجراحت را با تفتیک بپوشند تا التیام پذیرد واما اگر آلة قطاعه
ضربه کند باشد میشود که چند پاره از عظم جمجمه دماغ فرو نشیند یا آنکه از ظاهر
فساد عظیم ظاهر نباشد لیکن طبقه داخلی جمجمه مکسور گردیده دماغ را منضغط سازد
ودر اینحال باید آنکه معالج از عمل تره یا ناسور که عنقریب ذکر میشود پاره عظم مکسور
ودم منجمد بلکه از دم عروق منصدع موضع مجروح مترشح گردیده خارج ساخته وبا
تفتیک جراحت را پوشیده وتدابیر مذکوره بکار دارند تا التیام پذیرد وبسا باشد که
ضربه بجمجمه وارد آید وقاعده دماغ مکسور گردد اگرچه علاج پذیر نیست ولی مع
هذا معرفت او لازمست بواسطه آنکه در اینحالت با وجود بر اینکه از ظاهر بواسطه ضربه
آسیبی نمایان نیست ولی از کسر قاعده جمجمه علیل بهلاکت رسد وهم باشد که موضعی
از جمجمه مکسور وکاری از آن موضع مرکوب باشد دیگر پاره در نصورت قطعه مرکوب
دماغ را منضغط سازد ویا بواسطه عوارضات دماغی بظهور رسد بجهة علاج
باید قطعه مکسور را باعانت آلة مدقوة الراس زایل ساخت واما جراحات امتین باید
دانست که اگر از آلتی قطاع یا قطعه از عظم مکسور ضربه براس وارد آید خالی از چند حالت
نخواهد بود یا چنانست که امتین را مقطوع ویا منصدع سازد ویا از شدت ضربه
از جمجمه جدا گردند ویا متورم شوند ویا از انصداع عروق دم بفضای اینها انصباب

باید ویا آنکه بریم نشسته ومنفجر گردد چون جراحتی وارد آید جرم دماغ را متورم
سازد یا بخطرناک است —
واما علاج باید اولا باعانت ابزر اشیاء خارجه را خواه در جرم دماغ باشند وخواه
در امتین بیرون آورد واگر ممکن نگردد لازم است که جراحت را بگشایند یا با آلة مدقوة
الراس جمجمه را مثقوب نموده وشیء خارجی را زایل داشته ودفائل ملایمی بکار
داشته وموضع مجروح را با تفتیک کمی پوشیده وادویه وتدابیر ضد ورم استعمال
نمایند وهرگاه جراحت بریم نشسته باید قسمی نمود که مواد علیل بتحلیل رود ومواد
محتبس نماند ودر اینحالت از استعمال مجففات مانند بابونه ومطبوخ مازو ومر
مکی محلول در عرق جراحت را نفعی کلی حاصل گردد ودر بعضی دیده شده که گلوله بر
راس وارد آمده ودر جرم دماغ توقف نموده بدون آنکه صاحب خود را هلاک سازد
یا آسیبی از او روی دهد لکن اغلب صورت حمق ونسیان وغشی وصرع وتشنج خواهد
شد — **فصل ثانی از باب ثالث** در سرسام واو عبارت است از تورم
جرم دماغ یا اغشیه او وسبب این علت صدماتی است که جمجمه را وارد آید
از ضربه وسقطه وضغطه وامثال اینها مانند آنکه اگر از ضربه قطعه از عظام
راس مکسور وفرو نشیند دماغ واغشیه او را متالم ومتورم سازد وهمچنین
در هنگامیکه ماده مدر بطون دماغ موجود شود یا از شدت ضربه وانصداع

عروق انصباب دم ضغطه بدماغ وامتین وارد آید ومورث تورم ایشان گردد علی ای تقدیر
این ورم یا حاد ویا مزمن است ولی منتهی بتحلیل گردد واما غالبا طبیعت ماده متورمه
را بریم مبدل کرده ومنفجر خواهد نمود —
اما ورم حاد امتین را علامت اینست که بعد از ضربه با وجود یکی از اسباب مذکوره
بچهار تا نه روز صداعی شدید علیل را عارض شود یا حرارت ملمس راس وهذیان
وصغر نبض یا صلابت وتمدد او وگاهی بسیار سریع وگاهی بسیار بطی گردد یا
استرخای اعضاء وتخدیر آنها واگر ورم مذکور منفجر شود صلابت او را اختلاج
در عضلات بهم رسد ونبض صغیر وغیر منتظم گردد با اتساع حدقه وضیق النفس عارض
شده علیل را هلاک سازد —
واما ورم مزمن امتین را قاعده چنانست که در الی چهار هفته بعد از ضربه عارض
شود صداع وعلامات امتلاء معده وسرعت نبض وبسا باشد که در سمحاق ورمی حادث
بموضع علت ورمی بهم رسد ومنفرج گردد —
واما ورم حاد جرم دماغ بسرعت بعد از ضربه عارض شود با صداعی شدید وغلق و
اضطراب وسهر مفرط وبرافروختن بشره وحمرت عینین وحرارت ملمس راس و
امتلاء نبض وصلابت او واختلاج عضلات وتشنج وخدر بودن اعضاء و
هذیان وبعد از انفجار علیل را ببرغشی واغما دست داده وهلاک شود —

واما ورم مزمن دماغ را علامات بنحوی خفیف وخفیفست که بصعوبت تشخیص
توان داد تا آنکه صداع عارض شود وعضلات بدن مسترخی شوند وبعد از انفجار
اعراض ماذکر بظهور رسیده وصاحب خود را هلاک سازد —
واما انذار ورم امتین مختلف وبسته بازالة سبب اوست اگر بغیر تحلیل رود
نیکوست واگر بتحلیل نرود ومده از او حاصل شود وخروج او ممکن نباشد البته علیل را
هلاک سازد وهمچنین ورم جرم دماغ زیاده در بی خطرناک است —
واما علاج باید آنکه بعد از ورود صدمه براس از خوف عروض سرسام بسرعت تدبیر
وتدابیر دافعه ورم بکار دارند از فصد مکرر بورید قیفال یا ودج ظاهر وارسال
علق وسیما از طلای ماء مثلوج بمرات کثیره نفعی کلی موجود است صفت ثلج مصنوعی
بگیرند شوره جزو نشادر جزو سه گیرند جزو آب جزو واجزا را مخلوط ولته را ابدا لوده مکررا
براس طلا نمایند واز این بابتست که جراحان بعد از ورم الان ظاهر راس بدن تامل
فصد مینمایند از خوف آنکه مبادا ورم بامتین یا دماغ سرایت نماید واما در صورتیکه
دماغ یا اغشیه او متورم گردند معالجات مذکوره را مکرر فرمایند واز مشروبات
کلمل میل نمایند شاید ورم بتحلیل رود واما اگر با وجود بر این تدابیر علت تخفیف
نیابد دانست بر آنکه طبیعت ماده متورمه را بریم مبدل ساخته یا خواهد ساخت
در اینحالت آخرین علاج آنستکه با آلة مدقوة الراس موضعی از جمجمه را مثقوب نموده

دیم یا شیء خارجی که در جوف راس میباشد بیرون آنند و از همه گذشته باید معده
وامعا را از فضول پاک دارند لکن با وجود بر همه اینها نادر العلاج و برئی را اورا
نیست و بسا باشد که صدمه جزئی براس وارد آید مانند سیلی و مورث سرسام شود چنانکه
در بعضی جراحات از ظاهر جزئی نماید ولکن میشود که در باطن زیاد فاسد باشد

فصل ثالث از باب ثانی در انضغاط دماغ و چون در بعضی اوقات
ضربه وارده براس مورث سرسام و ارتجاج و انضغاط دماغ میگردد بناء علی ذلک
در اینجا ذکر انها نموده ایم و باید دانست که در بعضی اوقات میشود که بواسطه ضربه عروق
راس منصدع و دم انها بجوف راس منصب شود یا ریمی در او موجود و محتبس ماند یا شیء
خارجی بود و داخل گردیده دماغ را منضغط ساخته مورث فسادی عظیم گردد و در صورت
خفت اینمرض اعراضی وانراست که علیل را صداع و دوار و سهو عارض شود با طنین
گوش و اتساع حدقه و بطوء حرکات با استرخای اعضاء و خدر بودن انها و اگر
و چون قدری علت عظیم باشد علاوه بر این علامات علیل را لیثرغس هم رسد
با عسر التنفس و خراخر و خیرگی چشم و تشنج اعضاء و اختلاف نبض و اندفاع بول و براز
بدون اراده و اکثر با این حالات از انف و اذن دم سیلان یابد و سکته صاحب اورا
عارض گردیده و هلاک شود —
واما انذار مختلف است در صورت امکان ازاله سبب نیکو والا رداءت دارد مانند

انکه اگر سبب انضغاط دماغ انصباب دمی باشد که بتوان اورا تحلیل برد نجات
یابد والا هلاک شود البته واما علاج بعد از ازاله سبب بطوریست که در سرسام
بیان نموده ایم —

فصل رابع از باب ثانی در ارتجاج دماغ بدانکه
در بعضی اوقات از ضربه و سقطه عظیم دماغ مرتج و بدینواسطه صاحب
خود را هلاک سازد بدون آنکه موضعی از مواضع راس مکسور گردیده باشد
علامات او انست که شخص مضروب بغتة بیفتد و چندی بسان میت جمیع اعمال
و افعال او باطل گردیده و در صورتیکه ارتجاج خفیف باشد زود بهوش اید و
صداع مر اورا عارض شود با استرخای اعضاء و خدر بودن انها و طنین گوش
و میل بخواب لیکن در صورت شدت و علیل مدت یکساعت بسان میت بیفتد
و بشره بگردد با برد اطراف و صغر نبض و ملایمت نفس و بعد از بهوش امدن در زبان
لکنتی هم رساند لیکن امراض مذکوره زایل شوند و اگر این حالت اشد باشد در همان
اغما بماند و بهوش نیاید ابدا و قاعده چنانست که بعد از ارتجاج عظیم قی صفراوی
دست دهد —
واما فرق مابین ارتجاج دماغ و انضغاط او بدین نحو باید نمود که در ارتجاج دماغ علیل
زود بهوش اید با برد اطراف و ملایمت نفس بخلاف در انضغاط او که مبتلی در حال
سکته باقی ماند با خراخر و عسر النفس اما میشود که این هر دو علت در یکی موجود باشد

واما انذار موافق شدت و خفت اوست و نقاهت او طویل و مورث وجود بعضی از
امراض دماغی و معطل ماند حمق و رعونت و نسیان و عمی و سوء الهضم و مراق و امثال
انها میگردد —
واما علاج باید در حالت اغمی و بیهوشی باستعمال ادویه منعشه و محرکه قوای نفسانی
او را بهیجان و ثوران اورد و بجهة این مطلب استنشاق و قطر جوهر نشادر بانف و مالیدن
او بر صدغین و حقنه از خل نافع و از مشروبات شراب چای میل نمایند و انجائیکه بعد
از هوش امدن خوف از تورم دماغ باشد باید از استعمال ادویه و تدابیر دافعه ورم
بطوریکه در سرسام ذکر نموده ایم بهیچوجه تغافل نورزند بلکه براس و نواحی او شمع زالو
بنشانند و بعد از عود صحت باید از تعب و حرکات بدنیه و نفسانیه تا چندی احتراز جویند
و انجائیکه بعد از ارتجاج دماغ استرخاء و فلجی در بدن هم رسیده باشد —
بجهة علاج او باید بشرب کوچوله و جوهر او مبادرت نموده و اعضای علیل را همه روزه
بچرخ الماس بدارند تا بحالت صحت معاودت نماید و هر گاه بعد از این حالت علیل
را صداع عارض شده باشد جمیع معالجات خوش نهادنست بیدینت کردن و بر صاحبان
این علت واجبست که بعد از دفع مرض همیشه طبیعت را بالینت نگاه دارند و از شرب چای
و قهوه بالمره احتراز جویند —

فصل خامس از باب ثانی در طرز عمل تره پاناسیون و او عبارتست

از عملیه نمودن یک موضع از جمجمه بجهة ازاله شیء خارجی که امین یا نفس دماغ را منضغط می
سازد و بدانکه متقدمین این عمل را زیاد مینمودند و بسیاری تلف میشدند ولی متاخرین
او را بجهة اشارات محدود ساخته اند از انجمله یکی از عظام جمجمه مکسور و قطعه از او فرو
رفته باشد دیگر چون تراشه از کاسه سر فرو نشیند و بهیچوجه مرتفع نشود دیگر هنگامیکه در
فضای راس شیء خارجی متمکن باشد باید این عمل را نمود و در حین ضرورت در جمیع
مواضع جمجمه میتوان اره نهاد لیکن در صورت امکان احتراز نمایند از عمل نمودن سطون
جبهه و قطعه فلسی عظم و امکنه که محاذی باشند بمواضعی که وریدی دماغ از انها عبور
مینمایند و بدانکه عمل تره پاناسیون را بچهار زمان منقسم نموده اند اول در مکشوف
ساختن عظم دویم در اره نمودن ان سیم برفع نمودن استخوان چهارم بازاله و جرح
انچه فرو نشسته است از شیء خارجی و غیره اما بجهة کشف بگیرند کاردی و بدین
شکل یا بطور صلیب شکافته و بعد سمحاق را از نقطه الف تا ب و نقطه ت پس کشیده
و با دم چاقو ضریعرا بخراشند انگاه اره مدوریکه بد ورا و نیش است و از جهة مشابهه
با کلیل اره تاجی نامند گذاشته بطوریکه نیش از تاج اره بر امده با بیستد و باره شیاری
هم رسد انگاه نیش را برکشیده و پیچی بموضع نیش گذاشته و بپیچانند تا جای پیچ بماند و بعد
اره را تا نیمه نهاده و بریده بردارند و پیچ را بموضع خود استوار نمایند و بکشند تا استخوان
برداشته شود انگاه شیء خارجی که مابین جمجمه و امین یا مابین هامین و دماغ ورا

دارد یا ابنوبی بیرون آرند و هرگاه شیء خارجی در ام الغلیظ نشسته باشد
بهتر آنست که غشاء مذکور را مشقوق ساخته تا بآسانی او را خارج ساخت و در بعضی امراض لازم است
که بچسبد موضع اره تاجی نهاده و فاصله ما بین آنها را بکاردی بچینند و ما بعد آنها مدتی
پنبه یا کتان آلوده بدهنی در آن موضع نهاده و با رفادی ملایم ببندند و بروی
سمحاق آن نهاده و با آب سرد مکرر تطلا نماید و روزی دو نوبت رفاده او را عوض
باید نمود و بجهة این ضریح را باقی گذاشته اند که یا استخوانی تازه در آن موضع بروید یا
جلد سخت و در تحت او ماده لیفی بهم رسد که بپوشد آن موضع را و چون شروع نماید
بآمدن مدة باید مواظب باشند که مسدود نشود و هرگاه با وجود بر این عمل
علامات و اعراض فشار و صدمات دماغی تسکین نیابد دلیل است بر بقای شیء
خارجی در دماغ یا امتلائی در امعاء و اگر دیم رقیقی و منتنی از آن موضع یا لاید
مقویات باید بکار داشت و باشد که از غشاء ام الغلیظ لحمی زائد روئیده و در ثقبه
که با آله بهم رسیده مانند قارچ برآید و باید و درین صورت قدری سنگ جهنم
مالید یا با سر یا او را ببست و یا با چاقو او را قطع نمود و چون بعد از دفع این موضع جلد
زکی الحس شود لازم است که با قطعه از نقره یا فلز دیگری او را بپوشند و بدانکه از
اعراض عمومی ضربه وارده بر راس از نسبت مجهول این است که در کبد دمامیلی بهم رسد
و باشد که ماده آنها از باطن میل بظاهر نموده و جلد محاذی بدو منفجر گردید و

شود یا آنکه ماده بامعاء منصب و یا براز خارج گردد و یا آنکه بواسطه او علیل را حمی دقی
عارض گردد و هلاک شود و معالج را لازم است که بعد از ورود ضربه بر راس هرگاه
از جانب کبد وجع ورمی بیابد بدون تامل زلو داده و کلمل استعمال نماید و چون
ببیند که جلد از ظاهر بر آمده و مستعد است بانفجار با نیشتر روی دمل را بگشایند تا
ماده خارج شود و از جمیع آنچه بیان نموده ایم در جراحات جمجمه جراح نباید تغافل
ورزد چون دیده شده که جراحت جزئی صاحب خود را هلاک یا مجنون یا مفلوج یا مصروع
یا مدقوق ساخته است و این نتایج عسر العلاج اند —

فصل سادس از باب ثانی در بیان جراحات وارده بر فکین و تفصیل

او اما چون مقصود در این عمل آنست که جراحات اثر زشتی نماند لهذا باید در صورت
امکان از بخیه نمودن اهمال نورزند و در جراحات طویل وارده بر حاجبین با مشمع داخلیون
رفاده نمایند تا التیام پذیرند اما جراحات عرضی او را حکما بخیه نموده و جراحات وارده
بر حاجب و جفن را خوب مواظب باشند تا کوتاه نگردیده چشم باز نماند و لهذا در
بعضی اوقات جراحات او را عمداً منع نمایند از التیام بطریقی قریب که مبادا از کوتاهی
آنها جفن باز ماند یا بالعکس که منطبق شود و در جراحات وارده بر اذن بواسطه
کثرت تجلب و تقعر آن جمع نمودن صعب است و باید بخیه بعد از بخیه نمودن
قدری پنبه بر خلف اذن نهاده و با لته ببندند و جراحات وارده بر انف را باغانت

مشمع یا بخیه التیام باید داد و قاعده آنستکه لته آلوده بمشمع را بطور هلالی از تحت
انف انداخته و طرفین آن را در تحت عین بچسبانند تا آنکه او را تکیه باشد و جراحاتیکه
بخدین وارد شود هرگاه مجرای براق مجروح شده باشد باید حکما بخیه نمود و اگر کفایت
نکرد و باز از جراحت لعاب جاری باشد از خوف ناسور گردیدن او باید سنگ جهنم
مالیده و قدری سرب بر روی غده شماخ گر واقعه در تحت اذن نهاده و لته از زیر زنخ
انداخته و بفوق راس ببندند تا ترشح براق کمتر شود و تقلیل در غذا نموده و اشیاء مایعه
میل فرمایند و از تکلم زیاد احتراز باید نمود و چون جراحتی بر ظاهر لسان وارد آید
بالذات التیام پذیرد و اما جراحات غائره او را بخیه باید نمود —

فصل سابع از باب ثانی در ذکر جراحات وارده بر عنق و آلات واقعه

در او و این جراحات یا بر جلد و عضلات و یا بر اوعیه دم و اعصاب و یا بر حنجره و
مری و نخاع وارد می آید اما جراحات جلد عنق را باغانت مشمع داخلیون باید التیام
داد و مواظب باشند که از تمدد او عنق منمدد و منکوس نگردد و اما جراحات و دلج
ظاهر را نیز با مشمع باید بست و از فشار ملایم سد سیلان آن نمود و در جراحات غائره
عنق هرگاه عرقی مجروح شده باشد که بستن او ممکن نگردد بواسطه سیلان دم
علیل زود هلاک خواهد گردید و چون جراحتی بر عصب ریه و معده وارد آید او از
گرفته و بسبب عسرت ضیق النفس هلاک میگردد و همچنین چون عصب محرک حجاب حاجز را

جراحتی وارد آید مهلک است و اما جراحات وارده بر حنجره یا بطول و یا بعرض وارد
می آید و بعد از ورود جراحت هوای متنفس از موضع مجروح خارج و باطراف پراکنده
و ضیق النفسی شدید عارض و هلاک گرداند و بجهة علاج او چون جراحت عرضا وارد
آمده باشد باید اولاً سد سیلان دم نمود و از بخیه احتراز جویند زیرا که از ابریشمی که
با او بخیه باید نمود سرفه عظیمی عارض میگردد لهذا باید راس را نگون دارند تا التیام
پذیرد و چون قاعده آنست که با این جراحت سرفه و تشنجی شدید همراه باشد لازم
است که بدون تامل فصد نموده و کلمل ممزوج با بذر البنج میل فرمایند و بسا باشد
که بعد از التیام این جراحت ثقبه ناسوری در آن موضع باقی ماند و تا چندی هوا از
این ثقبه خروج و دخول یابد و این را نواصی قصبة الریه نامند و هرگاه جراحتی با آلتی
خلنده بر حنجره وارد آید قاعده آنستکه هوا از ثقبه او خارج نتواند گردید و بتحت جلد
افتد و اعراضی که بوتانی انفیزم نامند یعنی منتفخ گردیدن عارض شود و در آنصورت باید
آن موضع را شکافت تا هوا خارج تواند شد و اما جراحات وارده بر مری در قاعده هم
است یا مجروح گردیدن عروق عظیمی از دم و لهذا مهلک است سوای آنکه گاهی
جراحت مذکور میشود مفرد باشد و التیام یابد اما معبر او ضیق خواهد گردید
و جراحت غائره که بر خلف عنق وارد آید اغلب مورث فلج و هزال بیضتین و سقوط
قوه باه خواهد شد —

فصل ثامن از باب ثانی

در بیان جراحات وارده بر صدر و این جراحت یا ظاهر است
که بفضای صدر نمیرسد و یا غائر که بفضای مذکور میرسد اما جراحت ظاهر او درا بیان
آنکه در سایر جراحات ذکر رفته معالجه باید نمود و مواظب باشند که مبادا چرک درو منعقد نگردد
مبادا بفضای صدر منصب گردیده و مورث اعراض عظیم شود لیکن در جراحات منضغطه
که بر صدر وارد آید مراورا خوف عظیم است چون در قاعده ورم حجب و ریه و ضیق النفس و نفث
الدم ازاو عارض میگردند و لهذا باید از استعمال ادویه دافع ورم و فصد و حجامت اهمال
ننمایند و بدانکه در جراحات غائره صدر که خوف از این بابت است که دم بفضای جنب منصب
و ریه را منضغط و از کار ببندازد یا آنکه جراحت بر جرم ریه وارد آید و بدین واسطه ملتهب
گردد و جراحات غائره صدر را باعانت میل یا اصبع یا از مشاهده هوای متنفس از موضع
مجروح و انبعاث از اطراف او و از ضیق النفس و نفث الدم باید استنباط نمود و هرگاه نفث
الدم نباشد دلیل است بر آنکه غشاء جنب تنها مجروح شده نه جرم ریه و این جراحت
چهار قسم است اول جراحت غائره بسیط ثانی غائره با وجود شیء خارجی در او ثالث جراحت غائره
با سیلان دم رابع جراحت غائره با فتق ریه و اما جراحت قسم اول نادر الوجود است و باید
او را از تورم باز دارند باستعمال ادویه دافعه ورم و اضمده بارده بالفعل و نزلات(?)
زلو و فصد و نوشیدن کلمل یا شوره آنگاه جراحت را با مشمع داخلیون بسته و بر روی
قدری پنبه نهاده و با نواریکه از کتف ابتدا نموده اند سینه را بپیچند و قسم ثانی از جراحت

صدر را که شیء خارجی از گلوله و امثال او و براده از ضلع مکسور فرو نشسته باشد
و بدین واسطه علیل دایم متالم و از موضع مجروح مده کثیر مندفع گردد لازم است که با
میل منحنی موضع تمکن آنها را فهمیده آنگاه شکاف و با انبری گرفته بیرون کشند
و قسم ثالث که با سیلان دم همراه است و سیلان او یا از مجروح گردیدن شریان اوسط
اضلاع یا شریان داخل صدر و یا از جرم ریه و یا از عروق عظیم صدری است و از
جراحات آنها دم یا بفضای صدر و یا بخارج سیلان نماید و از علامات اولین
است که لون بشره باختر نبض صغیر هم رساند با سدر طنین در گوش و عروق بارد
و باشد که بواسطه انضغاط ریه ضیق النفس عارض و باشد که علیل را خفقان نماید و اما
تمیز عرق مجروح سیال دشوار است در صورتیکه دم از شریان اوسط ضلعی سیال باشد
شناخته میشود بدینکه بعد هوا در او مخلوط نباشد و زبد هم رساند بجهت سد او
لازم است که یکپارچه هم کشی و بسر او لفافه پیچیده و فرو برند بوسط ضلع مجروح بنحویکه
سر مرهم کش بروی شریانیکه از کنار اسفل ضلع واقع است قرار گیرد و سر دیگر مرهم
کش را با نواری بکمر ببندند و چون دم از شریان داخلی صدر گردد خلف عظم قص واقع است
یا از عروق عظیم مانند اورطی و غیره سیال باشد ظاهر است که علیل زود هلاک خواهد شد
و هنگامیکه نفث الدم بواسطه جراحت وارده بر جرم ریه هم رسیده باشد لازم است
که معالج با جرئت دافع ورم بکار دارد از فصد مکرر و غیره و باید آرام مانده و مبردات

میل فرمایند و هرگاه دهان جراحت مورب باشد که هوا نتواند خارج گردید بتحت جلد آمده
و منتفخ سازد و این حالت را بیونانی امفیزم نامند و باشد که هوا از ریه خارج و بفضای
جنب رفته او را منتفخ سازد و این استسقای طبلی جنب نامند و بعد از جراحت وارد
بر ریه و آمدن هوا بفضای جنب و ممتلی ساختن او ریه بواسطه انضغاط هوا از عمل
خود باز مانده و بدین واسطه تنفس عسرت هم رسانده و نبض صغیر گردد با برد اطراف
و چون این حالت منتهی گردد علیل را هلاک سازد و تشخیص استسقای طبلی صدر
از برآمده شدن یکطرف صدر است بغتةً و صدای طبل دادن او است در حالت
زدن با انگشت که با بروز سبب استسقای طبلی صدر شناخته میشود و هرگاه هوا
بفضای لحم ریخته و منتهی رسیده باشد باعانت محللات تحلیل دهند و چون بنهایت
رسیده باشد جراح را لازم است که بدان موضع شرط نموده تا هوا خارج شود و در بعضی
اوقات لازم میشود که جراحت را باستقامت بگشایند تا هوا خارج گردد و نیز
فرج لحم نرم و صورت انتفاخ او نگردد و پیچیدن آن عضو را با نوار همیشه نافع
چون ممدات تنفس را و ورم و جنب در صورتیکه نتیجه صدمات مذکوره باشد بجهت
علاج لازم است که ادویه و تدابیر دافع ورم از فصد و حجامت و زلو بکار دارند
و آرام مانده و مبردات میل فرمایند و تنها در این نوع ذات الریه جایز است طلای
آب سرد بر صدر و باشد که از دم مذکور دبیله حاصل و بفضای جنب منصب گردد

و این بر طبیعت در کیسه مجتمع و نگاه و یا آنکه منفجر ساخته و منقطع سازد و بدانکه
جراحات وارده بر قلب سیلان دم و تورم او مهلک است لیکن بنادر دیده شده جراحات
ظاهره قلب را که التیام یافته اند و همچنین جراحتیکه بر حجاب حاجز وارد آید با وجع
عظیم و وحشت همراه و بزودی هلاک سازد —

فصل تاسع از باب ثانی

در ذکر جراحات وارده بر بطن و آلات واقعه در او
و این جراحت یا ظاهر و یا غائر است غائر او نیز بر دو گونه است یا سطح بطن تنها مجروح گردیده
و یا آنکه جراحت با امعاء رسیده و اما جراحت ظاهر هنگامیکه با وتار بطن وارد آمده
باشند محتمل است که وجعی شدید یا وجعی عظیم و قی مفرط علیل را عارض شود در این حالت
بجهت علاج باید ادویه و تدابیر دافعه ورم بکار داشت و اگر تمدد عضو مجروح قوی
باشد جراحت را بگشایند و جراحات منضغطه که بطن را واقع شود و منزعج سازد
کبد و کلیه یا یکی از احشا را ارداست(?) و خوف عظیم دارد و هم باشد که ضربه بطن را وارد
آید با وجود بر آنکه از ظاهر جراحتی روی ندهد لیکن از شدت ضربه کبد یا کلیه یا مصد(?)
و منشق گردیده و فی الفور صاحب خود را بهلاکت رساند و در جمیع جراحات بطن
اگر چه او ظاهر و جزئی باشد باید در استعمال ادویه دافعه ورم اهمال نورزید از
خوف آنکه مبادا ورم بصفاق سرایت نموده و مورث فسادی شود و آنجائیکه جراحت
ظاهر مایل باشد بعمق و بیم حدوث مجرای خاوی بود معالجت که موضع مجروح را

کشوده وسیع سازد و از نتایج مجهولی جراحات بطن است غش شدن مریض و اما جراحات
غائره که بتنهائی موضعی از جدار امعاء را وارد آید قاعده چنانست و در هر تمام صفاق
احشاء عارض شود و نبض صغیر هم رساند با صلابت و کشیدگی صورت و برد اطراف
و تمدد و صلابت بطن با فواق بجهة علاج لازمست که در صورت صغر جراحت لته
را بشمع داخلیون آلوده و بدان موضع نهاده و بطن را تمریخ نموده و ادویه دافعه ورم
بکار دارند از فصد و ارسال علق و شرب کلمل و تمریخ دهن سیماب و اما اینجا که
جراحت کبیر و معائی از موضع مجروح فتق نموده باشد باید معاء مفتوق را بموضع خود
رجعت داده کنارهای جراحت را با بخیه کندی یا تکمه بیکدیگر وصل سازند بنحوی که از
سوزن آسیبی بصفاق نرسد آنگاه با لته آلوده بشمع داخلیون جراحت را و بر روی او پنبه نهاده
و با نوار محکم بپیچد و ادویه دافعه ورم بکار برند و هرگاه از موضع مجروح جزئی از ثرب
یا طحال یا یکی از امعاء فتق نموده باشد بجهة رجوع یا نها ببطن باید علیل را بنحوی خوابانید که
جدران بطن مسترخی شوند و هم باید علیل را حکم فرمود که نفس خود را خارج سازد آنگاه
معاء یا ثرب مفتوق را بموضع خود رجوع دهند و چون معاء مفتوق از ثقل یا ریح محلی
ممتلی باشد که رجعت به بطن نتواند نمود باید جراحت را حتی الامکان وسیع ساخته معاء را
پس فرستند زیرا که این جزء از امعاء بزودی غانغرایا خواهد گرفت و در عین وسیع
ساختن جراحت خوب باید دقت نمود که مبادا از نشتر جراحتی بر امعاء وارد آمده و

صاحب خود را هلاک سازد و اما جراحتی که وارد شود بجرم یکی از امعاء بجهة التیام باید
بخیه نمود و لکن نه بطوریکه در قبل ذکر آنها رفت چونکه هر یک از امعاء از سه طبقه است داخلی
غشاء مخاطی اوسط عضلانی و خارج صفاقی بناء علی هذا بدین طریق بخیه نمایند که بر
دارند سوزنی که ریسمانی کشیده و قدری دور از کنار جراحت فرو برده و از جانب دیگر خارج
ساخته و طرفین ریسمان را بکشند بقسمیکه غشاء مخاط و عضلانی و صفاقی کناری از
جراحت محاذی و تماس گردد با غشاء مخاطی و عضلانی و صفاقی جانب مقابل آنگاه
ریسمان را گره نموده و موضع مجروح را رفادة نمایند تا التیام پذیرد و ریسمانیکه با او
بخیه زده اند بعد از چند یا بر از دفع خواهد گردید و بهمین قسم بخیه نمایند مکانیکه معائی
بالمره قطع گردیده باشد و در بعضی اوقات میشود که یک جانب از معاء مقطوع بنهایت
گردد باید که جانب فوقی معاء مقطوع را با کنار جراحت از ظاهر بخیه نمود تا آنکه
معاء مقطوع یا مراقی التیام یابد و مقعد غیر طبیعی بوجود آید و جراحت وارده
بمعده را تشخیص میباید داد از وقوع او بموضع معده بقی دموی و فواق و خروج
کیموس یا علامات و اعراض لازم ورم صفاقی و این جراحت را خطری عظیم است
سیما در وقتیکه جراحت حین امتلاء معده از غذا وارد آمده باشد اما با وجود این
دیده شده که التیام یافته است اما علاج بنحوی باید نمود که در جراحات امعاء بیان نموده
ایم از بخیه و ارسال علق و استعمال ادویه دافعه ورم و گرسنه از آنها باید علیل را

و اکل غذا امساک و روزی یک و دو نوبت از اشیاء لعابیه حقنه نمایند و اگر اعراض تشنجی
علیل را عارض شود باید قدری افیون در حقنه او اضافه نمود و هم در بعضی اوقات
مشاهده شده که موضع مجروح از معده با جدار بطن ملتصق گردیده و در موضع فم معده
از ظاهر ثقبه غیر طبیعی بوجود آمده است و اما جراحات وارده بر کبد را تشخیص باید داد
از وقوع جراحت بموضع او و الایش صفرا یا دم سیال از جراحت و از عروض وجعی
صعب در کتف ایمن بواسطه نسبت مجهولی که ما بین آنها است و بسا باشد که کسی یا
بیفتد و از قوه سقطه کبد او منشق گردد و از اینجائیکه جراحات کبدی را داشت و خطر
عظیمست باید هیچوجه از استعمال ادویه و تدابیر دافعه ورم تغافل نورزیده و قسمی
نماید که ورم یا صفرا بفضای بطن انصباب نیابد و لهذا باید مجروح را بنحوی
خوابانید که مایع از جراحت بسهولت بتواند خارج شود —
و اما جراحات وارده بر کلیه خالی از آن نیست که سطح خارج کلیه مجروح شده یا سطح داخلی
او و اما در صورتیکه جراحتی بسطح داخلی رسیده باشد علاوه بر دم بول نیز از موضع مجروح
دفع خواهد گردید با عروض وجعی صعب در قطن که تجاوز نماید تا ظهر و بیضتین و هم
بول آمیخته بخون دفع شود از مجری اما علاج او اینست که از استعمال ادویه و تدابیر دافعه
ورم و ارسال علق اهمال نورزیده و علیل را بقسمی بخوابانند که از جراحت بول و دم بسهولت
بتواند جاری شده باشد بر معالجاتیکه عموما ذکر آنها رفته و اما از املاح باید اجتناب نمود

و بسا باشد که جراحت التیام یابد و لیکن در موضع او ناسوری بهم رسیده و بول از آن ثقبه
دفع شود و اما مثانه اغلب مجروح میگردد هنگامیکه ممتلی و از فضای دهار تجاوز نموده
باشد و اگر با این جراحت صفاق را آسیبی یا جراحتی وارد نیامده باشد ردائت چندانی
ندارد مانند آنکه جراحات سایر احشاء و بجهة علاج و التیام او باید ادویه دافعه ورم
بکار داشته و کثتری از مجری بمثانه فرو برده و باقی گذارند تا بول حبس نگردد و بلعم
واقع در اطراف مثانه نفوذ ننماید و متفرحش نسازد و اینجائیکه علاوه بر شئ خارجی
بمثانه وارد و در او باقی مانده در بیرون آوردن تغافل نباید ورزید از خوف آنکه
مبادا اجزای غلیظه بول و املاح در اطراف او مجتمع و منجمد گردیده و حصاة مثانی
بوجود آورد — و اما جراحات قضیب و این جراحت هرگاه بیکی از دو جرم
نعوظی واقع شده باشد باید قسمی نمایند که بیک جانب از جراحت با جانب مقابل مساوی
و متصل باشد لهذا باید کثتری بمجرای بول دوانیده و با لته آلوده بشمع داخلیون قضیب را
بر پیچید تا التیام یابد و اگر از ضربه و آلات قطاعه بالمره قضیب قطع گردیده باشد باید
بواسطه بستن عروق او سد سیلان نموده و جراحت را بشمع داخلیون بپوشند و در
بعضی باشد که هنگام نعوظ قضیب را بقوت منحنی سازند و بدین واسطه عرقی منصدع
گردد و دم سیال از او در لیان کیسه مخرنی برای خود بنا نموده در او متوقف گردد یا آنکه این
خون منجمد و صلابت بهم رساند بیان آنکه شئ خارجی علی الاتفاق بر علیل را اما بعد ها نعوظ

تمام دست نخواهد داد اما علاج باید که بیرون تامل کنند تری بمجرای بول دوانند و از
ظاهر و دقه سربی بدان موضع نهاده و محکم ببندند تا تحلیلش برد و بباید دانست که
در بعضی اوقات میشود که از افتادن از درخت و غیره شی بعجان و مجرای بول
برخورده و مجروح شان سازد و بدین واسطه بول بلحم عجان نفوذ نموده مورث
قرحه یا غانقرایا گردد و در این صورت بر معالج لازمست که جهد نماید تا بول بلحم منصب
نگردد و فسادی حاصل نشود لهذا باید که بمجرای بول بدوانند تا از جوف او
ادرار بیرون آید و از استعمال ادویه و تدابیر دافعه ورم اهمال نورزند تا التیام
پذیرد و انجائیکه بول بلحم منصب شده باشد باید موضع را شرطی نموده و خوب
بشویند و بسا باشد که بعد از التیام این جراحات ناسوری در موضع مجروح باقی ماند
و اما جراحات وارده بر بیضه همیشه خطیر و رداءت دارد چون مزمن لا التیام شد
و بیم آنستکه از کثرت سیلان ماده جرم بیضه تحلیل رود و بجهت علاج و التیام باید
آنکه ادویه و تدابیر دافعه ورم بکار دارند و بسا باشد که از این جراحت ماده کثیری
جاری بنحویکه جرم بیضه ذایب و تحلیل رود و در صورتیکه جراحتی بر او عیشه منی تا
عصب واقع شده باشد عمل بیضه بالمره فانی خواهد شد —

فصل عاشر از باب ثانی در جراحات وارده بر مفاصل و آلات او و این جراحات
یا چنانست که بر یک سر مفصلی واقع شده و یا بعظام او و علی ای حال از جراحت

رطوبتی

رطوبتی از او بقوام و لون بیاض البیض تشخیص باید نمود و نوع جراحت را بمفصل بدین
نوع اگر رطوبتی زرد و لزج مانند ماء العسل از مفصل جاری شود دلیل است بر
ورود بجوف و داخل مفصل و نباید آنکه اصبع یا میلی بجهت امتحان بجوف او اخراج
فرو برد مگر هنگامیکه شئ خارجی در او فرو رفته باشد چون ورم عضو از او هم ضرر
خواهد گردید بجهت ازاله او لابد بند که با غانت آلتی او را بیرون آرند و اگر شئ
خارجی بمفصل فرو رود یا هوا بجوف او داخل شود ورمش سازد زیاد خطرناک
است و اگرچه وجع از ابتدا خفیف است لیکن بتدریج شدت بهم رساند و لهذا باید
زلو داده و آرام مانند و در صورتیکه جراحت جزئی و مفرد باشد از بستن یا لته
آلوده بشمع داخلیون یا قرب بطرق التیام پذیرد و چون جراحات منضغط و وارده
بمفصل آرد و علاج اصعب است باید آنکه عضو مفصل مجروح را بالمره آرام داشته
و کنارهای جراحت را بیکدیگر متصل و یا لته آلوده بشمع داخلیون عضو را دفاع د
نمایند و بروی پنبه نهاده و ببندند و باطراف موضع زلو بنشانند بدین تدابیر
باشد که این جراحت بسان جراحات سایر اعضا التیام یابد و اما اگر بواسطه ضرب
آلتی از آلات مفصلی منصدع گردیده باشد چون از روز اول ورود جراحت وجع
خفیف است و علیل هیچ وجه ملتفت نگردد و از حرکات باز نماند تا آنکه بعد
از چند یوم ورمی عظیم با وجعی شدید در مفصل مجروح موجود شود با حرارت

ملمس و کنار جراحت برآید و رطوبت لزجی از او جاری و اطرافش متهیج و منتفخ گردیده
و علیل را حمی عارض شود و بالاخره چند موضع مفصل منفجر و صدید کمی متعفن از او
مندفع گردد و قاعده چنانست که با این علت حمی دقی علیل را عارض شود و بهترین
انتهای این جراحت آنستکه دو عظم مفصل با یکدیگر ملتصق و متحد گردند و در
این قسم ورم علاج بدین نحو باید نمود که عضو ماؤف را بالمره آرام داشته و بدون
تامل ادویه دافعه ورم استعمال نموده و باطراف مفصل با یکدیگر ملتصق و متحد
گردند و در این قسم ورم علاج بدین نحو باید نمود که عضو ماؤف را بالمره آرام داشته
و بدون تامل ادویه دافعه ورم استعمال نموده و باطراف مفصل متورم زلو نشانند بنده
و از دهن زیتون سنجابی لون تمریخ فرموده و بطرفین مفصل شمع ذرادیح اندازند
تا ماده بخارج منصرف شود و از طلاء ماء بارد بهیچوجه تغافل نورزند مگر هنگامیکه
علامات و اعراض انفجار بظهور رسیده ضماده مرتبه از بزرک و نان خشک و گل خطمی
و امثال آنها بکار باید داشت و بعد از انفجار باید عملی نمود که مده مسدود نشود
و از کثرت سیلان او قوای علیل فانی و حمی دقی عارض نگردد و هم تدابیر نمودن
تمام عضو علیل را تدبیری بنکوست و هرگاه بواسطه جراحت مفاصل فاسد و آلات
او از یکدیگر متفرق گردیده باشند جز قطع عضو علاج و برئی نیست —

فصل حادی عشر از باب ثانی در هتک و ترعرع وتوب یعنی انصداع او و

این عاد

این علت واقع میشود از ورود ضربه عظیم یا حرکتی عنیف یا سقطه و یا افتادن
چنانکه باشد از جستن وتر مذکور منصدع گردد و صدائی از او مسموع شود بسان
آنکه از شکستن فندق علامات او این است که علیل نتواند بپا ایستاد و فاصله ما
بین دو قطعه از وتر منصدع بواسطه تقلص عضله خوب مشاهده شود و در
بعضی اوقات عمداً این وتر را قطع مینمایند بجهت دفع فلج پا و هرگاه با هتک این
وتر جراحتی بجلد آن موضع وارد نیامده باشد پا را آرام دارند تا خون ما بین دو
قطعه وتر منصدع متشنج و منعقد گردیده بدین واسطه التیام پذیرد —
و اما بجهت علاج باید قسمی نمود که طرفین وتر منصدع متصل گردند و بجهت این
مطلب سه ملاحظه باید مرعی داشت اول آنکه رکبه را منحنی سازند ثانی آنکه قدم را خم نمایند
ثالث آنکه قدم و ساق را نوار پیچ نموده بدین طریق که بر دارند نواری و تمام قدم را بپیچند
و بتحت رکبه متکائی نهاده سر نوار را از کف و خلف ساق گذرانیده و از زیر متکا بتحت ببندند
از این عمل در چندی وتر مذکور التیام خواهد یافت و بباید دانستکه در بعضی اوقات از
حرکت عنیف یا تشنج عضله عضوی منصدع گردد و بدین واسطه عضله مذکوره از
حرکت باز مانده و در موضع او تقعیری موجود شود با وجعی شدید علاج او این است که
عضو را آرام و بر موضعی بدارند که عضله مذکوره مسترخی شود علی الاتصال لته
ای را که در آب سرد تر نموده اند بدان موضع بنهند تا بطریق قریب التیام پذیرد —

باب ثالث از مقالهٔ ثانی در جراحات وارده بر جرم عظام که بعبارة اخری کسر عظام نامند با اقسام و اسباب و علامات و علاج انها و مشتمل است بر پنج فصل

فصل اول در تقسیم انکسار عظم و عاقبت و علاج انها —

کلیةً باید دانست که کسر عظام را منقسم نموده اند بچند قسم اول بدینکه عظمی از یک
موضع یا دو موضع مکسور کردیده ثانی انکه در اعضائیکه دو لوله استخوان
واقعند یکی از انها شکسته شده یا هر دو ثالث بدینکه این کسر طولا واقع شده یا
عرضا یا مورّبا رابع انکه از ضربه بالمرة استخوان خورد شده باشد علی ای قسم کان این علت
یا مفرد است یا مرکب مفرد انست که جز کسر عظام اسیبی دیکر وارد نیامده باشد و مرکب انستکه
علاوه بر کسر عظام جلد یا لحم یا عرقی مجروح شده باشد و واضح است که هر یک از عظام
بدن از ضربه مکسور می توانند شد لیکن عظامیکه ظاهر بر امده اند استعداد ایشان
بکسر بیشتر از غائر و فرو رفته انهاست مانند ترقوه و چون در این جسم وجوه از عظام
ارضیه انها بر غضروفیت انها غالب است لهذا زودتر میشکنند کی بهم رسانند بجهت که
فی الجمله ضربه مکسور توانند شد و همچنین بواسطهٔ بعضی امراض مانند انکه از
داء افرنجیه و نقرس و خنازیر و اسکربوط که مرضی است در بلاد قریب بحار و ملاحان
و مفرطین در اکل ماهی شور را عارض شود و همیشه از لثه صاحب او خون جاری است
با تعفن دهان اکرچه در ایران نادر است اما در کیلان و مازندران بسیار دیده

میشود و از سرطان عظام نیز این حالت دست دهد که ارضیه غلبه نماید و بدین واسطه
استعداد تا بی بهم رسانند بانکسار و لازم نکردیده است که عظم مضروب مکسور کردد
بلکه باشد که ضربه بعظمی وارد اید و عظم متصل بدو بشکند چنانچه اغلب دیده
شده که کسی بکف دست افتاده و عظم ترقوه او شکسته است و تشخیص دادن
کسر عظام بواسطه چند علامات میشود از تغیر هیئت بدین قسم که ما بین اجزای
عضو انفصالی بهم رسد یا انکه طرفین مکسور از عظم چپ و راست باستند یا
انکه قطعهٔ تحتانی مرکوب کردد و قطعهٔ فوقانی را ثانی از اضطراب و نقصان
عمل عضو مکسور العظم ثالث از سماع صوتی از عضو در حین اصطکاک لبان صوت دو
چیز خشنی که بیکدیکر بسایند و لیکن در بعضی اوقات هنکامیکه ورم عارض شده باشد
عضو را با وجود بر این علامات تشخیص صعب خواهد بود و اما انذار کسر عظام
مختلف است باختلاف هیئت و شکل عظام و سوی کسر و ترکیب او و باختلاف اسنان
و مزاج علیل و اسباب علاج و رفتار مریض و معالج در صورتیکه یک قطعه از عظم
مکسور از موضع خود بیرون رفته باشد التیام صعب و همچنین کسر مورب دشوار
بیشتر است که کسر عرضی و سیما هنکامیکه بیشتر اشتر از عظم مکسور زائل تا عرق و عظیم
منصدع کردیده باشد خطیر و انذار او نیست و در اطفال انجبار از جبر صحیحهٔ عظم مکسور
اسهل از ان التیام یابد که در انجبار دیر والدان ضعیف البنیه و در حوامل دیر التیام

خواهد پذیرفت و انجائیکه دو منتهای عظم مکسور مقابل و محاذی یکدیکر باشند
مانند جراحات نسجهای لین محتمل است که باقرب طرق التیام یابد بدین طریق که
اولا رطوبتی مانند نشاسته بچند روز در فاصلهٔ ما بین دو قطعهٔ عظم مکسور مترشح
و منعقد و بر و رغضروفیت و عظمیت بهم رساند و تا روز دهم و دوازدهم منحنی
در الات لینه و اطراف موضع مکسور موجود و ما بعد ها این تهیج در همان موضع
مکسور باقی ماند و ما بقی تحلیل رود و هم در این هنکام حرکت میتوان داد و قطعهٔ
مکسوره از عظم الیکن تا بیستم روز التیام یافته و ملتحم کردیده اکرچه در این حالت موضع
التیام یافته منحنی و منعطف توانند شد اما بر ورد اجزای ارضیه در او غالب و مستحکم
سازد بطوریکه در فاصلهٔ ما بین سی تا شصت روز از غلبهٔ اجزای ارضیه هیچوجه منحنی
و منعطف نکردد و این حلقه از عظم ابلغت لابن کالوس مستحکم نکردد نامند
و در بعضی اوقات باشد که این کالوس مستحکم نکردد و این نیست مکر بواسطهٔ انکه
طرفین عظم مکسور با یکدیکر تقابل نداشند و یا انکه علیل عضو را ارام نداشته و طبیعت
فرصت نیافته بجهة التیام و استحکام و یا انکه از ضعف بدن و ورود استنزاج الطبیعه
عاجز است از التیام موضع مکسور در اینحالت ما بین دو قطعهٔ مکسوره مادهٔ
رباطی مترشح کردیده و مفصلی جدید در این موضع موجود شود و همچنین در
صورتیکه دو منتهای عظیم بقاعدهٔ طبیعی مقابل یکدیکر نکردند بعد از التیام علاوه

بر بدی منبت باشد که در حین حرکت جلد کردیده و بدین واسطه علیل عاجز باشد
از حرکت و راه رفتن —

و اما علاج باید دانست که معالج در این علت سه اشارت باید مرعی داشت اول انکه عظم
مکسور را بموضع خود جبر و رد نماید دوم انکه بواسطهٔ رفائدی نیکو و لایق در محل خود
نکاهشان دارند ثالث انکه تابع کسر را زائل سازند و اما جبر او را بدین عمل باید حاصل
نمود بدینکه نایبی از ما فوق ان موضع را کرفته و بما فوق کشد عضو مکسور العظم را ثانی
انکه نایبی دیکر ما دون عضو را کرفته و بخلاف او بکشد و رد او از لمس و از ذلک
بعد از ادراک نمودن بر انکه دو قطعهٔ عظم محاذی بیکدیکر کردیده است بقوت نفس یا ترد
واستخوان را بموضع خود رد نماید و اما بجهة اشارت ثانی لازم است که بعد از رد
قبل از اینکه تا بیان دست از کار خود بکشند با رفائدی تمام عضو را بمساوات بپیچند
و الاتیکه در اینجا بکار میاید از انجمله است دستمالی ۲۴ ذرعی یا نوار و تخته و نی و چرم
و مقوی و غیره و طریق استعمال او انست که عضو را با دستمال مذکور یا نوار بتمامه
محکم بپیچند انکاه چهار تخته مرتب از مقوی یا حلبی باطراف عضو نهاده بنوعیکه سر تختهها
از مفصل ان عضو تجاوز نماید و عضو مجاور از حرکت باز ماند و بروی او ایضا نوار
بپیچند و این قسم اندر فائده در کسر عرضی کفایت مینماید لیکن در کسر مورب کفایت نخواهد
نمود و لهذا از خوف انکه مبادا عضو کوتاه بماند باید علاوه بر این تدابیر بواسطهٔ

اسبابی علی الاتصال عضو را بخلاف جهت منجذب ساخته و هم باید عضو مکسور
العظم را بوضعی بدارند که عضلات مسترخی باشند نعتمد علی ذلک در صورتیکه
عظمی از وسط شکسته شده باشد باید عضو را منبسط داشت و چون قریب بمفصل
مکسور گردیده باشد باید قدری منحنی نمایند و انجائیکه معالج خائف باشد از
اینکه عضو مکسور خشک بماند باید او را بوضعی نگاه دارند که ما بعدها ارکان
نیفتد و امّا بعد از رفادها واگذارند و یا آنکه از ماء بارد و اسفیداج رصاص طلا
فرمایند عضو را و هرگاه بعد از چند یوم رفاد او سست گردد قدری مستحکم سازند
او را و بکوشی او بدین است که عضو را حرکت دهند متألم نگردد بهیچوجه و باید نگاه
دارند مگر هنگامیکه بالمرّه عظم مکسور التیام یافته باشد و این حالت اقلّا از سه الی
ده هفته و در اطفال تا چهار هفته طول کشد و چون مدّت زمانی طول دهند و التیا
م حاصل نشود باید دقت نمود و سبب او را یافته زایل سازند ممکن است که ادویه مضعفه یا
مبردات زیاد استعمال نموده و بدین واسطه التیام بتعویق افتاده باشد لازم است که
از مقویات و مسخنات طبیعت را اعانت نمایند در تقویت بدن و التیام و از رفاد نمودن
نباید بهیچوجه تغافل ورزید زیرا که اگر بغیر رفاد بگذارند عضو مکسور متورم
خواهد گردید و در صورتیکه در عضو مکسور العظم ورمی شدید عارض شده باشد
باید اولاً بارسال علق و طلای ماء بارد و اسفیداج رصاص صورتی او را منکسر نموده

وعضو را

و عضو را بالمرّه آرام داشته باشد آنگاه عظم مکسور را جبر و رفاد نمایند و میشود که علاوه
بر کسر عظمی از ضربه جراحت و انضغاطی در نسجهای عضو واقع شود و بدین واسطه التهابی
عظیم روی دهد در این هنگام باید ادویه دافعه ورم استعمال نموده و علاوه بر رد عظم
تدارک بیشتر التیام جراحت و آسیبی را که با کسر عظم مرکب گردیده و هرگاه وجع شدیدی
عضو را باشد باید قدری افیون علیل میل فرمایند و جراحات آلات واقعه در اطراف عظم
مذکور یا از نفس ضربه بوجود آید و یا از صدمه که از تراشه عظم مکسور حاصل شده باشد
علی ای تقدیر عظم مکسور را باید بموضع خود رد نمود و جراحت را با لته آلوده بشمع داخلون
رفاد نموده ببندند و اگر پاره قطعه از عظم از سطح جلد بر آمده باشد باید با دلکی ملایم
او را بر فرستاد و اگر ممکن نشد لازم است جلد را منشق نموده و او را بجای خود رد نمایند
و اگر با وجود این ثمری مترتب نگردید باید جلد را منشق نموده و با اره یا کازی زائده عظم را
زایل ساخت و انجائیکه تراشه از عظم مکسور جدا شده باشد اگر بالمرّه منفصل است باید
شکاف بیرون آورد امّا اگر بعضی از او منفصل و بعضی متصل باشد لازم است که
موضع خود قرار داده و ببندند شاید که بطریق بعید بواسطه دیم التیام پذیرد و هرگاه
از جراحت واقعه بموضع مکسور العظم مدّه کثیری سیلان یابد باید باستعمال مقویات
قوای بدنیه را حفظ فرموده و ملاحظه نمایند که مدّه در عضو محتبس نماند و نباید
شد که در حین سیلان مدّه براده از عظم مکسور رمیم و یا دیم خارج شده و در ازمنه

ردیه و ابدان ضعیفه اگر ضربه عظیمی بعضوی وارد آید و عظم را مکسور سازد و التهابی
عظیم روی دهد باشد که ورم او منتهی گردد بغانقرایا و امّا در اشخاص زکی الحس و
شاربان خمر و در سن شیخوخیت بعد از کسر عظمی باشد که علیل هذیان گفتن آغاز کند با
قلق و اضطراب و سهر مفرط و صغر نبض و سرعت او در این حالت لازم است که علیل
قدری افیون یا مرفین بخوراند تا بخواب رود و اعراض مذکوره تسکین یابند بواسطه
آنکه خواب بحران اوست و امّا بجهت اشارت ثالث لازم است که مکرّر بعضو علیل ماء
بارد صبّ نموده و با نواری محکم او را بپیچید و قطع عضو مکسور العظم هنگامی
وجوب بهم رساند که کسر مرکب باشد و نهایت حدت و شدّت بهم رساند با فانی شدن جلد و مجاور
و انصداع عصب و شریان و خورد شدن عظم و غیره و در این صورت یا آنکه
غانقرایا مر این عضو را عارض شده باشد یا آنکه بحدی از عضو مدّه جاری شود که قوای
بدن ضعیف و حمی ادقی بهم رسیده باشد و بعد از التیام اگر صلابتی در مفصل بهم رسیده
باشد و بعد از التیام اگر صلابتی در مفصل بهم رسد قاعده آنست که از تمریخ با بعضی
ادهان و دلک بماء عرق و کافور رفوت گرفته و بصلاح آید —

فصل ثانی از باب ثالث در کسر عظام فکین و اوسط بدن امّا کسر عظم انف
طولا و یا عرضا و یا وربا واقع میشود علی ای قسم کان تشخیص سهل است و باشد
که با این علت رعافی شدید دست دهد یا از قوّه ضربه دماغ منزعج و اعراض

لازمه

لازمه او بظهور رسیده و علیل هلاک شود و باشد که با این کسر قطعه از عظم مکسور رمیم گردد
و التیام او بتعویق افتد بحدّیکه سالها مادّه از موضع رمیم العظم جاری شود و بعد
از خروج او بینی فرو رود —

و امّا علاج در صورتیکه عظام مکسوره در موضع خود باقی باشد استعمال ادویه دافع ضدّ
ورم کفایت مینماید امّا اگر عظم مکسور فرو رفته باشد باید میل نقره بمنخر فرو برده و او را
و او را مرتفع ساخته و با دو انگشت از لمس محاذی یکدیگر بدارند تا التیام پذیرد و انجائیکه
با این علت رعاف شدیدی عارض شود و بهیچوجه مسدود نگردد و بیم هلاکت باشد باید
آنکه باعانت آلتی مخصوص منخرین را مسدود ساخت یعنی تن پوشات نمود و از نتیجه این
کسر است که گاه گاه عظم مصفاة رمیم شده و سالهای سال مادّه منتن از او جاری شود و امّا
کسر عظم وجنه نادر الوقوع و تشخیص او سهل است بجهت او لازم است که دو اصبع بدهان فرو
برده و بموضع خود ردش نموده و تدبیر ضدّ ورم بکار داشته آنگاه نوار بیاز بحث زنخ انداخته
و در فوق راس ببندند تا مانع شود گشودن دهان را و التیام یابد و از اغذیه رقیقه مانند
حریره و آب گوشت میل فرمایند و در بعضی باشد که در حین دندان کشیدن قطعه
از عظم فک اعلی مکسور گردد در اینصورت اگر قطعه مکسوره صغیره و ممکن باشد بیرونش
آرند و الا بموضع خود قرار داده و ببندند و هم دیده شده که این قطعه از عظم رمیم گردید
و خارج شده است امّا کسر عظم فک اسفل و این عظم طولا یا عرضا و یا وربا بشکند

و قاعده چنانست که اغلب با این علت عضله از عضلات و جنباء عرقی منصدع گردیده باشد
در این حالت اعراض عصبانی با وجعی شدید و سیلان دم علیل را عارض خواهد شد و اگر
عضله هتک شده باشد البته قطعات عظم مکسور را از هم متفرق میسازد و تشخیص باید داد
او را از تقدم ضربه وارده بر فک اسفل و وجعی شدید و از تغییر هیئت رده دندان و سماع
صوت کرپیتاسیون هنگام حرکت او و اما جبر این عظم آسانست بدینطریق که [illegible] فرو
برد ابهامین خود را بجوف دهان و چهار اصبع دیگر بتحت زنخ استوار ساخته و مرتفع نماید
تا آنکه رده دندان بمقر خود قرار گیرد با استقامت آنگاه ورقه مقوای نعلی شکلی برداشته
و در تحت زنخ انداخته و براس ببندد و دستمالی از زیر لب فرو برده و بخلف راس بسته
علاوه با نواری محکم فک و راس را بپیچید که بحالت خود باقی ماند و در بعضی اوقات
قطعه اوسط این عظم بشکند و فرو نشیند در این حالت باید پارچه چوبی مقعر که در وسط
بطول ناو دارد ما بین دو قطعه از رده دندان نهاده که یکی بر دیگری منطبق باشد و نواری از
تحت زنخ بر راس محکم بسته تا بقوت او قطعه مکسوره از فک اسفل مرتفع گردد و بموضع
خود قرار گیرد و بعد از ده یا دوازده روز نوار او را تبدیل نماید و این کسر در مدت سه
هفته التیام خواهد یافت و واضح است که در مدت علیل از اکل اغذیه غلیظه و سخت
و تکلم باید احتراز جوید —
و اما کسر فقار یا چنانست که منکسر گردد زواید فقره یا جرم او و کسر زواید از تغییر هیئت

حرکات

حرکات آنها و از سماع کرپیتاسیون باید تشخیص نمود و اما کسر جرم فقار نادر الوقوع است
چون غائر و با اربطه محکم بسته شده اند و در صورت وقوع منضغط سازد نخاع [illegible]
خود را و بدین واسطه بعضی اعراض و نتایج از او حاصل خواهد گردید مانند آنکه بعد از ضربه
انتفاخ بطن بهم رسد چنانکه در استسقای طبلی و عسرت تنفس نیز بهم رسیده چون اعضائی
مادون موضع مضروب و منکسر الفقر مفلوج و مسترخی شوند لهذا علیل بهر عضوی که
بخواهد غالبا قرار نگیرد و علیل را هلاک سازد و هرگاه بواسطه ضربه فقره اول و ثانی از
فقار عنق مکسور شوند عمل تنفس فانی فی الفور صاحب خود را هلاک نماید و اگر با
کسر فقرات التهابی در نخاع و اغشیه او بهم رسد علیل را هذیان عارض گردد با غلق و اضطراب
و فرنیموس مر او را عارض و هلاکش سازد و اما در کسر زواید فقار با آنکه معالج از مس
و دلک زایده مکسوره را بموضع خود رد نموده و بطرفین او لانکت نهاده و با نوار محکم
بپیچید و لانکت عبارت است از لته که او را لوله میمانید و در بعضی موارد بکار برند
و اینجائیکه جرم فقره مکسور گردیده باشد بر معالج کاری نیست سوای اعراض لازمه او را تخفیف
داده و فصد نماید و با اطراف آن موضع زلوت نشانیده و از دهن زیت و سنجابی اللون تمریخ فرماید
و بواسطه حقن لینه امعا را از فضول پاک دارند و اگر احتباس بول در مثانه بهم رسیده باشد بول
بجوهر خارج نتواند گردید باید با عانت میل مثانه را از بول خالی نمود —
و اما کسر عظام خوره یعنی دنبالچه بواسطه ضخامت و غلظت جرم نادر الوقوع است

و اما کسر عظام عجز در بعضی اوقات میشود که قطعه مکسوره از عظام مذکوره فرو رود
و بمعاء مستقیم و از فرو بردن اصبعی بمعاء مذکوره میتوان استنباط کرد و هم بموضع
خود رد توان نمود و اما عظم خاصره بواسطه محدبیکه دارد اسهل انکسارا خواهد بود
از عظم ورک و غانه و تشخیص کسر او اصعب است زیرا که از عظام غائر بدن میباشد
مگر آنکه در بعضی اوقات از حرکت غیر طبیعی او و از سماع صوت کرپیتاسیون میتوان
پی برد بر اینکه این استخوان شکسته شده —
و اما علاج و رد او بدین قسم باید نمود که فخذ را بوضعی بدارند که عضلات مسترخی
شوند آنگاه با طراف کمر نواری بپیچیده و بالمره آرام ماستند تا التیام پذیرد و در بعضی
باشد که از فرو بردن اصبعی بمعاء مستقیم و اصبعی دیگر بمهبل بتوان قطعه مکسوره از این
عظم را بموضع خود رد نموده و التیام داد —
و اما کسر عظم قص بدانکه این عظم بندرت مکسور میگردد بدو وجه یکی بواسطه
تخاوت و اسفنجیت جرم دیگری بواسطه ربطیکه او را با اضلاع هست سوای آنکه در بعضی
اوقات از ضربه بلاواسطه عظم قص بشکند و قطعه مکسوره از او منضغط سازد
ریه و جنب را یا آنکه از صدمه ضربه ریه متالم گردیده و بدین واسطه نفث الدم
و ذات الجنب و ذات الریه و امثال آنها علیل را عارض شود —
و اما علاج و رد او بدین قسم میکنند که اگر قطعات او از یکدیگر متفرق نباشند محض نوار

پیچیدن

پیچیدن کافیست التیام او را و چون قطعه از او مرکوب باشد قطعه دیگر را لازم
است آنکه علیل را به پشت خوابانیده و بربالا فوس نمایند تا قطعات او از یکدیگر متفرق
و بموضع خود قرار گیرند و در صورتیکه قطعه از این عظم و یا به یا غشاء صلبه جنب
فرو رفته موجب نفث الدم و سعال شدید و عسر النفس گردیده باید موضع مکسور را
مکشوف نموده و آلتی بجنب او استوار و مرتفعش ساخته و با نواری تمام صدر را بپیچید
و اگر در خلف عظم قص مده یا خونی گرد آمده باشد از خوف آنکه مبادا بریه انصباب
و انتقال نماید باید ماده مدور الراس عظم مکسور را مثقوب و مایوجد بعد از رفع نماید
و اما کسر اضلاع و طریق جبر آنها و آن اضلاع اکثر اضلاع صدر مکسور گردند چون ضلعین
اول و ثانی بواسطه عظم ترقوه محفوظ و دو ضلع اخیر بواسطه لدنیت و رخاوت
جرم مکسور نمیشوند و سبب این علت یا ضربه وارده بر طرفین و یا بر ملت جانب
از ضلع است اگر قطعه مکسوره در ریه یا غشاء جنب فرو رود موجب ذات الجنب و ذات
الریه و انفیزم خواهد گردید و این لفظی است یونانی و عبارتست از آنکه هوا بتحت جلد
افتاده و منتفخش سازد و از علامات این علت ادراک وجعی شدید در موضع مکسور
الضلع ستما در هنگام تنفس و چون موضع او را لمس نمایند یا گوش فرا دارند
صوت کرپیتاسیون مسموع خواهد شد اما بعد از نفخ جلد از هوا در تشخیص
شکی باقی نمی ماند —

و امّا علاج باید آنکه با نواری موضع مکسور را ببندند تا حرکت اضلاع محدود نماید
و اگر یک قطعه از او فرو رفته باشد بطرف مقابل لازم است که انگشت نهاده و ما
بعدها با نوار ببندند بجهت اینکه قطعهٔ مذکوره از این عمل نیز فرو نشیند و با قطعهٔ
مکسوره التیام یابد و چنانچه باعث ضیق نفس سازد و هم بر معالج واجب است احتیاطی
کامل مرعی دارد و عملی نماید تا التهابی بدین واسطه در غشاء جنب و جوهر ریه عارض
نشود بجهت این مطلب باید علیل را بالمرّه آرام بخوابانند و از فصد و ارسال علق بموضع
مکسور و از شربت کلمل و شوره و امثال آنها بهیچوجه اهمال نورزند و آنجائیکه علیل
را سرفهٔ شدیدی باشد بحدیکه اجزای صدر را متحرک نموده و مانع التیام شود بجهت تسکین
سعال باید شیرهٔ بادام و شوره و یا افیون با شیرهٔ بادام و شوره و عصارهٔ بزرالبنج
میل فرموده و اگر انفیزم حاصل شده باشد یعنی هوا بتحت جلد نفوذ نموده و ورم
منتفخ او گردیده باشد علاج بنحوی باید نمود که قبل ذکر رفته است —

فصل ثالث از باب ثالث در کسر عظام کتف و ترقوه و عضد

اما کسر کتف را منقسم نموده اند در کسر اخرم و عنق الکتف و زائدهٔ منقار الغراب و جرم
کتف و سبب این انکسار ضربهٔ عظیمهٔ واردهٔ بر اوست و اغلب اخرم مکسور شود و
قطعهٔ اسفل از او بواسطهٔ ثقل ید بجانب اسفل رود و کتف فرو نشسته و بجانب
انسی میل فرماید و در حین حرکت اگر دست بروی شانه نهند صوت کرپیتاسیون

مسموع

مسموع شود بجهت ردّ او باید بالشی ترتیب داده و بزیر بغل گذارده و عضد را ترفع
نموده آنگاه با نواری که از شانه گذرانیده اند عضد را بروی اضلاع خوابانیده
و ببندند

و امّا کسر عنق الکتف نادر الوقوع است سوای آنکه در بعضی باشد که از ضربهٔ عظیمی
این حالت دست دهد و از علامات او اینست که قطعهٔ مکسوره اسفل بجانب
نزول نماید که شباهت تامی بهم رساند بخلع این مفصل و بنحویکه در کسر اخرم ذکر نموده
ایم هم این جبار فاد بکار دارند —

و امّا کسر زائدهٔ منقار الغراب نیز نادر است و بعد از انکسار زائدهٔ مذکوره نازل
میشود و این کسر یا طولاً و یا عرضاً واقع میشود علی ای حال از لمس در حین حرکة
صوت کرپیتاسیون مدرک و مسموع خواهد شد و بجهة التیام او لازم است
که بموضع مکسور لتّه را که چند نوبت تا نموده اند گذارده و بر روی او نوار بسته
و بجهة دست تکیه قرار گذارند —

و امّا کسر ترقوه و این عظم یا در موضع التصاق و اتصال با قص بشکند یا دیگر
مواضع او و امّا اغلب قریب بقص مکسور شود و سبب او ضربه ایست که بکتف یا
مرفق یا ید وارد آمده باشد و هم از ضربه بدون واسطه که بخود ترقوه برخورد
و مکسورش سازد —

امّا تشخیص سهل و از علامات اوست ادراک وجعی در موضع مکسور با عدم قدرت بر رفع
ید و میل او بجانب انسی بدن و نزول کتف و تکیه دادن علیل با دست سالم بمرفق جانب علت
و چون لمس و امتحان نمایند فاصلهٔ مابین دو قطعه از عظم مکسور مفهوم گردد
بنحویکه قطعهٔ انسی بفوق و قدّام مایل و قطعهٔ وحشی او نازل است و هم هنگام
حرکت ید صدای کرپیتاسیون مسموع خواهد شد و با کسر ترقوه قاعده چنان است
که اعراض خطیر و نتایج ردی همراه نباشد مگر هنگامیکه قطعه از عظم مکسور فرو نشسته
و عرقی از دم را مجروح ساخته باشد و اگرچه جبر این عظم سهل است لیکن بسا از اول رو
التیام نخواهد پذیرفت بلکه فی الجمله انحنائی در او باقی ماند و این حالت سهل و
ردائتی ندارد مگر در صورتیکه زیاد با حالت انحناء التیام پذیرد و بسا از قوسی شود و
ممانعت نماید حرکت ید را و امّا بجهت جبر این عظم باید آنکه با یک دست مرفق و عضد را گرفته
و بجانب خلف و وحشی بدن کمی حرکتش دهند تا بموضع خود قرار گیرد آنگاه بجهت نگاهداشتن
که دو پاره از جای خود بیرون نرود باید بستری مخروطی ترتیب داده قاعدهٔ او را بزیر
بغل نهاده و از طرفین او دو بند استوار نموده و بروی شانه ببندند آنگاه دست را
بگردن بیاویزند بقسمی که انامل ید مکسور بترقوه بسمت جانب مکسور قرار گیرد آنگه
بواسطهٔ دو دستمال بدین موضع مستقر دارند بنحویکه یکی از عضد و دیگر بر ام فقرا
تکیه باشد و ما بعدها بردارند نواری و دستمال را بصدر نموده ببدن بپیچند

و بدین

و بدین حال گذارده تا التیام پذیرد و از ابتدا رفادا و نوار باید محکم باشد و علیل باید آرام ماند
تا آنکه اعراض التهاب تسکین یابد آنوقت مستحکم سازند و این کسر بحدی بسرعت رفع شود
که در اطفال تا دو سه هفته بالمرّه موضع مکسور از ترقوه التیام پذیرفته باشد و امّا کسر
عظم عضد و این عظم یا قریب بمفصل و یا از وسط مکسور گردد و امّا کسر نزدیک بمفصل
کتف را تشخیص صعب است سیّما هنگامیکه ورم و ملتهبی در موضع مکسور موجود گردیده
باشد و از علامات او آنست که علیل در وقت ضربه صدای انکسار بشنود و عضد را
مرتفع نتواند نمود و لیکن حرکة بجواب ممکن است با وجعی شدید و اگر یک دست بکتف
نهاده و با دست دیگر عضد را گرفته حرکت دهند صدای کرپیتاسیون مسموع خواهد
شد و اغلب مشتبه خواهد شد کسر این موضع با خلع مفصل و از او تمیز داده میشود
باینکه در کسر این عظم با وجودیکه حرکة بجانب مؤلمست امّا ممکن است حرکت او و لیکن
بعکس در خلع مفصل همه جهات امکان حرکت ندارد و صدای کرپیتاسیون دلیل
غالب کسر است امّا کلی نیست چون در خلع مفاصل هنگام تورّم او نیز صدای شبیه باین
صوت مسموع شود و امّا سبب این کسر ضربه بدون واسطه باشد که بمفصل عضو
وارد آمده باشد و از این بابست که همیشه کسر با گرفتگی مرکب است و امّا طریق جبر او
این است که نایبی پنجهٔ خود را بروی کتف علیل نهاده و محکم نگاهدارد و نایب دیگر عضد را
گرفته نزول دهد و عامل عضو را بموضع خودش رد نموده با نواری از مفصل مرفق

عضد را احاطه کند تا فوق و بعد از کندانیدن از کتف دیگر بتحت ابط ببندد انگاه بر
دارد چهار تخته چوبین یا حلبی یا مقوی و باطراف عضد نهد که سر عضد را
خوب احاطه نماید بلکه تخته بیرون منحنی باشد و کتف را محیط شود مثل کتف بند در
چهار انیه و بعد جانب اعلی و اسفل و وسط انها را با ریسمانی محکم ببندد انضمام ترة اخری
بروی انها نوار بپیچد و عضد را بایدن محکم بسته و مرفق را بشانه بیاویزند الی ثلثة
بعد از کسر از استعمال ادویه ضماد و دم تغافل نباید ورزید از خوف انکه مبادا از شدت
ورم مفصل خشک ماند و بعد از انکه عظم مکسور شروع نماید بالتیام بهتر انستکه نوار ها
را با نشاسته بخته یا و کتیرا الوده و بعضو ببندند زیرا که بعد از خشکیدن نشاسته مانند
تخته محکم نگهدارد عضو را بطریق صنعت و کتیرا بگیرند نشاسته را و او را قدری بوی
داده تا بلون شکر سرخ شود انگاه در اب حل نموده و نوار را با ان الوده و بعضو مکسور
العظم ببندند —
صفت نسخه دیگر بگیرند نشاسته … اثر تراب خالص … جوهر شوره سی و دو قطره مخلوط
و در هوا خشک نمایند و در کوزه ریخته در تنور بنهند تا لونش متغیر گردد و در حین
ضرورت قدری از او را در اب حل نموده و بروی انها نوار ها کشیده و بعضو بپیچند
و اما کسر وسط عضد را قاعده چنانست که از حرکت و تمدد عضلات وانحراف
این موضع قطعه عظم مکسور مرکوب گردد دیگر را و تشخیص او سهل است بدین نحو

قسم که چون لمس نماید تقعیری در موضع مکسور بیابند یا سماع صوت کره پیتاسیون
اما در صورتیکه همین عظم از قریب بمفصل مرفق مکسور گردیده باشد چون بخلع
مفصل مذکوره میتواند مشتبه شد لهذا تشخیص صعب است و از علامات او
این است که بواسطه تمدد عضله ذو ثلاثه راس مرفق مرتفع و بر اید و در خلف
او تقعیری حاصل شود و چون متحرک نماید صوت کره پیتاسیون مسموع شود و
جبر این عظم سهل تر و زود تر بسبب التیام پذیرد الا انکه مستعد انستکه بمعنی الجمله
قصوری در صلاح و تدابیر طبیعت مفصلی جدید بنا نماید و انجائیکه این عظم از قریب
بمفصل انکسار یافته باشد بسرعت میتواند خشک نمود مفصل را —
و اما طریق رد او این است که دو نایب عضد و کتف را بگیرند بیان انکه قبل ذکر کردیم
رد داد عضد را با نوار بپیچد و چهار تخته بروی او نهاده و با سر ریسمان ببندد و مرة
بعد مرة نوار پیچ نموده و بگردن بیاویزند و هر گاه اسفل عضد قریب بمرفق مکسور
گردیده باشد باید بنحوی ما ذکر جبر و بموضع خود ردش نموده انگاه از مقوی یا حلبی
دو نیم تا و ترتیب داده یکی از انها را ابطحی الشیء عضد و ساعد و دیگری را ابطح وحشی
انها نهاده و با نواری محکم بسته و بگردن بیاویزند تا التیام پذیرد و اردء عوارض
کسر مرفق انستکه یکی از زوائد این عضد بالمره مکسور و منفرق گردیده باشد یا بد
در این حالت از حرکت نمودن او و سماع صوت کره پیتاسیون تشخیص نمود او را

و قاعده چنانست که با این حالت ورم عظیم در مفصل هم رسد و اما حرکت او را منع
نباید بنا علی ذلک باید همیشه ساعد را خمیده نگاهدارند که اگر خشک شود بالمرة
از کار نیفتد —
و اما کسر ساعد را منقسم نموده اند بکسر زند اعلی و زند اسفل و بکسر زندین معا اما
کسر زند اعلی اکثر از قسمین اخیر واقع میشود از ضربه وارده بر او یا از افتادن بکف
دست و تشخیص او سهل است بجهة انکه حین دوران ساعد صوت کره پیتاسیون مسموع
شود و از لمس موضع مکسور معلوم گردد و اگر قطعه از عظم مکسور مرکوب گردد دیگر را
دست در حالة انحناء بقدام بماند و در موضع مکسور تقعیری بوجود اید و چون
با این حالت جبر نمایند بعد از التیام دست از هیئت طبیعی خود بیرون رود و حرکت
مخصوصه بدین عظم که حرکت دوری باشد ممنوع گردد و اما زند اسفل اغلب از ضربه
بی واسطه وارده بر او منکسر شود و از لمس و سماع صوت کره پیتاسیون هنگام
تحریک او تشخیص میتوان نمود و از اتفاقات کسر ساعد انست که قطعه از عظم
مکسور بفضا و فرج ما بین زندین قرار گیرد —
و اما کسر زندین معا اغلب از ضربه بیواسطه وارده بر انها و از افتادن هم رسد و
از حس لمس و حرکت غیر طبیعی و سماع صوت کره پیتاسیون باید استنباط نمود این علت را
و قاعده چنانست که ساعد از تدابیر لایقه بنیکوئی و سرعت التیام یابد بجهة جبر او باید

تایی از ما فوق موضع مکسور و تایی دیگر از ما دون او گرفته و بخلاف یکدیگر کشیده
و عامل از لمس و دلالت رد نماید قطعات منکسره را بموضع خود و از خوف انکه مبادا
زندین با یکدیگر ملتصق شوند لازم است که بعد از جبر دو انثر طویل بر داشته و ته
نموده یکی را بقدام و دیگری را بخلف در ما بین زندین گذارده انگاه دو تخته طویل
را بلند بپیچه یکی را بکف و دیگری را بخلف او نهند بطوریکه تا مرفق رسد و ما بعد ها
سر ریسمان بما فوق و ما دون و وسط تخته ببندد و ساعد را در تایی که از مقوی ترتیب
نموده اند گذاشته و بواسطه دستمالی بگردن بیاویزند و در صورتیکه زندین منکسر شده با
نیز همین طریق باید عمل نمود سوای انکه چون قاعده این است که در کسر زند اعلی ید منحرف
با سفل و در کسر زند اسفل ید منحرف با علی شود علی ذلک باید بعد از انکسار بعکس
چه انحراف ساعد را نگاه دارند یعنی در کسر زند اعلی ید را دفع دهند و در کسر زند اعلی
ید را رفع دهند و در کسر زند اسفل تا زل سازند و منظور دارند در این مقام از عظام رسغ
بپایین است و اما کسر زائده مرفق اغلب از ضربه یا حرکت عنیفه عضلات واقعه در این
موضع حاصل میشود و از علامات او این است که مرفق مرتفع شده و ما بین زائده منکسر
و در مرفق تقعیری بوجود امده و حرکت مبعده ساعد ناقص یا فانی گردیده و در مفصل
ورمی شدید عارض شود و از انصداع عروق و دم بتحت جلد نزف نماید و این حالت الکمز
یعنی بشره که خون مرده باشد نامند و باید دانست که این قطعه مکسوره از عظم هرگز

ازمادهٔ عظیمی التیام نیابد بلکه طبیعت رطوبتی لیفی بموضع علت منصب نمود
و بر باط مبدلش نموده و بدین واسطه زائدهٔ منکسره ملتئم شود و اگر زیاد مذکور
طویل نباشد حرکت ساعد قریب باشد با حرکت حالت طبیعی بخلاف از طول او حرکت ممنوع
و متعسر خواهد بود و چون چنان مینماید که بهتر است راسف نگاه داشتن دست تا
آنکه منتهای دو عظم بیکدیگر متصل گردیده و التیام پذیرد اما از آنجائیکه همیشه خوف
آنستکه دست خشک شود لهذا تکلیف معالج آنستکه ید را خمیده نگاه دارند تا در
صورت خشکیدن مفصل بالمره از عمل خود باز نمانده باشد بناء علی ذلک بدین طریق رفتار نموده
باید بکار داشت که بگیرند نواری و بر ساعد بپیچند و بخلف مرفق لنگر منحنی نهاده
و نوار را بشکل فرنگی ببندند و از مرفق گذرانیده و بعضد بپیچید تا قوت عضلات ناقص
شود آنگاه ید را خمیده و با دستمالی بگردن بیاویزند —
و اما کسر عظام رسغ از وارد شدن ضربی قوی بواسطه بر آنها وارد و از این ثابت است
که با این کسر عضلات واقعه در این موضع منضغط گردند بحدیکه در بعضی اوقات
بهم رسانند و هم چنین مشط منکسر گردند از ضربی عظیم بلا واسطه —
اما بجهت علاج لازمست که اولا عظم مکسور را جبر نموده و بجانب انسی کف تخته نهاده
و با نواری محکم بر پیچید و نیز اگر یکی از سلامیات اصابع مکسور گردیده باشد بعد از جبر تخته
کوچک بطول اصبع گذارده و با آن آلوده بشمع داخلون اصبع را بتمامه بر بپیچید —

فصل رابع از باب ثالث

در کسر رجلین و طریق جبر آنها — اما کسر فخذ و این عظم یا از قرب ورک یا از عنق شکند
و یا از سایر مواضع و اما عنق فخذ اغلب عرضا مکسور شود و گاه طولا و گاه وراب و در بعضی
قطعهٔ اسفل این موضع از عظم مرکوب گردد قطعهٔ فوقی او را و سبب این علت عظیمی است
که بر تروکانتر وارد آمده باشد و هم از سقطه و جهیدن بپا باشد که عنق فخذ منکسر شود و
این کسر در جوانان و سن شیخوخت بیشتر واقع شود که در ذکور و سن شباب بجهت عرض
و وسعت حوزهٔ عنق فخذ عریض و مستعد کسر است و در سن شیخوخت از غلبهٔ اجزای ارضیه
عظام ترد و شکسته اند بحدیکه بفی الجمله سببی منکسر گردند و از علامات این علت است
عروض وجعی صعب در حفرهٔ ورک بعد از ورود ضربی با عسرت حرکت و کوتاهی پا و قرب
تروکانتر بزائدهٔ فوقی خاصره و اگر پای علیل را بجهت طولانی بکشند شباهت بپای صحیح
بهم رساند و قدم بجانب وحشی میل نماید و از حرکت صوت گره پیتاسیون مسموع شود
و چون این علت مشتبه شود بگرفتگی اعضا باید باعانت بعضی علامات تمیز دهند شان
از یکدیگر از آنجمله در گرفتگی پا بحالت خود بر قرار و کوتاه نمیشود و صوت گره پیتاسیون
در حین حرکت مسموع نشود بخلاف آنکه در کسر و همچنین تمیز ما بین کسر عنق فخذ و خلع
مفصل او را بعلاماتیکه عنقریب ذکر میشود تشخیص باید نمود اگرچه در خلع مفصل
و استقرار رأس فخذ بخلف خاصره پای علیل قصیر میگردد لیکن در اینجا قدم

بجانب انسی مایل است و در کسر بجانب وحشی و هم در کسر جبر بحالت طبیعی گذاردن سهل و در
خلع مفصل رد او صعب است و قوت زیاد لازم دارد تا رأس فخذ بموضع خود قرار
گیرد و از آنجائیکه کسر این موضع فخذ از مادهٔ عظمی التیام نیابد ابدا بلکه همیشه بواسطهٔ
رباطی غضروفی التیام پذیرد بناء علی ذلک قوت پای علیل ناقص و از مشی بلنگد
و اما علاج بیاید دانستکه جبر او سهل است لیکن نگاهداشتن او بموضع خود زیاد صعوبت
دارد و طریق جبر او این است که نایبی با دست محکم حوزه را گرفته و بفشارد و نایب دیگر
پا را بجانب قدم کشیده و رد او ان طرف دلت زائده موسوم بتروکانتر قطعهٔ مکسوره را رد
نماید بموضع خود آنگاه لازم است فهمی نمود که فخذ و پای سالم تکیه باشد علیل را و لهذا
باید چند لته بر داشته و بر دکستی بن آلوده و موضع مکسور و حوزه را با آنها محکم بپیچیده
و ما بعد ها تخته طویلی بجانب وحشی پای سالم نهاده بنوعیکه ابتدای او از تهیگاه باشد
و چون بقدم رسید منحنی نموده او را و کف قدم را بدو تکیه داده و از مافوق تخته کمر
بندی ببندد آنوقت پای علیل و سالم را از ابتدا با هم نوار پیچ نمایند که تکیه باشد و اگرچه
استادان این فن در این کسر اقسام مختلفه از وقائد بکار داشته اند لیکن قسم مذکور که حکیم
موسوم بر دبیت زن اختراع نموده استاکمل سایر اقسام است —
و اما کسر فخذ از تحت زائده تروکانتر اغلب وسط فخذ را واقع میشود و سبب او ضربی عظیم
یا جهیدن است بپا و از علامات اوست عروض وجعی شدید در موضع مکسور و حرکت غیر

طبیعی و قفای حرکت طبیعی فخذ و کوتاهی پا و سماع صوت گره پیتاسیون و اغلب بواسطهٔ
تشنج عضلات قطعهٔ از عظم مکسور مرکوب گردد دیگری را و کسر این عظم از اعلال عظیمه
میباشد که با وجود مراعات جمیع تدابیر لا بقدر پای علیل قدری قصیر ماند —
و اما علاج او این است که بعد از جبر و رد قطعهٔ مکسوره بردارند دستمالی صاحب
۸ ارنبانه و با او فخذ را محکم ببندد و بچهار جانب او تخته نهاده و با سه ریسمان ببندند
و از خوف آنکه مبادا از حرکت ساق قطعهٔ مکسوره از مقر خود خارج شود باید آنکه
فخذ ساق را در رکابی تکیه داده و با نوار محکم او را بپیچید و در صورتیکه موضعی از عظم
فخذ ورابا منکسر شده باشد باید آنکه تمدد قوی و دائمی باشد تا آنکه در هیئت
او خللی راه نیابد و بجهت این مطلب جراحان ترتیب نموده اند تاوی که در سه موضع منحنی است
یکی بجهت استقرار فخذ ثانی بجهت ساق ثالث بجهت کف قدم بعد از آن پا را در او نهاده
و لته بر او اندر نموده و بتحت رکبه استوار ساخته آنگاه طنابی بروی او ببندد و قریب بپا
یک چوب بلندی یک ذرع که در سر او غرغره نصب نموده باشند آنگاه بر مکان او ببندند
طناب را از غرغره گذرانیده و بسر طناب شیء ثقیل الوزنی بیاویزند تا بواسطهٔ ثقل و کثرت
او تمدد قوی و دائم باشد و مانع آید خروج قطعهٔ مکسوره را از موضع خود هرگاه
فخذ از قرب بمفصل رکبه مکسور شده باشد چون بعد از التیام قدری خشک خواهد
گردید باید آنکه اغلب اوقات در حین التیام ساق را گرفته و حرکت دهند و از کافو د و غیر

علت را دلالت فرمایند —

واما کسر رضفه اغلب عرضاً و نادر طولاً واقع شود و سبب او حرکت عنیفه عضلات و تمدد
اوتار انهاست و تشخیص او سهل و علامات او این است که بعد از ورود ضربه وجعی شدید در
و دلت عارض شود و از حرکت او صوت کرپیتاسیون مسموع شود و یا خواستن و طویل نمودن
ساق ممنوع است و چون موضع علت را لمس نمایند فاصلهٔ بقدر پنج انگشت مضموم در
مابین دو قطعهٔ مکسورهٔ از رضفه یابند و این کسر از مادهٔ عظمی التیام نخواهد یافت ابدا
بلکه بواسطهٔ غضروف و لیفی طبیعت التیام دهد و چون فضای مابین دو قطعه
مکسورهٔ از عظم صغیر است علیل بعد از التیام در حرکت و مشی ممنوع نخواهد بود
اما بعکس چون فاصلهٔ میان منتهای عظم مکسور بزرگ میماند مشی و حرکت بخصوص
حرکت انبساطی ممنوع خواهد شد اما علاج عمل و سعی جراح این است که منتهای عظم
مکسور نزدیک و محاذی یکدیگر باشند که فاصله ربا طی صغیر باشد از این جراح
پا را منبسط مینماید بعد جراح دو عظم مکسور را با اصابع گرفته تثبیت نماید و یکدیگر
نزدیک سازد پس از آن یک حلقهٔ از نی بدور رضفه نصب نموده و پس از آن
با نوار بطور هشت فرنگی بدور رکبه بپیچید که حلقه از جای خود حرکت ننماید و معلوم است
چون بیم ورم مفصل رکبه است و از علل خطیره است باید دو تیر رافعهٔ ورم از قبیل فصد و زدن زلو
و کماد یا شوره و طلای آب سرد و شوالی یا طلای شکوسر با اهمال ننمایند —

فصل

فصل خامس از باب ثالث در کسر عظم ساق اما عظم ساق یا قصبتین هر دو
منکسر شوند یا یکی دون دیگری و مشتمل بر سه مبحث است مبحث اول در کسر قصبتین
معاً مبحث دویم در کسر قصبهٔ کبری مبحث سیم در کسر قصبهٔ صغری اما سبب کسر هر سه
قسم یا ضربه بواسطه و یا افتادن بکف پا است اما مبحث اول در کسر قصبتین و او یا
بطور سطحی و یا بطور وراب و یا در وسط عظمین و یا در منتهای بالا و یا در منتهای پائین
انکسار یابد و تشخیص از علامات عمومی سهل است و منتهای عظم مکسور و در سطحی منحرف
میشوند و بند دست در طولانی که بعد پای معلول اقصر از پای سالم میشود و در کسر وراب
بسیار میشود که منتهای تیزی عظم مکسور بجلد فرو رفته و بیرون بیاید و علاج او مختلف است
که کسر سطحی یا وراب یا در نزدیکی رکبه یا عظم بنتهائی منکسر شود یا آنکه اجزای لینهٔ اطراف
نیز منصدع شوند اما در کسر سطحی عظم رد او سهل است که نایب پا را از پا بالای زانو بکشد
و نایب دیگر عقب و پشت پا را گرفته بکشد در حین کشیدن دو نایب رد داد عظم مکسور
را رد نموده نوار پیچ نماید آنگاه بگیرند سه تخته بیا چه لفافه نموده و بعد یکی را بخلف و دیگری
را بسمت انسی و دیگری را بجانب وحشی گذارند و محافظت نمایند که تخته‌ها روی قوزک
و پاشنه فشار ندهند چون در این آلات زود غانغرایا عارض شود آنگاه با سه قیطان این تخته‌ها
را محکم ببندند ولی اول قیطان وسطی را ببندند آنگاه سعی و کوشش جراح این باشد که
پا و ران حرکت ننماید بواسطهٔ آنکه مبادا بشارت که آنها موضع مکسور نیز حرکت نماید و او

باید دو تختهٔ طویل بگیرد که در انتها یک تختهٔ حلبی اتصال دارند که در اصطلاح رکاب
نامند و این رکاب را بپا و ساق و ران ببندند آنگاه زیر پا را با بالشی پر از پشم مملی سازند
که پا مرتفع باشد و نشان رفاد کامل این است که پا را حرکت دهند و علیل منزجر نگردد و در
کسر مورب همین رفاد باید استعمال نمود مگر آنکه میل دو عظم مکسور این است که بر روی
یکدیگر مرکوب شوند از این باب اضافه لازم است که تمدید دائمی بواسطهٔ غرغره و چون
مثل آنکه در پیش بجهت کسر ورابی فخذ مذکور شد استعمال نمایند و جای نصب طناب
از مفصل قدم است و چون پا از نزدیک رکبه منکسر شود رد منتهائی آسان است و وقتیکه
رکبه مبتلا دارند او را در مدت زمان التیام منحنی نگاه دارند اما کسر ساق خیلی با جراحت
جلد و فرو رفتن عظم ساق همراه باشد در این وقت جراح باید ملاحظهٔ زخم نماید که عظم
فرو رفته را رد نماید حتی الامکان چون زیاده تیز باشد بهتر آنستکه اول او را اره نموده بعد از آن
رفاد نماید و بسیار دیده شده که بعد از انکسار این عظم خورده و تراشهٔ عظیمی غانغرایا گرفته که
او را در سابق نکوذیس گفتیم و التیام عظم در این وقت بسیار طول میکشد و مدت شش ماه یا یک
سال ناخوش خوابیده و بفاصلهٔ مدتی عظیم ریزهٔ از جراحت خارج میشود و چون این زخم
التیام نبیند و ریم مبتلا در شغل خود محترفی ننماید از این باب تکلیف جراحت که
ریم را هر روز دو دفعه بشوید و محافظت کند که انبار نکند و چون با وجود سعی خودش نیز
بواسطهٔ اهمال ریم نزول نماید از موضع محاذی مجرائی باز نموده تا ریم باسانی دفع

شود

شود و در مدرسهای فرنگستان بجهت متحرک داشتن پای منکسر و زخمدار تختی ترتیب
داده مانند گهواره که از دو طرف دو تخته میباشد و بواسطهٔ نوار مابین دو تخته یکدیگر
متصل و پای علیل را با او متحرک دارند و چون بخواهند آن موضع را بشویند بعد نوار را بجای
خود گذارده محکم نمایند و چون از کثرت ماده بیم هلاک مریض باشد جز قطع کردن علاج
دیگر نیست — مبحث دویم در کسر قصبهٔ کبری معلوم است که چون قصبهٔ صغری
سالم مانده است منتهای دو عظم مکسور از یکدیگر منحرف نمیشوند و تشخیص آسان است
و اکثر از سطح انسی ساق موضع مکسور فهمیده میشود و علاج او بقسمی است که هر دو
عظم مکسور باشند چنانچه در سابق ذکر آن شده مبحث سیم در قصبهٔ صغری و کسر این
عظم یا بواسطهٔ ضربه بیواسطه و یا بجهت التوا یا عارض شود و از علامات مخصوص آنست
که قدم علیل همواره بجانب وحشی و پای علیل مساوی با پای سالم است و قاعده چنانست
که دو منتهای عظم مکسور بجانب قصبهٔ کبری فرو میروند و در صورتیکه محکم رفاد ننمایند
علیل بعد از التیام لنگ خواهد ماند اما علاج سعی جراح آنستکه قدم مایل بوحشی را بر
انسی مایل سازد و بواسطهٔ این دستور العمل دو منتهای عظم مکسور که بجانب قصبهٔ کبری
فرو رفته اند بموضع خود قرار خواهند گرفت از این جهت جراح نورت فرانسه دوپیترن
نام این رفاد را اختراع نموده که یک تختهٔ محکمی بگیرند و در منتهای بالای او بالشی ضخیم نصب
کرده بعد تخته و بالش را بپا از جانب داخلی پا ببندند و چون این تخته از جانب انسی قدم

باب اول در تفرق اتصال مزمن که مشتمل است بر ... فصل

تجاوز مینماید بنابراین قدم را که نکون سپر و دست بواسطه نوار بجانب تخت کشند همچنین
قسم نگاه دارند تا التیام یابد —

مقاله ثالث

در تفرق اتصال مزمن و تفرح و ناسور و خلع مفاصل و فتق و خروج و فحج وانوریسم و دوا

فصل اول از باب اول از مقاله ثالث

در بیان مفاصل غیر طبیعی که منتهای عظم مکسور بواسطه جرم بیکدیگر متصل میشوند
طبیعت سطح ناهموار را هموار نموده غضروف تولید کرده که بپوشاند که شیء مفاصل
مانند بظهور رسد که او را مفصل غیر طبیعی نامند و بدیهی است که بواسطه او حرکت عسرت
بهم رساند چونکه تکیه باین عضو بیشتر ممکن نیست و سبب او و دو کردن عضو مکسور است
واستعمال رفاد نامناسب و حرکت متصل دادن عضو و ناخوشی مزاج و کهولة و هم دیده میشود
که بعد از التیام کامل بواسطه نوبه و سیلان دم و حرکات عنیفه و اسکاربوت لوعظم
تازه جاذب میشود و مفصل غیر طبیعی بوجود اید و البته هنگام التیام عظم مکسور
معین نیست چون گاه گاهی ماهها میکشد اما این یقین است چون بعد از انقضای
ششماه حرکت در موضع مکسور ممکن است شک نیست که مفصل غیر طبیعی عارض شده است
اما علاج اشاره بحکیم است که این غضروف جدید را زایل نماید و در موضع مکسور ورمی
پدید آرد که باعث تولید و ماده عظم جدید شود و از این باب لازم است سائیدن عظم
مکسور و خوش کشیدن اما اولین تدابیر اینست که دو سر عظم مکسور را بیکدیگر محکم

جاید

نمایند و بعد از آن رفاد با نوار و نشاسته نمایند اما در بعضی که اکثر این عمل کافی نیست
و حکیم لابد میشود که وسط مفصل جدید یک خوش بکشد که بواسطه او ورم حاصل شود
بطوریکه که حکیم باشی کلوک بیک شخص ملائی طهرانی این عمل را نمود و رفع مرضش کردید
طریق عمل این است که دو نایب یکی از جانب اعلی و دیگری از جانب اسفل و حکیم موضع مفصل
جدید را خوب معین نماید انگاه بگیرد سوزن ضخیم مخصوص فتیله که در سوراخ او رشته کتان باشد
و از طرفی فرو برده از جانب دیگر خارج سازد و معلوم است که حکیم باید کمال اطلاع را از علم
تشریح داشته باشد که مبادا اشریان رسد و چون خاطر جمع نیست بهتر اینست که از دو طرف
محاذی از بالا و پائین مکشوف سازد تا از انصلاع ایمن کردد چنانکه حکیم باشی مذکور بعمل اورد
و بعد از اتمام عمل رفاد با نمدی دائمی بطوریکه در سابق مذکور شد معمول دارند بعد از دو یا سه
هفته فتیله را بیرون کشند و مجددا عضو را رفاد نمایند البته تا بوقت بواسطه ماده عظمی
ملتئم خواهد شد —

فصل دویم

در لب شکری و او تفرق اتصالی است که اکثر خلقی بود که سر چی لب
از موضع خود تجاوز نموده رو بجانب بالا رود و موضع او همیشه در لب بالا بود بطوریکه
گاهی تمام لب از یکدیگر متفرق شوند و گاهی جزئی و گاهی میشود که شق تا بخلق رود و او را خلقت
کرکی نامند و بسیار میشود که لب بالا دو شکاف بهم رساند از دو طرف که ما بین این دو شکاف
آنچه ماند جزیره جلدی نامند و اکثر میشود که از فاصله ما بین یک یا دو دندان ثنایا بود را

سپر وپند — و سبب این مرض اکثر خلقی بود چون در جنین اجزای لب منفصل
هستند بطوریکه از دو جزو طرفی و یک جزو وسطی موجود میشوند و در صورتیکه یک جزو
از طرفین بجزو وسطی متصل نشوند متفرق میمانند و نیز دست از ضربی که التیام نیافته باشد
بوجود اید و ضرر این مرض از جهت زیبائی صورت و تکلم کمال بداهت دارد اما علاج بجز
از عمل ید اکثر نافع و مفید و بسیار اسان مینماید که عیب بکلی رفع شود و لب بمساوی
بی انشقاق بماند ولی بسیار مشکل است و کمال دقت مقتضی و در اطفال شیرخوار اگر
باید بعد از گذشتن یکسال تمام عمل نمود لیکن اگر از مکیدن شیر ممنوع باشد در ان زمان لابد
از عمل ید و طریق عمل این است که بعد از نگاه داشتن دو دست علیل دندان کج را بکشند
جراح ملاحظه نماید که موضع متفرق متمدد نباشد اما در صورتیکه ممتد باشد جلد را
از لثه الف نماید در صورت رفع تمدد جراح یک تخته زیر موضع متفرق گذارده با دست
چپ لب تخته را انگاه با دست راست مشرطی مستقیم تند نیشتر از بالای تفرق عموما
فرو برده بعد از آن محاذی پوست لب تا تخته پائین کشد باین طور رشته کار بریده
میشود و لازم است که جمیع سرحی غیر طبیعی را برداشته بکلی فنی لحم لب ببرد و همین نوع در
جانب محاذی او عمل نماید بعد از آن دو رشته او تخته را بواسطه مقراض متصل کرده
بردارد و خون همیشه بواسطه فشار دادن نایبان بلب بنحویکه لب را میان دو
انگشت گرفته مسدود شود انگاه جراح دو لب زخم را محاذی یکدیگر داشته و با سنجاق تخییر

نماید

نماید و این تخییر را که کثیر الاستعمال است از باب تسمیه کل باسم جزو اشهر تخییر
لب شکری یا تخییر سنجاقی یا کمندی نامند و طریق رفتار جراح این است که خط سرحدی
ما بین سرخی لب و پوست او با کمال دقت محاذی بدارد انگاه بگیرد جراح سنجاقی
و از این خط فرو برده و از خط محاذی خارج سازد و چون خاطر جمع شد که این دو خط بر
یکی محاذی شده اند انگاه ریسمانی بکند بر روی سنجاق انداخته و نایب سپرد انگاه حکم دهد
که بجانب اسفل کشند انگاه سنجاقی از جانب اعلی قریب بمنخرین و سنجاقی دیگر از وسط
فرو برده بعد از آن بگیرد ریسمان دولائی موم زده و از سنجاق بالائی ابتدا نموده و بطور
هشت فرنگی احاطه نماید بعد از آن بوسط و چون بپائین رسد ریسمان را که سپرده بنایب
بود برداشته بدور بپیچد و فاصله ما بین سنجاقها را دو رشته نازک از شمع بچسباند
و نوک سنجاقها را با کاز قطع نمایند در اطفال بعد از چهل و هشت ساعت و در بزرگان
بعد از سه ساعت سنجاقها را بیرون کشند که در این وقت التیام حاصل شده است و چون
لب دو انشقاق دارد جراح در عمل دو راه دارد بطوریکه جزیره جلدی بسیار دقیق باشد
بهتر اینست که او را بالمره بردارند چون از بودن او ثمری حاصل نیست و از جهت رفع تمدد
تدبیری از دو طرف لب بسطحی قطع نموده که دو طرف زخم بی اذیت بهم متصل شود اما بعکس
در وقتی که جزیره بزرگ باشد جمیعش را برداشتن مصلحت نیست انگاه دو عمل لب شکری
باید نمود و طرفین لب منشق را جزیره جلدی متصل نمایند و بعد از اتمام عمل طفل را به پهلو خوابانند

واغذیهٔ رقیقه بدو بخورانند و بجهت آنکه از گریه منعش نموده و آرام دارندش قدری شربت
کوکنار بدو دهند و هرگاه بعد از اتمام عمل التهابی شدید در موضع مجروح بهم رسیده
دال است بر آنکه ریسمانهای بخیه محکم کشیده شده در اینحال باید قدری سست تر
نمود —

فصل ثالث از باب اول

در شق خلت و او نیز از امراض خلقی و اغلب با شق شفه همراه و نتیجهٔ این علت است
عدم قدرت بر مس اشیاء یا متألم گردیدن از او و نقصان در تکلم اما علاج او این است
که موضع منشق را از آلتی موسوم بپلات مرتب از صمغ کوتیرچا ممتلی و مسدود ساختند
لکن هرگاه کبیر و عاقل باشد بهتر آنست که بواسطهٔ عمل ید دفع علت او نمود و طریق عمل
او این است که علیل را در مکانی روشن نشانیده و میان دندانهای طواحن از چوب پنبه
تکیه قرار گذارده و نایبی با آلهٔ عریضی زبان را بخواباند و عامل ابرهٔ طویل مجوف در دهان
فرو برده و کنار غلصمهٔ منشق را گرفته با مستقیم بکرشتر بشکافد تا بالا و همین قسم باید
طرف مقابل را آنگاه سر دو رشته را از پایین هم بریده و بیرون آورده و بخیه نماید و طریقهٔ
بخیهٔ او این است که بر دارند سوزنی و میان گیره نصب نموده و بدهان داخل و از یک جانب
موضع منشق فرو برده و بعد از خروج از جانب دیگر فرو برده و بیرون آورده دو ریسمان را
از خارج دهان گره نموده و باعانت دو اصبع ابهام پیش برده تا بموضع علت و همین نحو
بخیه نمایند بقدریکه کفایت نماید او را و بعد از اتمام عمل بخیها در روز بخیه را بر دارند

واز اغذیهٔ رقیقه میل فرمایند و از تکلم احتراز جویند —

فصل رابع از باب اول

در شق عجان و این علت واقع شود اغلب
زنان را هنگام وضع حمل بر بعضی اوقات قطعهٔ صغیری و در بعضی اوقات بالمره
عجان بمعاء مستقیم منشق گردد و در صورتیکه شق او صغیر باشد خود بنفسه التیام
پذیرد از خوابیدن بپهلو و متصل نمودن فخذین را بیکدیگر و لیکن چون بالمره عجان
از انضغاط راس جنین منشق شده باشد و از دم نفاس یا لا ابد التیام نخواهد پذیرفت
سیما اگر عضلهٔ شرج هم شقاقی یافته باشد جلد عجان فاسد گردد و مهبل خارج
و رحم از موضع خود نازل و براز بدون اراده دفع شود و آنجائیکه شق عجان قلیل
باشد عمل ید صعب است لیکن با وجود بر این باید عمل نمود بدین قسم که اولاً بواسطهٔ
ملینی امعا را از فضول خالی ساخته و علیله را بر روی کرسی مانند آنکه در عمل
حصاة مثانه میخوابانیده و نایبی سرینی را از هم گشوده و عامل کنار موضع منشق را با
ابره گرفته و با مشرطی دو رشته از جانب موضع علت بریده و خون را شسته و با سوزن بخیه
نمایند و بریکا و قدری کتان آلوده بروغن بادام نهاده و با الثّه آلوده بروغن بادام نهاده
و با الثّه پوشیده آنگاه نواری بر داشته از کمر ابتداء و از پایین در بر لنگ نایت بوتانی بدین قسم
آکنده آمیخته و ببندند و بعد از اتمام عمل علیله را بپهلو خوابانیده و پاها را جمع نموده و هر
چند روز باستعمال ملینی امعا را خالی سازند و هم باید دقت نمود که موضع مجروح

تا لاید و هشت یوم بعد از عمل بخیها را بر دارند و از اسفیداج رصاص الثّه آلوده و بموضع
علت نهند و بهمین نحو عمل باید نمود هنگامیکه از جماع شقی در عجان واقع شده باشد

باب ثانی از مقالهٔ ثانی

در ذکر قروح و اقسام و اسباب و معالجات آنها
و مشتمل است بر هفت فصل

فصل اول

در تعریف قروح و تقسیم و اسباب
و علاج آنها بطور کلی و اما قرحه عبارت از تفرق اتصالی است مزمن که استعداد بالتیام
ندارد و از او صدیدی خارج یا لاید و هر موضع که بر خورد منقرح سازد و بدین
تعریف متباین میباید از جروح و دمامیل و واضح است که هیچ قرحه بنفسه رفع نگردد
الا در صورتیکه بواسطهٔ تدابیر و معالجات لایقه بجراحات سالمه مبدل سازند او را
و اما سبب این علت یا اسبابی است خارجی مانند قروحیکه از ضربه و سقطه و حرکات
عنیفه و استعمال کشتمعات حاده اکاله در عضوی حادث شوند و یا اسبابی است
داخلی مانند قروحیکه بسبب داء افرنجی یا خنازیر و نقرس و حصبه و استسقاء باشد و در
بعضی اوقات از سوء مزاج و ضعف بدن و قوی باشد که در عضو قرحه بهم رسد علی
ای حال کان قروح یا مفردند یا مرکب مفرد آنست که جز قرحه ظاهر اسبی دیگر صاحب خود را
روی نداده باشد و مرکب او را نامند که از مرضی مزاجی یا بواسطهٔ مرضی مزاجی عارض شده
باشد و هم بنا بر شکل و کیفیت قروح را منقسم نموده اند بقرحهٔ ناسوری و غضروفی و قرحهٔ
دوالی و اسفنجی و قرحهٔ غانغرانایی و قرحه که با ورم بودن عظم همراه باشد و همچنین قرحهٔ

ثالث و بنا بر ترکیب با مرض دیگر قروح را منقسم نموده بقرحهٔ مستسقی که عضو متقرح
ضعیف و حوثاو قلیل و بقرحهٔ خنازیری و آتشکی و سرطانی و اما آنچه که از قرحات
در امزجه و ابدان بروز مینماید مختلف است مانند آنکه هرگاه قرحهٔ عظیم باشد از زردآب
صدید و از سیلان دائمی و مزاج فاسد و حمی دقی عارض خواهد شد و لیکن بعد از آنکه
طبیعت بدین ترشح عادی نمود اگر بمعالجات منع نمایند او را از انتقال ماده بموضع دیگر
مرضی دیگر موجود شود در صورتیکه علیل را ابداً بمرضی استعدادی باشد مانند آنکه در
از علاج قروح رجل و از نواصیر بمرض سل مبتلا خواهد شد و اما اندمال قروح مختلف است
باختلاف اسباب و عضو متقرح بیان آنکه قروح اسافل را علاج اصعب است از قروح اعالی
و همچنین موافق دوام و هیئت قرحه و مزاج علیل و سن او اندمال قروح اختلاف بهم رساند
مانند آنکه قروح مدور الشکل و مزمن را علاج اصعب است از قروح جدیدی که طولاً واقع
شده باشد و اما علاج بدانکه در معالجهٔ قروح علاوه بر ازالهٔ سبب مراعات چند چیز
لازم است من جمله آنکه لحم نابت از قرحه زیاد نه کم باشد ثانی آنکه عملی نمایند که قرحه
بجراحت سالمه مبدل گردد ثالث آنکه حین التیام اثر موضع او کامل و کافی باشد و باید
دانست که کل قروح بنا بر طبیعت و رفتار خود یا التهابی است و یا عصبانی و یا بلغمی اما
قرحهٔ التهابی هنگامی است که اطراف موضع متقرح زیاد منتفخ و حمرت داشته و با مترشح
عنه قلیل و مایع باشد در اینحالت بجهت علاج لازم است استعمال ادویهٔ دافعه و دم

واز سال علق و طلای از اسفیداج رصاص و هم باید عضو منفرج را آرام داشت و از
مشروبات شوره و طرطیر میل فرمایند و اما قرحهٔ عصبانی آنست که عضو منفرج ذکی
الحس باشد بحدیکه از لمس جزئی الم شدید صاحب خود را عارض شود و در این
صورت از داخل و خارج ادویهٔ مخدره بکار داشت مانند شوکران و پوست کوکنار و
افیون و امثال آنها صاحبان این قسم قروح را نافع است و قروح بلغمی او را آنست که
اطرافش بارد و لون او باخته و حس او قلیل باشد در این قسم باید مقویات استعمال نمود
تا قوای بدن و عضو را انجبار نماید و از جهت دفع این قروح حموضات معدنی
و جوهر فولاد میل نمایند و بموضع منفرج تقطیر زراریح و سنگ جهنم و کات کبوبجاله
و اما قرحهٔ غانغرانائی شناخته میشود از لون او که خاکستری یا سیاه است و از او صدید
متعفن بیاید و بسرعت لحم فاسد و ضایع شود و سبب تبدیل قرحه بغانغرانا کثیف
داشتن قرحه و معالجات نالایق و استعمال ادهان حاره و هواهای متعفن و اکل اغذیه
ردیه و امتلاء معده و دراشت مزاج و امثال آنها است و علاج این قسم از قروح بعد از
ازالهٔ سبب استعمال ادویهٔ است که بواسطهٔ آنها غانغرانا محدود شود و جدا از سر
گردد لهذا باید مطبوخ پوست کنکنه و ادویهٔ تولادیه و کافور و مومیائی و نفط و
حموضات معدنیه میل فرموده و بموضع علت مطبوخ پوست انار و آب آهک
و پوست سبز گردو و اسقوردیون و گردنغال و روغن سفر و مرهم کی و کافور و

بورهٔ ارمنی و خلو او ردو شو بکار داشت و بعلاوه قطعات فاسده از عضو را بدون
تأمل بردارند و هر گاه در این قرحه دیدان متولد شوند باید قرحه را اشتشو کرده و روغن
سفر و تقطیر صبر زرد و آب زرداشکنه و گلاب بقرحه بمالند که تمامی دیدان هلاک شوند با
سایر معالجاتیکه در مقالهٔ اولی در علاج غانغرانا ذکر نموده ایم و اما قرحهٔ غضروفی
آنست که کنارهای قرحه ضخیم و مانند غضروف صلب و سخت باشد اما قرحهٔ مسترخی
اغلب شیوخ را عارض شود که قوت حیاتی آنها قلیل است و این قسم از قروح زیاد از التیام عاصی
میباشد و بجهت علاج لازم است که اولاً صلابت اطراف او را اذابه نمایند باستعمال اضمدهٔ
عطره و مرهم مرتب از اشق و سرکه و مالیدن سنگ جهنم و سایر ادویهٔ حاده و چون از همهٔ
اینها نفع حاصل نگردید باید آنکه با مشرطی صلابت اطراف قرحه را بریده بردارند و اما قرحهٔ
اسفنجی او را آنست که لحم نابت از موضع منفرج زیاد مسترخی و بحس باشد و در این حالت
باید لحم مذکور دفع باید ساخت بمالیدن سنگ جهنم و کات کبود و زاج و امثال آنها و
در بعضی لازم میشود که قرحه را با آهن تافته کی نمود چون بعد از این عمل قرحه بسرعت دمغ شود
و هم باید از پارچهٔ خشک و خشکی عضو منفرج را دفاع نمود و اما قرحهٔ دوالی اغلب در
اسافل اعضا واقع شود و با او همراه است دوالی ساق دور و استحکام اوردهٔ ظاهرهٔ
او وسطح موضع منفرج کبود و لون جلد اطراف خاکستری و این قسم از قرحه را امزجهٔ
دموی و صاحبان سدهٔ کبد و سپرز و بواسیر و حبس حیض مستعدند و اما علاج

باید اوردهٔ عضو منفرج را قوت داد بنوار پیچ نمودن و قرحه را با تفتیک پوشیده و از
خوف آنکه مبادا از علاج او علتی در یکی از اعضای رئیسه بهم رسد باید موضعی از مواضع
بدن را کی نموده و مدتی مادّه از او بکشند

فصل ثانی

در قروحیکه بپا عارض شده باشد و سبب عروض این قسم قرحه در پا نیست سوای بعد مسافت از
قلب و اغلب اشخاصی را بهم رسد که ایستاده یا بپا کار میکنند و سبب او ضربهٔ خارجه و یا بنفسه
از مادهٔ داخلی عارض شود بدین طریق که در یکی از مواضع رجل بثرهٔ احمری ظاهر شده و
ترکیده و منفرج شود و اغلب با این قرحه دوالی یا بهیجی در پا بهم رسد اگرچه قاعده آنست که
این قروح بطور مزمنیت بدون وجع و التهاب باشند لیکن میشود که بواسطهٔ سببی
حدت والتهاب بهم رسانند و انفع جمیع معالجات آنست که در صورت التهاب و طلای
اسفیداج رصاص بکار داشته و عضو را آرام دارند و بعد از تسکین التهاب پا و نقا
تزیل باید روزی دو نوبت پا را با آب سرد شستشو و قرحه را با پنبه پوشیده و با نواری
پشمین پوشند و بپیچند و بدین تدبیر التیام در مدتی قرحه دفع شود اما چون مستعد
نکس باشد باید بعد از دفع علت تا چندی از نوار پیچیدن غفلت نورزند و از آنجائیکه
اغلب با این قرحه سدهٔ کبدی یا سپرز میباشد باید منضجات بکار داشت و باید دانست
که این قرحه در فصل خریف و شتا مایل بعودت و هر گاه قطعهٔ عظمی منفرج گردید
بحدیکه جلد ساق از غدد شفاف بهم رسانیده باشد التیام محال است بلکه بدین واسطه

در بعضی قطع عضو از ما فوق موضع منفرج وجوب بهم رساند

فصل ثالث

از باب ثانی در قرحهٔ خنازیری و چون این قرحه لهیست که عارض شود از مادّهٔ خنازیر و با
او همراه باشد نفخ غدهٔ عروق و واضع لهذا لازم است که مرض خنازیر با اسباب و علامات
و علاج آنها ذکر شود

اما خنازیر علتی است مزاجی که اغلب در سن طفولیت از رداءت مزاج و سوء تدبیر در غذا
و شراب و تمکن در امکنهٔ تاریک و رطوبی عارض شود و بدو هیئت بروز نماید یکی
خنازیریست که دموی مزاجان را بهم رسد اما اطفال مستعده بدین قسم خنازیر را رفتار و نمو
بدنی و نفسانی آنها سریع و جلد آنها سفید و بدن لطیف با حمرهٔ رخساره و جلاء
مقله و موی آنها سفید و خرمائی باشد با ذکاوت حساس دیگر خنازیریست که بلغمی مزاجان را
عارض شود و این اطفال را اعضاء مسترخی و منتفخ با عظم شفه و نمو بدنی و نفسانی
آنها بطیء باشد با بزرگی شکم و اغلب مبتلا شوند بورم چشم و بثورات جلد و آن تابع این
مرض آنست که غشاء مخاطی جمیع اعضا را ترشح بیش گردد و غدد بدن منتفخ و متقرح
شوند با هزال بدن و بالاخره بمرض سل تا فج عظام مبتلا گردیده و بهلاکت رسند
و اما قرحهٔ خنازیری وجع خفیف و کنار صلب و منقب یعنی جلد اطراف از لحم منفصل
باشند و کنارهای او را احمر نیست بنفسجی و سطحشان با غشائی کاذب پوشیده و
ریم مدفوع از او رقیق و بقوام دوغ است — اما علاج و دفع این قرحه منوط

بر سلامتی مزاج واصلاح او در بعضی اطفال باشد که در حین بلوغ مرض خنازیر بالذات
رفع شود و هم باشد که ماده خنازیر بر سپر منتقل گردیده و موجب مرض سل گردد و چون
سبب این قرحه مرض خنازیر است لهذا باید اول مرض مذکور دفع نمود تا قرحه عرض
اوست بالذات التیام یابد و بر صاحبان این علت واجب است مراعات سته ضروریه
من جمله باید از غذای لطیف و سریع الانهضام میل فرمود و با هوای معتدل و
بلاد نقل نموده و روزی یکنوبت بدن را شستشو نمایند و از جمله ادویه نافعه در این مرض
مقویات است و مطبوخ پوست کنکنه و بلوط بریان و املاح حدید و غیره و هم
بعضی ادویه مخصوصه حکما بدین علت یافته اند مانند ایثیون ... و کوکرد انتیمون
و دوای موسوم بموریات دو بریت و شوکران و نطرون ... و اسفند برشته و
ید و روغن ماهی موسوم بایل دو مرو که از استعمال آنها صاحبان این علت را
نفعی کلی حاصل شود و هم بجهت اعانت طبیعت بر تحلیل این ماده لازم است که
بعضی اوقات مسهلی مرتب از کلمل و جلب و ریوند چینی میل فرمایند و استعمال
حمام ممزوج با مطبوخ حشایش عطره و شراب و آب کوکرد و نمک طعام نیز مفید است
و باید آنکه بعد از استحمام بدن را دلکی قوی نمود و اما بجهت تحلیل قرحه و شفق ... جمله
بعضی از ادویه موضعی باید بکار داشت مانند مرهم آب دلات و شمع مرکب از شمع
زیبق و شمع شوکران و اشق و کافور و افیون و زرده کاو و انفع جمیع آنها مرهم ...

ید است و هم ما الیدن سنگ جهنم بسطح قرحه خنازیر بسیار نیکو است —
صفت دوای نافع بگیرند ید و ردو پتاسیم یک ثلث نخود در چهار مثقال گلاب حل نموده
و در یکروز یک دو نوبت در اشخاص قریب بسن ۱۲ الی هیجده سالگی بنوشانند —
صفت دهنی که زیاد نموده است بگیرند ید و ردو پتاسیم ۸ نخود ید خالص یکنخود کرم ۴
مثقال بطریق معمول دهنی ترتیب داده روزی یکنخود صبح و یکی شام بموضع متقرح یا غدد
منتفخ بمالند —
و اما دهن ماهی موسوم بایل دو مرو که انفع و اقوی است از سایر ادویه باید از ابتدا
از دو درم تا سه قاشق سوپ خوری یک نوبت بنوشند و اگر چه در ابتدا از شرب او زیاد تنفر
و تهوع دست میدهد و لکن بعد از چند روز که طبیعت عادت نمود رفع این حالت خواهد
گردید و هرگاه قرحه خنازیر در شفه و انف و وجنه عارض شده باشد استعمال ادویه
مذکوره نافع لیکن از خوف آنکه مبادا قبل از بروز اثر دوام قرحه اعضای مذکوره را
فاسد سازد باید اول قرحه آنها را اسنگ جهنم آلوده تا قبل از ظهور اثر ادویه فسادی
از او موجود نگردد و مرض خنازیر را با معالجات چون بتفصیل در کتاب امراض باطنی و کهاله
ذکر نموده ایم اینجا باختصار کوشیدیم و باید دانست که از بعضی بثورات جلدیه مانند
جلدی و جوب وز و در لش و غیرها در بدن قروحی عارض شوند مختلف که تفصیل هر
یک را در کتاب جدا گانه در باب امراض جلدیه ذکر خواهیم نمود انشاء الله لکن در اینجا

اجمالاً بیان مینمایم که این قروح بسهولت علاج پذیرند از پاک نگاه داشتن و استعمال
ادویه مرهم از قبیل بونه شیرازی و نعناع و گل بومادران و مشک تر اشبع و امثال آنها
و هم آلودن سنگ جهنم بسطح موضع متقرح مزیل آنها است —
صفت دهن نافع در جمیع اقسام قروح بگیرند زیبق احمر یکنخود کرم گاو دو مثقال مخلوط
کرده و بپیه بدو آلوده بموضع متقرح بهند —

فصل رابع از باب ثانی

در قروح خبیثه که بسبب داء افرنجیه بوده باشد
و چون این قروح عرض واند از مرض مذکور ند و بعد از علاج او بالذات قرحها التیام
پذیرد بناء علی ذلک ذکر مینمایم مرض مذکور را با درجات و علامات و معالجات لهذا
اجمالاً اما آباء فرنگ که هم آنرا نامند عبارت از مرضی است مزاجی و مسری که از
مجاورت و ملامست با اشخاصیکه بدین مرض مبتلا میباشند عارض میشود بلکه نسیم
که بعد از ورود ماده مذکوره در عضو قرحه عارض شود و ماده او بتوسط عروق
جذابه بتمام بدن رسیده و مزاج فاسد گردیده موجب بروز حدوث این علت خواهد
گردید و قریب بپانصد سال است که حکما با حوال این مرض پی برده اند و در ابتدا مثل
سایر امراض وافده از قبیل وبا و طاعون از مجاورت و تکلم با صاحبان آن ثابت سرایت مینمود
و چند روز صاحب خود را بهلاکت میرسانید و لکن قریب پانصد سال است که قوه سرایت
او ناقص گردیده و عارض نمیشود مگر بواسطه رسیدن ریم او بموضعی از اعضاء و

در بلدان حاره سرایت این علت اقل و علاج اسهل از آنست که در بلدان بارده و دوام او کمتر
از پنج هفته نخواهد بود و هم باشد که در هفته ثالث بتقویت طبیعت رفع شود سیما در صورتیکه
صلابتی در موضع متقرح از او باقی در بعضی از غدد بدن باقی نمانده باشد و قاعده آنست که
بعد از رفع قروح آتشکی اثری زشت در موضع متقرح بهم رسد یا ماده او بمعابر منتقل و موجب
ورم خیارک شود و چون این مرض را سه درجه میباشد و هر یکی مقتضی علاجی علیحده اند لهذا
بیان آنها بتفصیل لازم است اما درجه اولی و ابتداء آن لااقل سال است که چهار یا پنج روز بعد
از جماع با شخص مبتلا بمرض کوفت در قضیب بخصوص قریب بحشفه بثره بیز رگی سر سنجاق
ممتلی از رطوبت شفاف بروز نماید و این بثره از اصطکاک لباس بزودی بترکد و بعد از ترکیدن
التیام نیابد بلکه اطراف را بسطی میخورد و تقرح کونتی درجه اول حاصل میشود و کناره این
تقرح که لب او میباشد گاهی سرخ و گاهی صلب و غضروفی و گاهی باتزنل میباشند و سطح تقرح
همیشه پوشیده است از غشاء سفیدی که او را غشاء کاذب نامند و نشان آنکه این غشاء کاذب
نرد ریم آن بود که با آب شستن زایل شود و زمانیکه با ابر نقوت بردارند بزودی همین غشا
متولد گشته و مجدداً بپوشاند او را و در تتمه هفته چهارم یا پنجم لحم سالم از ته زخم میروید و
التیام یابد و این ابداً دلیل نیست که کوفت در درجه ثانی عارض نشود بخصوص طبیب حاذق
عروض کوفت ثانی استنباط مینماید که چون بعد از رفع مرض کنارهای آن صلب میمانند
بناء علی ذلک باید تمیز دهند مابین قروح و بثورات ماده آتشکی با سایر بثور و دیگر آنکه

در موضع مذکور عارض شده باشد مانند آنکه بعضی اوقات می‌شود که در قضیب بقدر بیست
عدد بثره یا ثالیل مرواریدی رنگ یا زرد رنگی عارض شود بدون آنکه سبب ذات الافرنجیه باشد
اما همیشه معالج میتواند عملی نمود که آتشک بدرجه ثانی نرسد یا نه جواب اختیار بدست
او نیست بلکه میشود که با وجود تدابیر و معالجات نافعه آتشک بدرجه ثانی برسد —
و اما از تقدمة المعرفة است که هرگاه با زنی اجنبیه مباشرت نماید بسرعت قضیب را بعد از
جماع با بول بشویند اما چون بثره و قرحه عارض شود و بدرجه اولی رسد بهتر آنکه ساعتی
یکنوبت آلت را با آب گرم بشویند و بموضع ریش زیبق یا کحل مسحوق یا قند بپاشند و اولی
آنستکه لته را با آب خلود آلوده و قرحه و ریش را با او بپوشند و بالمره آرام مانند و بعضی
اطبا در این درجه نیز بدون تامل سیماب و ادویه سیمابیه استعمال نموده اند لیکن خطاست
بلکه باید اول تدابیر مذکوره را مراعات فرمود اگر مرض دفع شد فبها و الا بعد از آنکه
معلوم شد که دفع نخواهد شد و درجه ثانی از او عارض خواهد گردید میل ادویه سیمابیه
میل فرمود و هم تمریخ دهن زیبق سنجابی اللون و کحل باطراف این قرحه نافع است و هرگاه در
اطراف قرحه ورم شود و می‌شبان فلغمونی عارض بشود باید علیل عضو را آرام داشته و از بابونه
مطبوخ با لبن ضماد نمایند و در صورتیکه قرحه مذکوره ماده باشد فلغمونیا یا بغانغرایا
مبدل شود یا مستعد آن باشد که غانغرایا گردد باید از مطبوخ مازو و بوره ارمنی طلا
نموده بموضع متقرح مسحوق مازو بپاشید و چون سائل غیر سالم از او بروید باید تنک

جهنم

جهنم بمالند و حتی المقدور در این درجه از مرض از شرب سیماب احتراز جویند تا آنکه ببینند
بهیچ جهت معالجه نشود آنگاه لابدا باید سیماب میل فرمود و از خوف آنکه مبادا آتشک
در بدن در درجه ثانی بروز نماید لازم است که علیل را ایام اربعین عشبه و چینی نوشانید
و در بعضی اوقات در اواخر این درجه علیل را خیارک عارض بشود —
و اما خیارک عبارت است از تورم غده از غدد واقعه در مغابن است اگر قرحه در جانب ایمن
از بیضه و قضیب باشد خیارک در جانب ایمن واقع شود و بالعکس —
و علامات او این است که سه یا چهار هفته بعد از وجود قرحه آتشکی در قضیب علیل احساس
نماید ثقلی در مغابن و ورمی در یکی از غده واقعه و بعد از چند روز جلد بنوعی رنگ احمر
و بنفسجی گردیده و وجعی ضربانی عارض شده و بعد در وسط موضع متورم لین و منفجر
گردد و کنارهای موضع منفجر غلیظ بهم رساند و بهیچ وجه التیام نپذیرد بلکه از حرکت زیاد باشد
که غانغرایا مر او را عارض شود در اینصورت خوف عظیم است بواسطه مجاورت با عرق
عظیمی که عابرند از اینموضع —
و اما انذار این مرض چندان نیک نیست چون زیاد طول میکشد و هم در بعضی اوقات
بعد از انفجار چند ثقبه ناسوری بوجود آید و هم در صورت عروض غانغرایا خطر عظیم
است — و اما سبب او نیست مگر انتقال ماده آتشک سیما هیکل مبتلا
صاحب آبله فرنگ حرکت زیاد نماید یا سنگ زیاد بموضع متقرح از او مالیده باشد

از حدت او ماده سرایت بیکی از غده مغابن نموده و خیارک بهم رسد —
و اما علاج باید آنکه بعد از ظهور ورم بدون تامل زلو بنشانند بموضع متورم و چند
نوبت مسهلی مرتب کحل و حلیب میل فرموده و بالمره آرام مانند و بجهت تحلیل غده شمع
ذراریح ببندند و نقل مکان او کنند بموضع دیگر که باصطلاح برنده نامند یا ورق سرب
بدان موضع ببندند و اگر در جلد حمرتی بهم رسد باید زلو نشانیده و با ورق سرب محکم
ببندند تا بسرعت تحلیلش دهند و هرگاه با وجود بر این تحلیل نرود و ماده در او حاصل
شود لازم است بجهت نضج او اضمده حاره بالفعل بکار داشت و بعد از نضج با قلیاب
اکال یا خمیر و سنگ که نسخه او در خاتمه کتاب بیان شده است ورم را منفجر ساختند و بعد از دفع
ماده قدری کتان بکات کبود آلوده و بجوف او فرو برده و مبادرت نمایند باستعمال
اضمده تا صلابت اطراف او لین و با دیم خارج شود و آنجائیکه با وجود بر این تدابیر
صلابت اطراف بلینت مبدل نگردد و قرحه التیام نیابد لابد باید ادویه سیمابیه
میل نمود که از آنها علت زایل خواهد شد و اگر عضو ماوف را غانغرایا عارض شود
فهمی نمایند که محدود گردد در اینصورت باید لته را بورق محلول در آب آلوده
و باطراف عضو اندازند و از مشروبات مقویات مانند کنکنه و شراب و اثرو
امثال آنها میل فرموده و جوف موضع مبتلا بغانغرایا را از کلرور دو شو مملی ساخت
و باشد که در اطراف و دم ثالیلی لحمانی موسوم بکندیلم بروید در اینحالت باید آنها

با مقراض

با مقراض چید و هرگاه کنار قرحه صلب سیاه باشد و بدینواسطه التیام نیابد لازم است که با
مشرطی کنارهای او را قطع نمود —
و اما آبله فرنگ در درجه ثانی از قاعده چنانست که بعد از آتشک درجه اولی در شش
یا هفت هفته بروز نماید و هم باشد که در سه سال تا هفت سال عروض او تعویق افتد و
در فرنگستان این درجه در جلد بروز نماید باشکال مختلف و نادر در حلقوم و جوف
دهان عارض شود و بالعکس در ایران که اکثر در حلقوم بروز نماید و نادر در جلد و نیز
از اوانست که در بعضی از مواضع بدن بخصوص جبهه و خلف اذن بلکه های
کوچک احمری بلون مس بروز نماید و یا آنکه بلکه بهم رسد کلیه شکل و باشد که شورا
بثالیل مسیحی نیک بهم رسد و منفجر گردد و در تحت آنها قرحه بوجود آید و این قرحه
را اطراف بلون مس و کنارهایش نازک و فرو نشسته و کلیه شکل و مده مدفوعه از او
بسرعت منجمد و بیان غشاء کاذبی بپوشند و از شستن زایل نگردد و هم باشد که قرحه
خبیثه در سلامیات اصبع بروز نماید و در این بلاد ماده مذکوره اغلب در جلد
باطن سیما در خلف حلق و لوزتین بصورت ورمی خفیف ظاهر شود که صلا
گرفته شود که با وجود ورم حلقوم از در اداء امنع قلیل نماید با این طور که از افرنجیه
ساده تمیز داده شود و چون علیل لفظ اخ را ممتدا گوید و دهان او را مشاهده
نماید حمرت و لهبی در حلق دخو ظاهر باشد که سطح او را غشاء سبزی پوشیده

و این غشاء کاذبیست که بعد از زایل شدن در مدت چند روزی در تحتش قرحه
بوجود آید بیان قروحیکه در جلد ظاهر بیان رفته و هم در جوف دهان و اطراف
زبان و کنارهای لب بعضی لکهها ظاهر شود بیان قلاع و متقرح شوند و هم باشد
قرحهٔ خبیثی که در حلق بروز نموده فرو نشیند و عظم را فاسد سازد در این صورت
علیل از بینی تکلم نماید و هم باشد که در غشاء مخاطی انف ورم آتشکی هم رسد و بمادهٔ
خود سرایت نموده عظم مصفات را هم فاسد سازد و در اینحالت نتن کریهی از او متعفن
شود و انف فرو نشیند و هم میشود که قرحهٔ مذکوره اکل نماید غضاریف شکل انف را
و هم باشد که قرحه از فضای دهان و حلق نزول نماید بحلقوم و غضاریف او را فاسد
نماید و بدین واسطه حلقوم منطبق شده و معبر هوا مسدود گردیده و علیل را ضیق
النفس عارض و بهلاکت رسد و قسمی از آبله فرنگ در درجهٔ ثانی آنستکه بشکل ثآلیل لحمانی
موسوم بکندیلم در کنار لب یا بیضه و قضیب و مقعده یا در تمام بدن عارض شود و
قسم دیگر از این درجه آنستکه مادهٔ آتشک در طبقهٔ عنبیهٔ چشم بروز نماید و اگر در
علاج غفلت ورزند در چند روز صاحب خود را اعمی گرداند و تفصیل این قسم را
در کتاب کحالی ذکر نموده ایم و در اینجا تکرار نمینمائیم و بباید دانستکه اگر این ماده در
بدن بماند و مزاج را فاسد کرده و در ذات او بعظام سرایت نماید او را آتشک در
مرتبهٔ ثالث و در این حالت مادهٔ این مرض بابکاوله و شبکهای جلدیه سرایت نماید

و منتفخ

و منتفخشان سازد و مورث خنازیر گردد و یا آنکه بمفاصل و غشاء ضریع بر عظام و سیما
عظامیکه برهنه و محض از جلد پوشیده شده اند مانند زند و قصبهٔ کبری و از
انصباب این ماده وجعی در عظام هم رسد بیان آنکه وجع مفاصل و لیکن این وجع را
حالت مخصوصی است که در لیالی اشد از آنست که در نهار و بعد از دخول بستر وجع تا
نصف شب شدت کلی هم رساند و بعد از چندیکه بدین منوال گذشت رطوبتی مانند لعاب
صمغ عربی مابین جرم عظم و غشاء ضریع او مترشح گردد و این رطوبت خالی از چند قسم نیست
یا بالمره تحلیل رود یا آنکه صلابت هم رساند و مانند دکمه از سطح عظم بر آید و یا آنکه رطوبت
مذکور بر مجرای کمال مبدل و منفجر گردد و عظم را متقرح و متیت سازد و این حالت را انکروز
کوفتی نامند و یا آنکه عظم متقرح جوهر او مضمحل و کیکی گردد او را کاری کوفتی نامند و هم
باشد که مادهٔ این مرض بموضعی از عصبی انصباب یابند و مفلوج یا مسترخی گرداند او را و
در بعضی میشود که این ماده بجرم بیضه بریزد و صلابت و تحجر هم رساند و اگر زنی در این
حالت حمل بردارد طفل متولد از او هلاک گردد و هم چون بواسطهٔ این مرض مزاج رداءت
هم رساند لهذا صاحب او را استعداد تامی است ابتلای بامراض مختلفه را و اما علاج درجهٔ
ثانی از آتشک بدین طریق است که اولا بر صاحبان این مرض واجب است تقلیل غذا و پوشیدن
لباسهای گرم بحدیکه همیشه در عرق باشند و باستعمال ملینات طبع را نرم دارند از جماع
و حرکات عنیفه پرهیزند و حکما در این مرض سه صنف از دوا استعمال نموده و نافع دیده اند

اول بعضی از مسهلات مانند نمک فرنگی و سناء مکی و کلمل و جلاب و ریوند چینی و
امثال آنها ثانی بعضی از نباتات مانند عشبه و مارچوبه و چینی و گایاک و ساسافراس
و ریشهٔ بابا آدم و مازریون و ریشهٔ بیدزرد و پوست سبز گردو و این ادویه را بعد از
استعمال زیبق باید بکار داشت بتفصیلی که در کتاب ادویه ذکر شده است ثالث از ادویهٔ
مستعمله در این مرض زیبق و املاح و ادهان اوست مانند کلمل و داراشکنه و زیبق احمر
و یدور جیوه و همین خالص و ادویه یدیه در این مرض زیاد نافع است و سابق بر این در آتشکهای
مزمن که مادهٔ او بجرم عظام سرایت نموده و قرحهٔ او بسرعت عظم هم رسانیده دهن زیبق
سنجابی استعمال مینمودند و از آنجائیکه مدت سی سال است که معرفت باحوال ید
هم رسانیده و منافع او را بیشتر دیده لهذا آن عمل را متروک نموده اند و اما طریق استعمال
دهن زیبق بدین نوع است که اول از علیل فصد نموده و بواسطهٔ مسهلی امعاء را از فضول
خالی ساخته و چند نوبت بحمام رفته و چند روز ببستر گرم بخوابانند آنگاه بگیرند دهن زیبق
یکمثقال و بر ساقین مالیده و یکروز بازگذارده روز سیم یکمثقال دیگر گرفته و بسطح
داخلی فخذ مالیده و هم یکروز رها داده و بعد یکمثقال دیگر بقفا و ظهر بمالند اگر از این
عمل لثه متقرح و از دهان رطوبت زیاد سیلان یابد و در شکم نفخی هم رسد و در قاروره
رسوبی سرخ موجود و بر از مواد هم رساند دست از عمل کشیده و علیل را بحمام فرستاده
و لباس او را تبدیل نموده و چندی عشبه با چینی میل فرمایند تا سمیت زیبق را بدر

و هرگاه

و هرگاه یکنوبت کفایت ننمود مکرر فرمایند تا اعراض مذکوره بظهور رسد و اگر در این
عمل صاحبان آتشک درجهٔ ثانی و ثالث را زیاد نفع مینماید لیکن در بعضی دیده شده
که در بین این عمل علیل را تشنج عام یا سکته عارض شده و بهلاکت رسیده اند حکما ترک
او را اولی دانسته و سایر تراکیب از زیبق را بکار میدارند مگر در آتشکهای مزمنی که
بهیچوجه علاج نپذیرد و خوف هلاک باشد و از جملهٔ املاح جیوه است داراشکنه
نسخه بگیرند داراشکنه یک گندم گلاب چهارده مثقال مخلوط نموده و روزی دو مثقال از
او را باید دو نوبت بنوشند و اگر از شرب این دوا غثیان عارض شود اضافه نمایند بر او تقطیر
افیون چهارده قطره و بدستور سابق میل فرمایند و بعد از چند روز بوزن او بیفزایند تا علت
زایل شود و در صورتیکه این علت عبور مینماید از درجهٔ ثانی بثالث یا وجعی در مفاصل
عارض شود باید دوای موسوم بپروتیودور دو مرکور را استعمال نمود بدین قسم که بگیرند
از او هفت گندم و با رب سوس خمیر نموده و چهارده حب ساخته روزی دو حب از او
باید دو نوبت میل فرمایند و اگر بدین وزن چهارده گندم شوکران بیفزایند اقوی و انفع
خواهد گردید و اما درجهٔ ثالثه از آتشک و هنگامیکه با خنازیر همراه باشد انفع
ادویه یدور دو پتاس است بدین قسم که روزی سه نخود از او را در گلاب حل نموده و با
رب سوس حبها ساخته باید دو نوبت میل فرمایند و در استعمال هر یک از ادویه یدیه
احتیاطی کامل باید نمود چونکه افراط در اینجا مضر سینه و محلل بیضه و ثدی است و در

و در صاحبان سوء المزاج و مرطوبین چون استعمال زیبق مضر است باید دوائی موسوم
به بید ور دو فر بکار داشت از یک گندم تا یک نخود روزی بدو نوبت میل نمایند
و هم بعد از ازاله مرض در صورت امکان استحمام میاه کوگردی و دریا و شرب حلیبی
و عشبه و مطبوخ پوست سبز گردو نیز بادنافع خواهد بود و همچنین استعمال دوا امثال
در غذا و احتراز از لبنیات و حموضات و بقولات و فواکه واجب است و در اغنیاء
چون زیبق منفعت نبخشد جای او کلرور دو رطلا یا نطرون که یکی از املاح طلا است
باید استعمال نمود طریق صنعت ملح مذکور دیگر آنکه طلای خالص شش جزء در تیزاب حل نمود
و ده جزء نمک طعام بر او اضافه نمایند و با آتش ملایم خشک نموده ملحی از او باقی ماند
که یک گندم از او مخلوط با قند دوازده قسمت نموده روزی یکی و بعد از چندی دو که
دو قسمت از او زاید و نوبت بزیر زبان ضرب ده نمایند و چون این مرض از علل عظیمه
و متعلقات با امراض باطنی یا مزاجی و مراود اشکال و معالجات مختلف است
و این کتاب را بیش از این گنجایش نبود با ختصار کوشیده و لیکن در کتاب امراض باطنی
بتفصیل ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی —

فصل خامس در بیان قرحه سالک اما سالک عبارت است از قرحه مخصوصه
در بعضی بلاد بهم رسد دون بعضی و مزمن و مسری که بعد از چند مدت بالذات
دفع میشود و دیگر آن شخص را عارض نخواهد شد بلکه سالک بسه نوع مشاهده

میشود

میشود اول سالک دکمه که در یک موضع بدن بخصوص قریب بمفاصل و وجه و
یا دو در سایر مواضع دکمه صلب بزرگی نخود تا باقلا عارض میشود که مدت سه
چهار ماه بدین حالت بماند مگر آنکه جلد را پاره اصفری بپوشد و بعد از این مدت
از وسط لینت بهم رساند و بگذارد و قرحه خبیث الشکل مراو را عارض گردد و بعد
از یک سال تا الیل چند در موضع او بروید و دفع شود و در موضع او اثری
باقی ماند —
قسم دیگر سالک مفرد شکه بدین قسم میباشد که یک قطعه جلد بزرگی یکپول تا یک
کف دست طفل بالمساوی صلب میشود بطور سطحی و رنگ مس بپوشد و بعد
از چند وقت بالمره بگذارد و قرحه عظیمی عارض شود و بعد از یکسال دفع شود نوع
سیم که کپیا ارمنی نامند در یکجانب وجه چند دکمه بقدر عدس و شاهدانه
بطور حلقه عارض شود و در وسط این دایره جلد سالم است که هم بعد از چند
مدت جلد منفرج شده دفع شود و در دایره او حلقه دیگر بهم رسد و بعد از رفع او
دایره دیگر بعمل آید تا آنکه بالمره صورت را خراب میکند و انجائیکه سالک در وجه
وجفنین و پرده بینی عارض شده باشد میشود که آنها را بخورد و اعضاء مذکوره
را زایل سازد و سالک بیشتر است بلاد بطوریکه در بغداد عموم دارد و در ایران
در بعضی بلاد نیست و در بعضی هست و بدین واسطه سبب او مجهول و تا در

شده که کسی در مدت عمر دو مرتبه مبتلا بسالک گردد —
و اما علاج چون زیبائی صورت بدین واسطه گاهی ضایع میشود بر طبیب واجب است
که زود او را دفع نماید و بجهة علاج بعضی ادویه که تجربه نموده ایم انفع آنها جوهر شوره است
که در هر حالت و هر نوع که باشد حکما زود دفع میکند و طریق استعمال شوره آنست که
بواسطه میل شیشه قدری جوهر شوره بروی سالک بمالند تا سفید شود و بعد از آن چند
روز او را رها داده اگر دفع شد فبها و الا یک و دو بار تکرار نمایند که البته زود دفع خواهد
شد و چون جوهر شوره جلد را فاسد میسازد لازم است که در اطراف او خمیره از شمع
داخلیون بیندازند که بجلد اطراف بر نخورد سیما در صورتیکه دوای مذکوره را بقرب
بچشم استعمال مینمایند —

فصل سادس از باب ثانی در قرحه واقعه در جرم عظمی از عظام بدن
که بلغة لاتین کاریس نامند اما اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه در بعضی باشد
که قرحه بهم رسد در موضعی از عظام و بدین واسطه تغیری در آن عضو یافت شود
که شباهت تامی داشته باشد بقرحه اجزای لینه مانند آنکه بعد از منفرج گردیدن
عظم رخاوتی در جرم بهم رساند بحدیکه میتوان میل بدو برد و از موضع منفرجه
صدیدی که رایحه النتن با احمر اللون یا لابد و هم باشد که در اطراف قرحه رخو زائد
لبان اسفنجیه بروید و چون قبل از حدوث قرحه التهابی در جرم عظم یا ضربه

او بهم رسد

او بهم رسد بناء علی ذلک بعضی اعراض بر او تقدم جویند از انجمله اولا وجعی صعب و شاقی
در عظم بهم رسد و بعد از چندی جلد ما فوق او متورم و متغیر گردد و در تحت جلد مده
گرد آمده و منفجر شود و مده سیاله از او متعفن و اکال و از کثرت او حمی دقی عارض
شود و اگر میل نقره فرو برند باستخوان نشیند و سیاه گردد و از لوازم این قرحه است
نبت لحمی زاید و رخو در اطراف موضع منفرج و سبب این علت یا بادیه و یا مادیه
اما اسباب بادیه ضربه عظیمی است که ضربی را منصدع سازد و یا بواسطه التهابی
در او و جرم عظم بهم رسیده و منفرج گرداند مانند آنکه سنگ عظیمی بر دست وارد
آمده موجب انضغاط او گردد و اما اسباب مادیه موجب این مرض ماده خنازیر و آبله
فرنگ و حصبه میباشد و همچنین باشد که از مرض نقرس و ریاح افرسه و فنج و از حبس مکی
از ترشحات معتاده طبیعت قرحه در عظمی واقع شود و چون قرحه مذکوره مایل
بقطعات رخوه از عظام بناء علی هذا اغلب قریب بمفصل قرحه عارض شود و اما
انذار این علت مختلف است باسباب او و عضو ماوف هرگاه سبب او مادی
و مزاجی باشد یا قرحه در اطراف مفصل و از کثرت سیلان مده حمی دقی عارض شده
باشد بسیار ردی و جز قطع عضو چاره نیست مراو را و لیکن در بعضی از قرحه صحیحه و
ابدان قوی سیما در سن بلوغ باشد که بقوت طبیعت قرحه التیام یابد بدین طریق
که ریم سیال از او غلیظ و سالم و لحم اطراف او نمو ضعیف صلب و مستحکم شود و

بموضع منفرج منفتح و یا منقبض عند را بدل شده و علیل شفا یابد —
و اما علاج باید دفع سبب او را نمود مانند آنکه اگر سبب مادهٔ خنازیر و ابلهٔ فرنگ باشد
بعلاج آنها کوشند و ادویهٔ مناسبه بدانها بکار دارند علی التفصیل باید قوای علیل را
باستعمال ادویه و اغذیهٔ مقویه حفظ فرمود و در صورت امکان بییلاق نقل نموده و
فرجه را از کثافات پاک داشت و با تفتیلات پوشیده که هوا بدو نرسد و از استعمال ضماد
بابونه اهمال نورزند و روزی دو نوبت موضع منفرج را از ماء فاتر شویند و انجاییکه
در اطراف موضع التهابی عارض شود ارسال علق و تمریخ دهن زیتون سنجابی اللون نافع است
و هرگاه سبب فرجه بادی باشد بنشتر جراحی میتوان موضع علت را مکشوف نموده قطعهٔ
عظم منفرج را زایل ساخت و انجاییکه سبب مادهٔ خنازیر باشد مبادرت بدهن
ماهی صاحبان خود را نفعی کلی دارد و چنانکه ذکر نموده ایم اگر بواسطهٔ فرجه یا از کثرت
سیلان ماده و ظهور حمی دقی خوف هلاک باشد میتوان عضو را وقت قطع نمود
چون حکما گفته اند وجود ناقص به از عدم صرف است —

فصل سابع از باب ثانی در موت قطعهٔ عظمی از عظام بدن بواسطهٔ

زوال قوهٔ غاذیهٔ او و این علت را گریکان نکروزاس نامند مانند غانقرایا است و در
آلات لینه و اغلب عارض شود در قطعهٔ اوسط عظام مانند آنکه بوسط ساقین و عظم
فخذ و عضد و زندین و ترقوه و فک اسفل و محل وقوع او یا در ظاهر عظم است

و او را انکرزاس ظاهری و یا در باطن عظم است و او را انکرزاس باطنی نامند —
و اما سبب این مرض عموماً بطلان قوهٔ غاذیهٔ عظم است بواسطهٔ صدمهٔ وارده بر او و آن
موذی یا امری است بادی و یا مادی اما اسباب بادیه ضربه و سقطه و ضغطه است
که بواسطهٔ آنها غشاء ضریع محیط بعظم منصدع یا فاسد گردیده باشد و اما اسباب
مادی که مورث این علت توانند شد مادهٔ خنازیر و ابلهٔ فرنگ و ریاح افرسد و
امثال آنها است چون مادهٔ این مرض استعداد تامی دارند بدینکه مابین غشاء ضریع
و جرم عظام انصباب و استقرار گیرند و باشد که بواسطهٔ یکی از اسباب بادیه و مادیه
معاً این علت موجود گردند و اما التهاب مقدمهٔ این مرض یا حاد و یا مزمن است اول
انجاییکه این التهاب در قعر و جوف عظم بهم میرسد بواسطهٔ تمدد وجعی شدید غایر در
عظم عارض شود با اعراض حمی دقی و بعد و جلد محیط آن موضع متهیج و منتفخ گردد بدون
حمرت او و بعد بثورات چندی در جلد ظاهر و منفجر گردیده و صدیدی کریه الرائحه
از آنها دفع شود و قاعده چنانست که این مادهٔ مجاری متساوی بگشاید و از موضع علت
شود که عظم سالم باشد و باشد که یکی از ثقب مدفع مدت التیام پذیرد و مانند فمی فرو
نشیند و دیگر از دیگر موضع مدفعی بنا نماید و باید تمیز داد مابین این علت و فرجهٔ
عظم بدین علامات مرقومه —

فرجهٔ عظم — موت عظم

در مواضع نحوها اسفنجیه قریب بمفاصل عارض شود — در قطعهٔ اوسط عظام واقع
گردد — در اطراف ریش لحمی نخونفسیجی لون لبان چنبره بروید — جلد موضع
علت لبان و شمعی فرو رفته و متمدد است — اگر میلی بموضع منفرج از عظم
فرو برند — بواسطهٔ صلابت جرم عظم از فرو بردن و نیز بواسطهٔ رخاوت در عظم
فرو رود — خوردن میل بعظم صوتی ادراک شود مانند لبان آنکه در تنیر
آنکه از فلزی — از طول او علیل را حمی دقی عارض شود — بخلاف آنکه صاحبان
این علت را حمی دقی دست نخواهد داد ابداً — و نباید دانست که چون اینحالت
در عظمی بهم رسد طبیعت عملی نماید که قطعه میته از عظم را خارج سازد و لهذا
لحمی در سرحد موضع حیه و میته عظم بروید و از نمو و استخوان اجزای غماند و بظاهر
میل نماید تا آنکه نزدیکی بموضع منفجر جلد و بعد از زمانی طویل بیرون آید علیل نجات
یابد و همچنین در انجاییکه یک قطعه از وسط عظمی میت شود محاذی بدو در ظاهر
جلد تقبیه و فرجه بهم رسد و لحم نابت در خلف عظم میت صلابت و عظمیت بهم رساند و
از ضیق مکان قطعهٔ میت از عظم را منضغط سازد تا آنکه از ظاهر جلد مقابل
خارج شود
و اما انذار این مرض بواسطهٔ ردائت مختلف است بنابر اسباب موثره و محل وقوع
او چنانچه هرگاه قطعهٔ صغیری از طبقهٔ ظاهر عظمی میت شود بواسطهٔ یکی از

اسباب بادیه اسهل علاجاً است و بالعکس در صورتیکه قطعهٔ عظیمی از اسباب
مادیه مبتلا بدین مرض گردیده باشد سیما اگر قریب بمفصلی واقع یا علیل ضعیف البدن
والقوی باشد علاج زیاد صعب خواهد بود —
و اما علاج باید فهمید که قطعهٔ از عظم بسرعت خارج شود هرگاه عضو را وقت
التهابی شدید باشد باید ارسال علق و استعمال ضماد صورت او را مسکن ساخت
و از مقویات قوی او را تقویت فرمود در صورتیکه قطعهٔ میته از عظم متحرک باشد
دال است بر میل او بخروج در اینوقت باید موضع منفرج را گشوده و باستعمال فتیله طبیعت را
بدفع او اعانت نماید یا آنکه بعد از گشودن با انبری گرفته و بیرون کشند و اگر مسافت
مابین فرجه و عظم میت زیاد باشد و از بعد مسافت اخراج او ممکن نباشد لازم است موضعی
قریب بدو را شکافت و عظم میت را بیرون آورد و در صورتیکه عظم میت در موضعی
از عظم سالم مرکوز باشد و سالها طول کشد و بیرون نیاید در این حال بر معالج واجب است
که با عانت اره یا مثقب موضع را مثقوب ساخته و عظم را بیرون آرد و زخم را با تفتیلی پوشد
و بواسطهٔ اضمده اعانت نماید طبیعت را در نبت لحم و ممتلی ساختن موضعی که از عظم
خالی گردیده است و هرگاه قطعهٔ میته که از عظم بمفصلی فرو رفته باشد یا علیل را
حمی دقی عارض شده باشد جز قطع عضو مر او را بر نیست —

فصل ثامن از باب ثانی در درهم شدن قطعهٔ عظمی از عظام جمجمه بباید دانست

که جمیع عظام را سست را ممکن است ابتلای بدین علت لکن زائدهٔ حلمه و قحدوه و قطعهٔ
حجری از عظم صدغ را استعداد بیش از سایر عظام جمجمه است و سبب او ضربه و سقطه
وارده بر جمجمه است و هم اکثر از مادهٔ آبله فرنگ نیز عارض شود و مورث صوت او خواهد
گردید و اغلب این علت با مرض سل همراه است و چون عظم حجری و متقرح شود علیل
را وجعی شدید در گوش بهم رسد با گرانی او و باشد که صماخ نیز متقرح گردد و بالاخره
دوار و تشنج عظیم صاحب او را عارض و بهلاکت رساند —
و اما علاج بنحوی باید نمود که عموماً ذکر رفت الا آنکه در اینجا باید ماده را بسرعة
مندفع سازند از خوف آنکه مبادا بفضای راس منصب گردیده و دماغ را منضغط
ساخته و علیل از سکته بمیرد و بجهة اینمطلب باید آنکه قطعهٔ میته از عظم را با ارّهٔ مدوّر
الراس بریده بردارند و بهمین نحو عمل باید نمود در صورتیکه زائدهٔ حلمه رمیم یا ماده
در او جمع شده باشد و هرگاه قطعهٔ از عظام جمجمه رمیم شود و بالمجاوره موضعی
از غشاء ام الغلیظ متقرح گردد باید با ارّهٔ مذکور قطعهٔ میته از عظم را برداشت
و لینت را با آب اهک آلوده و یا او فرجه را دفائد نموده و از مشروبات مطبوخ پوست
کنکنه و بید میل فرمایند تا بدین واسطه دم هیجان یابد و فرجه بر نشی سالم مبدل و التیام
پذیرد — **فصل تاسع از باب ثانی** در رمیم شدن اضراس
که در عرف عامه دندان کرم خورده نامند و طواحن را استعداد بفساد بیش از ثنایا

امر

است و این از دو حال خارج نیست یا چنانست که اولاً در مینای دندان شقاقی بهم رسد و
لونش کبود گردد و بمرور جرم دندان متآکل شود تا باطن و چون فساد بعصب واقع در
جوف او رسید وجع شدید عارض شود و یا آنکه باطن دندانی فاسد گردد با وجعی
صعب که از شرب اشیاء بارده و برخوردن هوا اشتداد یابد و بعدها از ظاهر دندان
هم لکه کبودی ظاهر و منشق گردد و فساد باطن را بظاهر متصل سازد علی ای قسم
کان بعد از آنکه اصل دندان فاسد گردید ضربعاو متورم شود و ورم از او پیدا آید این
حالت را بیونانی پرلیس نامند و باشد که این ماده از یک جانب دندان ثقبهٔ ناسوری
بگشاید و از آنجا خارج شود و میشود که در لثه محاذی موضع رمیم شده از اصل دندان
لحمی زاید بروید او را ایپولیس نامند —
و اما سبب رمیم شدن دندان و فساد او یا امریست خارجی مانند آنکه افراط در اکل
اغذیهٔ حامضه و کثیف و یا تمیز نگاه داشتن و ضربه که از شدت آن مینای دندان
منشق شود مورث فساد او گردد و اما اغلب بطور ارثی که یا از غلبهٔ حموضت معده دندان
رمیم شود —
و اما علاج باید آنکه بعد از ظهور فسادی در دندان فهمی نمایند که زیاد نشود بجهة این
معنی لازم است که با آلتی مخصوص شبیه بقاشق دندان را پاک نموده و آنچه سیاه
و فاسد شده است تراشید و خشک نموده آنگاه ورقهٔ طلا بدان موضع نهند یا آنکه

دوائی موسوم بادزانتن که مرکب است از قلع و سرب و بیسموث یا با ملغمهٔ نقره موضع
فاسد را ممتلی سازند تا بدین واسطه هوا یا غذا بجوف دندان داخل نشوند و مورث
وجع او نگردند و فساد را مانع ازدیاد و همچنین باید اشخاصیکه دندان کرم خورده
دارند دهان و دندان را پاک نگاه داشته و بعد از هر غذا با آب مضمضه نموده روزی
روزی دو نوبت با مسواک دندان و لثه را پاک و یا گره بشویند تا لثه قوت گیرد و کثافت
دندان زایل شود —
صفت سنونی نافع بگیرند پوست کنکنه زبد البحر صدف و ترمکی اجزاء مساوی
نرم کوفته روزی دو نوبت با او لثه و دندان را بشویند و هم سنون با نان سوخته و
بادام ند تقویت لثه نفعی عظیم دارد و آنجاییکه با این علت بخر همراه باشد باید از مطبوخ
زوفای مصری با نقطیرکات هندی و ترمکی روزی چند نوبت مضمضه فرمایند
و اگر دندان بد درد آید بجهة تسکین وجع او باید سبب او را بیابند و بر وفق او معالجه
نمایند آنجاییکه سبب و ماده زکام و چاییدن باشد بعلاوه درد یک شق از راس و وجه
نیز وجع عارض شود در اینصورت باید علیل خود را گرم بپوشد و یا پارچهٔ صوفی گرم
کرده با او نصف سر را ببندد و هم استعمال مشمع ذراریح و ارسال علق بجانب علت
نفعی کلی دارد و اگر شیء خارجی از غذا و غیره بجوف دندان داخل شود و بدین واسطه
بدرد آید باید او را خارج سازند که وجعی تسکین یافت فیها و الا بجوف دندان تیک

دو قطره

دو قطره نقطیر افیون بچکانند یا قدری از او را بلثه بمالند و در بعضی از قطور دهن قرنفل
و کرم ازت و مطبوخ عاقرقرحا و اثر در تسکین وجع نفعی عظیم دارد و هرگاه بهیچوجه وجع
تسکین نیابد و دایم از جوف او مدّه بیرون آید باید آنکه با کلبتین دندان را بکشند و
بعد از آنکه در دندان نواصیری بوجود آمد از خوف آنکه مبادا فساد دندان بفک
سرایت نموده و رمیمش سازد باید بزودی دندان را بکشند و لحم زائدیکه در لثه روییده شده
باشد موسوم بایپولیس باید با آلت قطاعی بریده بردارند و اگر در بحث او قطعه از
فک رمیم گردیده باشد بر وفق او علاج باید فرمود —

باب ثالث از مقالهٔ ثالث در بیان نواصیر با اقسام و اسباب و علامات
و معالجات آنها و مشتمل است بر شش فصل فصل اول در تعریف ناسور و
اسباب و علاج او بطور کلی اما ناسور عبارتست از مجرای غیر طبیعی است که یکی از ترشحات
فضلیهٔ بدن مانند لعاب دهان و صفراء و بول و امثال آنها از او دفع شود و اما
سبب وجود این علت حبس و انسداد مجرای طبیعی است بواسطهٔ ضربه یا سقطه
یا قرحه یا غانقرایا مانند آنکه اگر جراحتی بر مجرای بول وارد آید و التیام نپذیرد
و بول از او بیرون آید بواسطهٔ حدت بول متقرح شده و مورث نواصیر گردد و اغلب
چنان باشد که اولاً دملی در جلد ظاهر شود و بعد از انفجار رطوبتی سیاله از او که
یکی از ترشحات فضلیهٔ بدن باشد مانند براز و بول و دمعه و امثال آنها از او مندفع

شود و از انجا که این ترشح مانع میباید التیام بناء علی ذلک در مدت قلیلی
طبیعت غشاء کاذبی بسان جلد ظاهر در جوف ثقبهٔ ناسوری متکون میسازد تا اگر عضو
و مدتها و فسادی در عظیم بظهور نرسد و در بعضی این غشاء بحدی غلیظ و مستحکم
باشد بسان غضروفی در این صورت جز بعمل ید بنحو دیگر علاج ممکن نخواهد گردید
و اما علاج آنست که اولاً مجرای طبیعی منسده ترشح را مفتوح سازند زیرا که بعد از انفتاح او
باشد که ناسور بالذات التیام پذیرد تا آنکه اگر بواسطهٔ مرض سوزنک مجرای بول ضیق
گردد و بول ثقبهٔ ناسوری بنا نماید بجهة علاج لازم است که اول مجرای بول را گشود اگر ناسور
التیام پذیرفت فبها و الا عمل ید نمایند و هرگاه مجرای طبیعت را انفتاح ممکن نباشد
باید مجرای مصنوعی محاذی او بگشایند و بعد از مراعات این امور باید آنکه غشاء کاذب
متکون در جوف ناسور را ازاله سازند تا التیام یابد —

فصل ثانی از باب ثالث

در ناسور غده بزاقی و او ثقبه و مجرای غیر طبیعی است
که هنگام مضغ و تکلم رطوبت دهان از او بیرون آید و سبب این علت ضربات
که مجرای بزاقی واقع در خلف اضراس وارد آمده باشد یا آنکه سنگ در مجرای مذکور
بهم رسد و لعاب حبس گردیده و از موضعی دیگر منفجر شده ناسور بعمل آید —
و اما علاج او را بدو قسم میتوان نمود یکی آنکه مجرای طبیعی منسده بزاقی را مفتوح
سازند مفتوح سازند یا آنکه مجرای جدیدی برای او ترتیب دهند در صورتیکه

تفرق

تفرق اتصال جدید باشد باید کنارهای ناسور را بریده و بخیه نمایند یا آنکه چند نوبت
سنگ جهنم بدو بمالند تا التیام پذیرد و اما چون این ناسور مزمن باشد اعمال مذکوره
در التیام او کفایت نمیکند بلکه باید مجرای مصنوعی برای بزاق علاوه ترتیب داد
و پرداختن این عمل بخیه بدو قسم جایز است یکی آنکه طرفین ناسور را بریده و نوک کارد منحنی
از کنار انسی او فرو برند بدهان آنگاه از ثقبه نوک کارد نرمی داخل و از جوف دهان
خارج نمود و علیل را امر فرمایند که حرکت دهان و مضغ و در بین این حرکة ملاحظه
فرمایند که لعاب از چه موضع دهان خارج میشود و بعد از آن از دهان ثقبهٔ اتصال
این مجری نقید ریک عرض ابهام فرو برده رها دهند و ناسور را از ظاهر بخیه نمایند
قسم دیگر آنکه بنحو سابق بعد از فرو بردن نوک کارد مفتولی سربی را از لوله او بدهان
داخل ساخته و لوله نوک کارد را بیرون و طرفین مفتول را در دهان بهم بپیچند و مدت
هفته رها داده آنگاه طرفین ناسور را از ظاهر بریده و بخیه نمایند تا التیام پذیرد و در
حین التیام باید علیل دهان را کم حرکت دهد و لبا باشد که در یک موضع از مجرای لعاب
وسعتی بهم رسد و رطوبت در آنجا جمع شود یا آنکه حصاتی از لعاب متکون و
مجری را مسدود ساخته و عبور لعاب را مانع آید و بدین واسطه ناسوری بهم رسد علی
ای تقدیر باید آن موضع را گشوده حصاة یا رطوبت محبوسه را دفع نموده آنگاه طرفین
ناسور را بخیه نمایند تا التیام پذیرد —

فصل ثالث از باب ثالث

در ناسور صفراء و او عبارت از ثقبه
است که موجود شود از انفصال مراره بمراق و انفجار او که بعد از انفجار صفراء از
این مجری بظاهر دفع گردد و در صورتیکه این علت مزمن شود عمل هضم غذا ناقص
بدن ضعیف و لاغر خواهد شد و سبب او تکوین و حصول حصاتی است در مراره
بدین قسم که چون در مراره حصاتی موجود شود و سعتی در اجزای او بهم رسد ملتهب
گردد و صفاق محیط بخود را منضغط و متألم سازد و بعد از التهاب مراره با صفاق
ملصق شود و چون حصاة مذکوره مانع آید عبور صفرا را لابد از حبس و اجتماع او اجزای
مراره دقیق و متمدد گردد و بظاهر منفجر شود تا آنچه در اوست مندفع سازد و لهذا در
موضع مراره ناسوری عارض شود که صفراء از او بیرون آید و این ناسور التیام نپذیرد الا به
خروج حصاة بناء علی ذلک باید معالج بعد از آنکه میل فرو برده و یقین حاصل نمود
بر وجود حصاة بر دارد زهی و در ثقبهٔ ناسور فرو برده و چندی رها دهد تا از حجم زه وسعتی
در اجزای مجری بهم رسد آنگاه انبری فرو برده و حصاة اگر تواند بیرون آرد و اگر بدین قسم
خروج او ممکن نگردید لابد باید حصاة را منکسر سازد و اجزای او را خارج نماید بنحوی که
در کتاب مخزن الفوائد در باب کسر حصاة مثانه بتفصیل ذکر شده است —

فصل رابع از باب ثالث

در ناسور معاء مستقیم و این علت عارض شود
از التصاق معاء مذکور بمراق و انفجار او که هرگاه علیل قوت بخود دهد فضله

براز

براز از این ثقبه مندفع شود و در صورتیکه قطعهٔ اسفل از این معاء بالمره منسد گردیده
و از کار افتاده باشد و براز تماماً از ثقبهٔ ناسوری خارج شود او را مقعد غیر طبیعی نامند
و چون بواسطهٔ این علت کیموس چنانچه باید بدن علی ما ینبغی نتواند شد در تغذیهٔ اعضا
خللی روی داده و بدن ضعیف گردد و بعلاوه از آلودن براز و حدت او جلد بطن
منشق شود —
و اما سبب این ناسور اغلب فتوات بدین قسم که میشود معائی از مراق فتق نماید و در
محبس از معاء مفتوق غانغرایا گردد در صورتیکه علیل را اهلاک نسازد منفجر شده
و ناسور بهم رسد و براز از او دفع شود و از انفجار جانبی از معاء ناسور و از قطع او
بتمامه مقعد غیر طبیعی بهم رسد و باشد که طبیعت ناسور و مقعد غیر طبیعی را
علاج نموده التیام دهد بدین قسم که جدار جانبی از معاء سالم بجانبی از معاء
مفقود العمل بپیوندد و در جزو زائد از این دو قطعه معاء را بتحلیل برده فانی سازد
آنگاه موضع التیام یافته را پیش کند در اینحال مجرای از معاء اعلی با اسفل موجود
و براز از او عبور مینماید و بدین واسطه مقعد غیر طبیعی مسدود و دفع گردیده
علیل نجات یابد —
و اما علاج باید آنکه عملی نمایند تا براز بسهولت دفع شود دهان ناسور را با نفتیکی
بپوشند و از اغذیه قویه و لطیفه میل فرمایند و اگر ثقبهٔ ناسور ضیق باشد و براز

بعسرت خارج شود وعلیل را متألم سازد باید قدری اسفنجۀ خشک بدان
موضع نهند تا از جذب رطوبت حجیم گردد و دهان ناسور را وسیع سازد و
وهرگاه قطعۀ از معاء شق نموده از این موضع خارج شود مانند آنکه در خروج مقعد
باید بعد از رجعت او کلوله از پنبه ترتیب داده و بدان موضع نهند تا مانع از خروج
او را و هرگاه بعد از چندی قدری از براز خارج شود از مقعد طبیعی دال است بر آنکه
دو قطعۀ معاء با یکدیگر متصل و ملتصق گردیده اما هنوز نباید عملی نمود که ناسور
از ظاهر التیام پذیرد الا هنگامیکه براز تماما از مقعد طبیعی بدون وجع قولنجی و عسرت
تواند دفع گردید آنگاه بقاعدۀ که ذکر نموده ایم در علاج نواصیر التیام دهند ناسور
و مقعد غیر طبیعی را و لیکن اگر حاجب مابین معاء مقطوع بحد عظیم باشد که
طبیعت نتواند او را فانی سازد در این صورت باید که جراح فرانسوی موسوم به
دوپیتران اختراع نموده است عمل نمود و جراح مذکور مقراضی ترتیب داده بود که بروی
هم میخوابد و بنام خود نامیده است و طریق عمل آنست که اولا با اصبع نقره قطعۀ و اسفل معاء
مقطوع را بیابند آنگاه مقراض مذکور را داخل نموده و یک شعبۀ او را بمعاء علیا و
شعبۀ دیگر او را بمعاء سفلی فرو برده و میلی که بر او منصوب است روز بروز بپیچاند تا
در مدت هشت روز ساقط نماید حجاب اسفل معاء را و در این مدت باید از غذا بشوربای
رقیقی اکتفا نموده و همه روزه از استعمال حقنۀ لینۀ لعابیه امعا را از فضول خالی سازند

وهمچنین

وهمچنین بعد از خروج مقراض تا یقین حاصل نشود که معاء بالمره التیام یافته دست از
مداومت بحقنه بر ندارند

فصل خامس از باب ثالث

در نواصیر مقعده و این لفظ شامل است
هر مجرای متناوبی را که در اطراف معاء مستقیم و شرج واقع باشند و این علت
یا تام است و یا ناقص تام او را نامند که یکجانب ثقبه در ظاهر و جانب دیگر او در مستقیم
باشد و ناقص هنگامی است که بمعاء مذکور او را مدخلی نباشد و میشود که در دهان
این قسم ناسور لحمی زائد بروید یا آنکه زیاد صلابت و سختی بهم رساند و اما اسباب این علت
اغلب مثبره بواسیر است که بعد از انفجار ناسور از او بهم رسد و هم از ضربه و فرو رفتن
شیء خارجی باطراف مقعد میشود که نواصیر عارض شود و در بعضی باشد که این
علت بطور بحران در امراض کبد و صدر موجود شود و اما تشخیص او را از تقدم
اسباب مذکوره و سیما از فرو بردن میل یا خروج براز و ریم میباید نمود و غالبا
چنانست که ثقبۀ داخلی ناسور یک عرض اصبع در فوق عضلۀ شرج واقع باشد و در
حین فرو بردن میل باید اصبعی بروغن آلوده و بمقعد فرو برده و از خارج میل
بدوانند اگر نوک میل را با اصبع لمس نمودند دلیل است بر آنکه ناسور تمام است
والا ناقص اگر چه میشود سر میل بموضع دیگر برخورد و بنوک اصبع نرسد
و با وجود بر این ناسور و مقعده را قطع نمایند مکرر و ناسور بحرانی سیما در

صورتیکه صاحب او مستعمل مرض سل باشد و هرگاه مشتکی باشد بدینکه این ناسور
بحرانی است باید لازم است انکه اول موضعی از بدن را کی نموده و ماده را بدان
موضع منتقل ساخت آنگاه علاج نواصیر فرمود ——
و اما عمل اینست که میل نقرۀ بثقبۀ ناسوری فرو برند تا منتهی به هدایت این میل
شیار داری داخل سازند و یکپارچه چوب ناوی شکل بر داشته و بروغنی آلوده
و بمقعد فرو برده بعد بشرط دقیقی به هدایت میل شیار دار از ثقبۀ ناسور فرو برند
تا آنکه نوکش برخورد بچوبیکه در مستقیم واقع است آنگاه بیکدفعه مشراک و چوب را
پایین کشند تا فاصلۀ مذکور بریده شود و بهمین قسم عمل باید نمود در ناسور ناقص
و بعد از اتمام عمل فتیلۀ بموضع منشق نهاده و با پنبه و لته او را ببندند و رها دهند
تا شقاق او با لحم ممتلی گردیده و التیام پذیرد و اگر بعد از این عمل سیلانی بهم رسد بهتر
سد او باید جوف معاء مستقیم را با فتیلکی تن پنبات نمود و هرگاه التهاب عظیم
موضع مجروح را عارض شود بارسال علق و شرب ملینات لعابیه صورت او را منکوب
ساخت و بعضی از استادان این فن معالجۀ این علت را بدین طریق نموده اند که مفتولی
از ثقبۀ ناسور داخل و از مخرج خارج ساخته و بتدریج او را کشیده تا فاصلۀ مابین
بریده شود لیکن از آنجائیکه این عمل صاحب خود را زیاده متألم و متاذی میسازد و
طول میکشد ترک نمودن او اولی است ——

فصل سادس

فصل سادس از باب سادس

در نواصیر مجرای بول و نواصیر مابین
مثانه و مهبل و چون نواصیر مجرای بول را در مقالۀ اولی بتفصیل ذکر نموده ایم تکرار
او لازم نبود اما ناسور مابین مثانه و مهبل بدانکه از انضغاط راس جنین هنگام
تولد یا از ضربه که مهبل را وارد آید بواسطه فرو بردن اسباب بجهت اخراج طفل یا
که مهبل و مثانه متورم و متقرح گردند و بدین واسطه ناسوری مابین آنها موجود شود
و چون علی الاتصال بول جاری است و از حدت مخراش و ریش میسازد آلات
تناسل را و فخذین را با حکۀ شدیدی و لباس دائم ملوث و متعفن است لهذا
صاحب خود را بحدی متألم و متاذی میسازد که از حیات خود بگذرند و زندگی
نخواهند —
و اما تشخیص باید نمود این علت را از تقدم اسباب مذکوره و هرگاه اصبعی بمهبل فرو
برند ثقبۀ باندازۀ عدس تا پسته محسوس خواهد شد و لیکن از آلتی موسوم بابینۀ
رحم خوب مشاهده توان نمود او را و اما انذار او در دست چون از حدت بول التیام
متعسر بلکه اغلب بدهم علاج صعب است و اما بجهت علاج دو قسم باید نمود یکی آنکه
بر دارند آلتی موسوم بابینۀ رحم و بمهبل داخل سازند بطوریکه پنجرۀ او محاذی
ثقبۀ ناسور واقع شود آنگاه بواسطۀ میلی که در آتش تابیده شده باشد اطراف او
را بسوزانند و اگر یکنوبت کفایت ننمود عمل را مکرر فرمایند و در صورتیکه ناسور

جدید و صغیر باشد ممکن است که از دمالیدن سنگ جهنم بچند نوبت التیام پذیرد
بدون آنکه کی نمایند و قسم دیگر آنکه بعد از دخول آن بیند رحم با مشرطی دقیق
اطراف ناسور را ببرند و بخیه نمایند تا التیام پذیرد اما افسوس که این اعمال زیاد
خطیر و در صورت عدم رعایت و عظم ناسور بهیچوجه کفایت نخواهد نمود و اگر با وجود
این معالجات ثمری مترتب نگردد لابد باید قطعه اسفنجه بمهبل فرو برده و دوا
دهند و بعلاوه یک ظرفی که دو نی شکل ترتیب داده و بما بین فخذین ببندند و
دهان او را بفرج متصل سازند تا بول در آنجا مجتمع شود و با سافل و لباس نیالاید

باب رابع از مقاله ثالث در خلع عظام و مفاصل و مشتمل است بر دو فصل

فصل اول در تعریف خلع و اسباب و علامات و علاج او بطور کلی و اما خلع
مفصل عبارت از آنستکه مهره مفصلی از مغاکش خارج و بموضع دیگر قرار گیرد
و این حالت را منقسم نموده اند در خلع تام و ناقص اما خلع تام هنگامی است که مهره
مفصلی بالمره از جای خود خارج شده باشد و ناقص او را نامند که مهره مفصل منحرف
شده باشد از مقر خود بعضی خارج و بعضی دیگر در مفصل باقی باشد و هم از این
قبیل است پیچیدن مفصل که او را غلیظک نامند و او عبارت از آنستکه کیسه محیطه
مفصل منصدع نگردیده باشد بلکه تمددی در اربطه اطراف مفصل بهم رسیده باشد
و هم منقسم نموده اند در خلع مفرد و مرکب مفرد آنستکه خلع مفصل بسببی دیگر

دو

روی نداده باشد و مرکب آنستکه علاوه بر خلع عظیمی مکسور یا عرقی مجروح شده
باشد و اما تشخیص این علت را از چند چیز میتوان نمود یکی از اضطراب عمل که حرکت
او بالمره باطل و یا ناقص گردد دیگر از تغییر هیئت و محور او که بعد از خلع عضو
اطول یا اقصر از آنچه بوده میشود و چون لمس نمایند نقره مفصل خالی و مس
او را در موضع دیگر یابند و لیکن در مفاصل عمیقه که بالحم پوشیده اند و در صورتیکه
ورمی بدان مفصل عارض شده باشد البته تشخیص صعوبت خواهد داشت و هم
باشد که خلع مفصل مشتبه شود با کسر عظم —
و اما سبب این علت ضربه و یا سقطه و یا تمدد عضلات است و اگر ضربه بشقاقت
مفصلیه وارد منکسرش سازد و اگر بر مواضع عظم برخورد از مفصل منخلع
شود و در خلع تام لابد کیسه محیطه بمفصل منصدع خواهد شد و در صورتیکه مهره
مفصل منخلع را سریعا بموضع خود رد نمایند بنیکوئی علاج پذیرد بدون آسیبی و
بالعکس اگر مدتی خارج از موضع خود بماند مغاک مفصل از لحم ممتلی گردد و در
مقر مهره طبیعت بر ود مغاکی بنا نماید و مفصل غیر طبیعی بوجود آرد و بعد از
چندی فی الجمله حرکتی هم در او بهم رسد و اما انذار خلع مختلف است خلع مفرد و جدید
رداءت چندانی ندارد و بعد از رد اصلاح پذیرد بخلاف آنکه اگر بعلاوه خلع عظم
مکسور یا عرقی مجروح شده باشد یا صاحب او علیل و بمرضی مزاجی مبتلا بوده باشد

انذار او ردی خواهد بود و خلع مفاصل بکره مانند مرفق و امثال او اردا انذار است تا
مفاصل چون انجذاب و تغییر اشکال آنها زیاد است بعسرت از موضع خود منخلع شوند
و بعد از خلع مورث فسادی عظیم گردند و هر چه در رد آنها تامل نمایند بهتر است
و بعد از اینکه التهابی در مفصل منخلع بهم رسیده باشد باید صبر نمود تا التهاب تسکین
یابد و آنجائیکه اعضاء ضعیف و اربطه مفصل مسترخی باشند رد سهل اما بفی
الجمله حرکت دوباره از موضع خود منخلع شوند و بجهت علاج لازم است مراعات دوام یکی
رد نمودن ثانی ازاله تابع و تراکیب او و اما بجهت رد او سه عمل باید بکار داشت یکی آنکه
تابعی از مافوق مفصل و دیگری از مادون او گرفته و بخلاف یکدیگر کشیده و عامل
از لمس و دلک رد نماید او را و باید آنکه عضو را در همان محوریکه خلع شده بکشند
و در بین عمل باید عضو را بقسمی باید نگاه داشت که عضلات مسترخی باشند چون
نمود یکر رد او ممکن نخواهد بود بجهت استرخاء عضلات لازم است که علیل را در حمامی
گرم بحدی نگاه دارند که ضعف او را عارض شود یا اینکه دوای قی بدو بنوشانند اما
اسلم و انفع آنستکه باستعمال دوای بیهوشی علیل را مدهوش نمایند که بهترین مرخی
بجهت عضلات است و قاعده چنانستکه مفاصل مطاوعیکه بهم جواب
حرکت توانند نمود محتمل است که تا دو ماه بعد از خلع بموضع خود رد کرد ولکن بکره
را یکماه بعد رد صعب است و اما بعد از رد مفصل لازم است که علیل چند روز آرام

ماند

آرام ماند و بهیچوجه عضو ماوف را حرکت ندهد و بهتر آنستکه عضو را تخته بند یا
نوار پیچ نمود که تکیه باشد و هرگاه بعد از رد استرخاء و وجعی در مفصل
باقی ماند بجهت تقویت او باید چند نوبت ماء بارد بدان عضو اصابه نمود
و هم ارسال علق و تمریخ دهن زیتی سنجابی اللون مسکن وجع و دافع استرخاء است
و اگر با وجود این معالجات ثمری مترتب نگردد باید باستعمال مشمع تاکی
چندی ماده از مفصل علیل جذب کرده و دفع نمود و در صورتیکه مفصل
منخلع منکسر گردیده باشد از خوف غانقرایا و گزاز واجب است قطع نمودن عضو

فصل ثانی از باب رابع در خلع مفاصل اعضاء فردا فردا با علامت
و رد آنها اما خلع راس فک اسفل از نقره واقعه در عظم حجری سبب او ضربه
و سقطه یا تثاوب عظیمی است که در آن بین خبر ناگهان و خوفناک او را بواسطه او
مهره مذکوره را از نقره خود خارج سازد و اما قاعده چنانست که فک اسفل از دو جانب
منخلع گردد —
علامات او این است که دهان گشوده مانده و منطبق نگردد و تکلم نتواند نمود و در صورت
دهان را نتواند نگاه داشت و زائده الجلیلی فک اسفل بحدی بر آید که مشاهد شود
و هرگاه از یکجانب منخلع شده باشد بعلاوه بر اعراض مذکوره دهان منحنی باشد
اگر مفصل مذکوره را نیکوئی بموضع خود رد نماید نیک خواهد بود و لکن مستعد

آنستکه که بنفی الجمله ضربه و خمیازه از موضع خود منخلع شود و اگر در رد او تغافل
ورزند طبیعت مفصلی جدید در مقر مهرهٔ مذکور بنا نماید و طریق رد او اینست
که علیل را بکرسی نشانیده و نایبی سر او را محکم بدارد و در رد دادن دو اصبع ابهام خود را
بلتهٔ پیچیده و بدهان فرو برده و باضراس طواحن تکیه دهد و فک را تنازل سازد و
با ما بقی اصابع از تحت فک اسفل را گرفته بقدام مرتفع سازد تا بموضع خود قرار گیرد
آنگاه نواری از تحت زنخ بر راس استوار ساخته و چند روز اغذیهٔ رقیقه میل فرمود و از
حرکات عنیفه و تکلم اجتناب ورزند و در بعضی اشخاص خلع این مفصل علت مزمنی
شود بنحویکه از صدمهٔ جزئی مثلاً از موضع خود حرکت نموده و بسهولة بموضع خود
رد گردد —

و اما خلع ترقوه و این علت واقع شود از ضربهٔ وارده بر او و بعقب کشیدن کتف بنحویکه
بنحویکه راس ترقوه از نقرهٔ عظم قص خارج شود و در سطح فوقی او قرار گیرد و
دست را مرتفع نتواند نمود با وجع شدید و بجهت رد او باید نایبی با دو دستی
که بزیر بغل استوار ساخته است بدن علیل را محکم بگیرد و نایب دیگر ید را گرفته بجانب فوقی
و خلف بکشد و رد را در ترقوه را دلک و منضغط سازد تا بموضع خود قرار گیرد و من
بعد نوار پیچ نمایند —

اما خلع مفاصل ید از انجمله است مفصل عضد با عظم کتف یا بجانب اسفل و یا

بقدام و یا بخلف منخلع گردد و بفوق نتواند گردید چون کتف مانع است از انقلاع
و انخلاع و اما در صورتیکه بجانب اسفل خارج شده باشد علامات او این است
که راس عضد در تحت ابط قرار گیرد و مقر طبیعی او خالی ماند و ید از بدن بعید
بهم رساند و از انجائیکه منضغط میسازد عصب واقع در تحت ابط را وجعی شدید
عارض شود و از حرکت باز ماند تالم و فساد گردد و باشد که این حالت مشتبه شود بکسر
ترقوه و لکن از لمس تمیز ما بین آنها بنیکوئی داد اگر مشتبه شود خلع مفصل عضد بکسر
او باید از سماع صوت کره پیتاسیون تمیز ما بین خلع و کسر نمود و معتبر ترین نشانها این است
که چون کتف علیل با کتف سالم نسبت دو ثم را برابر کنند ظاهر شود که در زیر اخرم دست سالم
تحدبی نمایان است از سر عضد بعکس در انخلاع سر عضد ناحیهٔ زیر اخرم سطحی میشود یا
مقعر و قسم ثانی آنستکه راس عضد بجانب انسی منخلع گردد در اینحال راس عضد در تحت
زائدهٔ منقار الغراب متمکن شود علامات او این است که ید قصیر و از بدن بعید بهم رساند
و راس عضد در تحت عضلهٔ عظام صدر قرار گیرد و قسم ثالث آنستکه راس عضد بجانب
خلف منخلع و بر وی کتف استقرار یابد و تحت ترقوه مسطح شود علامات او این است
که ید از بدن بعید و قصیر گردد و بجانب قدام ناید علی ای قسم سبب او ضربهٔ وارده
عضد و بکف افتادنست سیما در حالتیکه دست از بدن دور بوده باشد —
و اما انذار او بنیکوست در اشخاص ضعیف الجثه که بسهولت استردادش توان نمود

ولی در صورتیکه جدید باشد و اما طریق رد او اینست که علیل را بر روی کرسی نشانیده
و نایبی بر دارد در دستمالی طویل و وسط او را بر روی کتف انداخته و از زیر بغل دست
سالم گذرانیده و محکم نگاه دارد و بعد لته را با آب آلوده و بمرفق پیچیده و در دو شستر
خفت نموده و بر روی او ببندد و بید و نایب بسپرند آنگاه نایبان او را بکشند بنحویکه
دست واقع است و ثانیاً بتانی بیرون مرتفع سازند تا آنکه دست محاذی محور بدن گردد
و ما بعدها رد را بگیرد چوبی و بلتهٔ پیچیده بزیر بغل نهاده آنگاه حکم فرماید تا نایبان
دست را بقدام نزول دهند و در بین این عمل جراح با دو اصبع سر عضد را لمس نماید
تا مقر خود قرار گیرد و اگر بدین طریق رد او ممکن نشد لازم است که بعد از مراعات اعمال
مذکوره لوله این اولیه پیچیده و بزیر بغل نهاده و حکم فرماید نزول ید و در آن بین
لوله را از طرفین گرفته مرتفع سازند تا بموضع خود قرارش دهد هرگاه وجع تخفیف یابد
و ید را بجمیع جوانب حرکت توان داد دال است بر آنکه بموضع خود استرداد یافته است
و بعد از اتمام عمل چند روز لته را بماء بارد آلوده و بعضد پیچید و با نواری محکم او را
ببندند که حرکت نکند و هرگاه بعد از رد استرخائی در این مفصل باقی مانده بود بواسطهٔ
اصابه ماء بارد قوت گیرد و اگر کفایت ننمود لازم که مفصل را کی نمایند —

و اما خلع مفصل مرفق بجهة استحکام این مفصل خلع تام نادر است الا هنگامیکه
با او فسادی عظیم باشد و این مفصل از مفاصل بکره است و خالی از دو قسم

نیست یا زندین منخلع گردند معاً یا زند اعلی بتنهائی و از انخلاع این مفصل چهار
حالت ملاحظه شود اول بخلف فقط دوم بخلف و وحشی سیم بخلف و
انسی چهارم خلف زند اعلی بتنهائی و حالت دیگر که انخلاع زندین بقدام باشد
محال است مگر هنگامیکه زائدهٔ مرفق بشکند اما حالت اول که خلع بخلف باشد
اکثر و همیشه تام است بطوریکه زائدهٔ اکلیلی زند اسفل در خلف بکرهٔ عضد قرار گیرد
و سطح مفصل عضد بقدام زند اسفل استقرار یابد و رباطات طرفین منصدع و شاید
مرفق نیز باشد که منصدع گردد و معلوم است زائدهٔ مرفق در اینصورت از خلف زیاد
برجسته و از فوق او وتر عضله ذو راسین مسترخی شود و در خلف او خلاء
و در قدام راس عضد تحدب بهم رسد و ید قدری منحنی گردد و اما حالت دوم
که خلع بجانب وحشی باشد اکثر از جانب انسی است و علامات او
این است که مهرهٔ انسی مفصل عضد بر آمده و سطح مفصل زند
اسفل بخارج و
منتهی مرفق در
سطح خلفی عضد
قرار گیرد اما حالة
سیم که خلع بجانب انسی باشد سطح مفصل زند اسفل بجانب داخلی بر آمده و مهرهٔ خارجی

عضد بیشتر خارجی برآمده و باید زیاد انحناء بهم رساند و این قسم از خلع سوای انصداع رباط
طرفی محال است و میشود که در بعضی علاوه بر او شریان و عصب نیز منصدع شوند
اما حالت چهارم که در تند اعلی به نهایتی بقدام منخلع شود دوا و
انیست که سر این عظم بقدام مهره بیرونی عضد قرار گیرد و دو دست در مرفق
قدری منحنی گردد در اینصورت حرکت دوری

او باطل و حرکت بکره ناقص و رباط ممدود الراس تندا علی منصدع شود علی ای قسم
کان سبب او ضربت وارده بر مرفق یا افتادن بکف دست است
اما علاج و طریق ردّ او اینست که نایبی دو دست بکردن و زیر بغل انداخته وسط
عضد را محکم بگیرد و از پیش رفتن مانع آید و نایب دیگر ساعد را گرفته و بخلاف او
کشد و عامل ید را بکنار در بجانب انسی مرفق بنحویکه منخلع شده کشیده و خم دهد
چون بدون خمانیدن ردّ او ممکن نیست پس از آن بموضع خود ردش نماید و اگر
از استرداد او تغافل ورزند دست خشک و بی ثمر ماند و بجهت ردّ او باید نایبی
وسط عضد را بگیرد و نایب دیگر وسط ساعد را و عامل از دلک ردّ نماید عظم
مذکور را بمقر طبیعی خود و این در اکثر آسان است و اما خلع مفصل شط ابن مفصل

یا بقدام و یا بخلف منخلع شود
وزند بین نسبت بمشط یا الحدا
وزاویه نمود در جهت یا بقدام یا
بخلف متشکل شود و از کشیدن
کی بموضع خود استرداد باید
و همین قسم باید ردّ نمود در
صورتیکه سلامیات یکی از
اصابع منخلع گردیده باشند

[illegible]

منخلع شود یکی بواسطه افتادن راس فخذ بخلف و فوق عظم ورک قرار گیرد علامات
او اینست که پا قصیر و از محور طبیعی خود بیرون رود و قدم بجانب انسی مایل و در آن
فخذ در خلف و فوق ورک ادراک شود و زائده موسوم به خلد از محل خود مرتفع
و بزائده فوقی ورک تقریب جوید و حرکت رجل باطل و رکبه منحنی گردد قسم ثانی آنکه راس
فخذ بعد از خلع بجانب قدام مایل و در ثقبه لوذی شکل مسلود و دیگر که در تحت عظم
عانه واقع است

قرار گیرد و علامات او اینست که پا طویل و از پای دیگر تباعد جوید و قدم بجانب
وحشی مایل بوده و رکبه کمی منحنی گردیده و حرکت او باطل شود و بدن مایل بقدام آید
قسم ثالث آنکه راس فخذ از مغاک خود منخلع و در فوق قوس عانه گردد علامات او اینست
که پا قصیر و بجانب وحشی مایل و راس فخذ در مغابن واقع و زائده موسوم به خلد
بزائده فوقی ورک تقریب جوید علی ای قسم کان سبب خلع این عظم ضربت وارده
براو وارده براو و افتادن بپاست و از هر دو جانب که ضربت وارد آید از جانب دیگر
عظم منخلع شود و ردّ این عظم صعوبت دارد و در اشخاص قوی و لحمانی سیما
در صورتیکه بفوق و خلف منخلع شده باشد و اگر در ردّ او اهمال ورزند طبیعت
مفصل جدیدی در مقر مهره مذکور بنا نماید و حفره ورک را از لحم ممتلی سازد و اما
طریق ردّ او اینست که علیل را در پای جزئی خوابانیده و پای سالم او بید بواد
تکیه داده و نایبی بروی رکبه او بنشیند که حرکت نکند آنگاه لنگ طویلی برداشته از ما
بین فخذین انداخته و از روی شانه کن رانیده و محکم بگیرند و مانع آیند از آنکه علیل
حرکت کند پیش رود و نایب دیگر رکبه او را با دو دست محکم نگاه دارد و ما
بعد ها ... بر داشته و بر کیسه پیچیده و دو گره زده بروی او جفت انداخته و بلد ...
بسپرند تا بنحویکه فخذ منخلع گردیده بکشند و عامل ملاحظه نماید بعد از آنکه
راس فخذ از مقر خود حرکت نماید با یکدست کف قدم را بگیرد و با دست دیگر رکبه را

تکیه دهد اگر بجانب انسی مایل است پا را بجانب وحشی بپیچاند و بالعکس اگر بجانب وحشی
مایل است پا را بجانب انسی بپیچاند تا بموضع خود رد شود چون بدین قسم بواسطه بعد
مسافت قوت بر راس فخذ بیش وارد میاید چنانکه در جر اثقال هر چه قوت از تکیه گاه دور
تر است قوت بجهت حرکت کمتر لازم است مانند آنکه در قپان مشاهده میشود
و اما مفصل رکبه نادر خلع گردد بواسطه استحکامیکه مر او راست و اگر هم منخلع
شود ناقص خواهد بود همیشه با این علت عضلات و اوتار منصدع میگردند
و هم باشد که عصب و عروق عظیمه واقعه در اینموضع آسیبی رسد اما تشخیص و ردّ
او سهل و هم باید بعد از ردّ با اطراف رکبه زلو نشانیده و از ماء بارد تبریدات کثیره ملازم
فرمایند که مبادا ورم مر او را عارض شود و قطع او جزئی بهم رساند
و اما مفصل کعب همیشه مرکب است با کسر یکی از دو قوزک و چون عظام صعب
در اطراف او واقع اند لهذا میشود که عظام مذکوره از شدت ضربت ... رسد هیم و مورث
فسادی عظیم گردند
علاج اینست که مفصل منخلع و عظم منکسر را بواسطه کشیدن بموضع خود ردّ و جبر
نموده ادویه و تدابیر ضد ورم بکار داشت و بجهت آنکه مانع شوند حرکت او را لازم
است که از جانبین پا ... نصف چکمه ترتیب داده و قدم را در او نهند یا تخته
بندش نمایند و اگر تراشه از عظم مکسور گردیده باشد باید آنکه شکافت و او را

بیرون آورد و موضع مجروح را رفاده نمود و بعضی گفته‌اند که ممکن است خلع کعب
بدون کسر یکی از دو قوزک و باشد که قصبتین قدری حرکت نموده و بروی
عظم کعبی قرار گرفته تا نزدیک بدو دو یکی رسد و ساق بقدام میل نماید و خلف
قدم خالی گردد در این صورت باز کشیده بموضع خود رد باید نمود و ساق را در حکمه
از حلبی نهاده و محکم بست —

باب خامس از مقاله ثالث در بیان مرض فتق با اقسام و علامات و علاجات

آنها و مشتمل است بر مقدمه و پنج فصل **اما مقدمه** در تعریف فتق و تقسیم او
کلیة اما فتق عبارت از آنست که یکی از امعاء از مقر خود خارج شود و در کیسه محیط
صفاق طبیعی خود قرار گیرد و بدین تعریف معلوم گردد که فتق کدام و اخراج محض
کدام است چون فتق همیشه در خریطه صفاقیه است اما اخراج بی کیسه بظهور رسد
بدین نحو که میگویند اخراج مهبل و رحم و مستقیم و فتق میگویند بواسطه آنکه
بی کیسه محیط بدو نزول مینماید و این علت را بنا به موضع عظیم بدن منقسم
نموده‌اند در فتق دماغ و صدر و بطن و از آنجائیکه فتق بطن اعم قسمین اولی
لهذا ذکر او را بر ما بقی مقدم داشتیم —

فصل اول از باب خامس در فتق بطن و اقسام و اسباب و علامات

و معالجات او بطور کلی بدانکه امعاء فتق مینماید یکی از سه موضع یکی از مجرای

مغابن دویم از مجرای واقع در تحت مغابن بفخذ سیم قریب بسره از مراق و نادرا
از سایر مواضع شده‌اند امعاء فتق نمود و از امعاء اغلب فتق مینماید معاء دقاق
و ثرب و بنادر معاء غلاظ و معده و مثانه و غیرهما بنابراین موافق آلات مفتوقه نامیده
اند او را بفتق امعاء و فتق ثرب و فتق معده و هرگاه معائی با ثرب بالمشارکه فتق
نمایند او را فتق ثرب و امعاء نامند و در صورتیکه معائی از موضع خود خارج فتق
نمایند قاعده چنانست که کیسه صفاق مقر خود را همراهی آورده و در او قرار گیرد و
او را کیسه فتق نامند و واضح است که این کیسه با صفاق عظیم بطن منسوب و جزو آنست
و موضع اتصال این کیسه را با صفاق عظیم بواسطه ضیق بودن او فم فتق نامیده اند
و این کیسه را قاعده آنست که با اطراف ملصق و ملحم شده باشد بنحویکه بعد از خروج
امعاء مفتوق کیسه او در موضع باقی و مراجعت ننماید و در حجم و اجزای او غلظتی
بهم رسد و مقدار عظم فتق مختلف است در بعضی بقدر فندق و در بعضی بزرگی
سر طفلی گردد و هم ممکن است که یک شخص صاحب فتق متعدد باشد علی ای حال
در صورتیکه معاء مفتوق صاحب حرکت باشد و بسهولت ببطن رجوع نماید او را
فتق آزاد و اگر بدون حرکت باشد و ببطن رجوع ننماید او را فتق ساکن نامند و سبب
حرکت و سکون او یا از آنست که معاء مفتوق مدتی مدید در کیسه خارج از بطن
مانده و با لحم ملتصق گردیده و ملحم شده و یا آنکه باب فتق بحدی ضیق است که بان

حلقه معاء را منضغط میسازد و نمیگذارد که ببطن رجوع نماید و این قسم را فتق مختوق
نامیده اند و بنا بر اسباب منقسم گردانیده اند او را بفتق خلقی و فتق عارضی اما فتق
خلقی هنگامی نامند که مجرائیکه در جنین بیضه از او عبور و از بطن خارج میشود مسدود
نشده یکی از امعاء نیز از همان مجری فتق نموده باشد —
و اما سبب فتق یا استعدادیست و یا اتفاقی و از اسباب استعدادی است ارث
یا استرخای مراق بواسطه شحم یا تمدد او است بواسطه استسقاء و وضع حمل و هزال
مفرط و از اسباب اتفاقیه که مورث این علت شوند ضربه و سقطه وارده بر بطن و تعب
عظیم و سعال شدید و قی و قوی مفرط و حمل اشیاء ثقیله و در بعضی بلدان فتق
بیش از بعضی دیگر بهم رسد و در ذکور در جانب ایسر و اما علامات فتق متحرک که فتق
آزاد نیز نامند آنستکه تحدبی بر یکی از مواضع مذکوره بهم رسد بدون ایلام و ابرا
و جلد محل او را تغییر رنگ ننماید و اگر علیل بر پشت بخوابد یا آن موضع را دلک نماید
و منضغط یا صدای قراقر بواسطه رجوع معاء مفتوق ببطن تحدب معدوم شود و
بالعکس از برپا ایستادن و سرفه نمودن و حبس نفس تحدب بیفزاید و چون چندی بدین منوال
بگذرد آلات غذا و هضم اختلالی روی دهد و طبع یبوست بهم رساند و در بطن ریح و
قراقری بهم رسد با جشاء دائمی و وجع قولنجی در اجزای بطن عارض شود و تشخیص آلات
مفتوقه زیاد صعب است و اما فتق امعاء خود را تشخیص میدهد از تحدبی لدنی و

مساوی که در حین رجوع ببطن قراقر دارد و از قرع موضع او صوت طبلی مسموع
شود و هرگاه ثرب فتق نموده باشد در موضع مفتوق تحدبی و غیر مساوی باشد
و حین رجوع قراقر ندارد و از قرع او صوت صوت طبلی مسموع نگردد و اما علامات
فتق ضیق و معاء مفتوق را آنست که خاطر نموده باشد بنحویکه معبر از مسدود و حرکت
دم عسرت داشته باشد البته جزء مفتوق از معاء مختوق خواهد شد و باشد که این
حالت بطول بینجامد و مورث غانقرایا گردد و سبب این اختناق حرکت عنیفی است که
بواسطه او معاء زیاد نازل و پیچیده و یا از برازی غلیظ و سخت ممتلی گردد و بدین
واسطه رجوع او صعوبت بهم رساند و مختوق شود و اما علامات اختناق معاء این است
که وجعی شدید در اجزای بطن و فتق عارض شود با تمددی عظیم در موضع مفتوق
و غثیان و قی بلا اینکه در معده است و بعد قی صفراوی دست دهد و این قی
یا بالذات و یا بعد از شرب چیزی عارض گردد و نبض از ابتدا صلب و سریع
شدید صغیر و متمدد شود با نفخ بطن و حبس اطلاق و طبع و هرگاه این حالت طول
کشد و علاج ننمایند علیل را فواق و اضطرابی عظیم روی دهد با قی متصل و فواق
و نبض دو یک و منفصل گردد و عرق بارد عارض شود و بشره بکردد تا کشیدگی و
و غور عینین و بعد بهلاکت رسد و در صورتیکه معاء مختوق رجوع ننماید و در
موضع خود باقی ماند غانقرایا گردد و در این حال وجع بدان شدت تسکین یابد و

و اما اگر این وجلد کبود گردد ودر جوف او هوای متعفن متولد میشود ونبض ساقط شد
وصاحب خود را بهلاکت رساند ولکن نادر میشود که معاء مخنوق بجلد ملصق و
بظاهر منجر گردیده ودر انموضع مفصلی غیر طبیعی بوجود امده وعلیل بر فتق
و اما علاج این مرض مختلف است باختلاف فتق از استعداد حرکت یا عدم او و غانقرایا و
انجائیکه فتق صاحب حرکت باشد بجهت علاج او لازم است که موضع علت را دلک نمایند
تا معاء مفتوق ببطن رجوع نماید انگاه فتق بندی ببندند و مانع اید از نزول او و در
اوقات جهت اجرای این صبح است در حالتیکه امعاء باستعمال حقنه لینه از فضول خالی
ساخته باشند وعلیل را بر بستری خوابانیده و پاهای را خم دهد و بالشی زیر کمر نهاده و
عامل با یک یا دو دست موضع علت را دلک نموده ومعاء مفتوق را بجانب بالا رفع
و منضغط سازد و تا بطن رجوع داده و بر گرداند و بعد از رجوع باید با فتق بند
فربندند که فرود که نیابد او و فتق و باد فتق را بقسمی منضغط سازد که حین جنبش نفس
بهیچ وجه معاء خارج نتواند شد و باید حین استعمال فتق بند علیل را خوابانید و هر
گاه بعد بستن با این الت جزئی از معاء نتواند از پهلوی دیگر خارج شد صاحب خود
را زیاد متالم میسازد و موضعی را که الت مذکور منضغط سازد و مورث اماله گردد
باید پنبه یا پارچه صوفی نهاد که مبادا از صدمه او جلد ریش شود و در صورتیکه معاء
مفتوق با کیسه خود ملصق باشد وبدین واسطه مراجعت ننماید با انکه جزء

مفتوق بمقداری نیست که رجوع او محال است در اینحال معالج را هیچ باقی نیست جز انکه
کیسه ترتیب دهد وموضع مفتوق را در ان نهاده و ببندد تا تکیه گاه باشد او را در فتقهای
عظیم اگر علیل چند ماه بر پشت بخوابد و از دلک بموضع مفتوق و اکل اغذیه لطیفه
ممکن است که معاء مفتوق ببطن رجوع نماید و قلیلی از او باقی ماند که بتوان فتق بند
بکار داشت و در صورتیکه فتق جدید و علیل طفل باشد از استعمال فتق بندی دائمی
باشد که باب فتق بیکدیگر ملصق و مرض بکلی دفع و علیل نجات یابد و بباید دانست که
چون چندی فتق بند استعمال نموده و باب فتق بدین واسطه ضیق گردید اگر فتق بند
را بر دارند و حرکتی عنیف ننمایند باشد که معاء مفتوق مخنوق شود و متقدمین از
حکماء بجهت دفع و علاج این مرض بکلی بعضی اعمال اختراع نموده اند که بواسطه انها
باب فتق متورم و از لحم ملصق میگردید لکن از انجائیکه اعمال مذکور مخطر و نفع
انها اقل از انستکه که فتق بند متاخرین علم جراحی ترک نموده اند بالمره از انجمله
اعراب کی مینمودند بدین تقسیم که بر صید اشتند اهنی تافته و محاذی مجرای معا بر جلد
را داغ مینمودند تا کیسه فتق بدین واسطه از مجری جمع و باب فتق مسدود میگردید
اما او اضح است که اثر قریب بصفاق و مجاورت او این علم اخوفی عظیم است و اما
قسمی دیگر از عمل انستکه بتحت حبل البیضه و کیسه فتق چند سوزن فرو برده
و باطراف انها ریسمان کشیده و رها دهند تا جلد غانقرایا ساقط شود لیکن انجائیکه

این عمل حاصلی نبخشد بیضه را ابر و معدوم خواهد شد و اما قسم دیگر از عمل که اسهل و اتم
اقسام است انستکه جلد بیضه را بباب فتق بدوزند بدین طریق که با غانت سنبادیبی
بیضه را بباب فتق فرو برند و از فوق موضع مخنوق خارج ساخته و بموضعیکه اصبع
نهاده اند گلوله از کتان گذارده و منتهای ریسمانها را در فوق ان بپد و چوب ببندند تا سه
روز بعد از عمل که ورم در اجزای موضع علت عارض و تقیح فتق را میسازد در روز هشتم
تا دوازدهم ریسمانها را باید کشید و اما علاج فتق مخنوق انست که معاء مفتوق را ببطن
رجعت دهند بهر نحو که باشد و بجهت این عمل باید قسمی نمود که تمدد عضلات بطن قلیل
گردد و بهتر انستکه اولا فصد نموده و باطراف موضع علت نشانیده و باستعمال حقنه
لینه امعاء را از فضول خالی سازند صفت حقنه نافع بگیرند توتون نیم درهم و در پنج سیر
اب طبخ داده و بید و نوبت حقنه نمایند اگر با این تدابیر معاء مخنوق ببطن رجوع نمود فبها و الا
باید علیل را در حمامی گرم فرستاده و قدری مکث نمایند که ضعف عارض شود انگاه
با دلکی لین معاء مخنوق را رجعت دهند و چون از دلک قوی باشد که کیسه محیط
بمعاء منصدع گردیده و صاحب خود را بهلاکت رساند لهذا باید که دلک بانفصال
و در فوق باشد و بفاصله او علیل را بخوابانند و زیر کمر او بالشی نهاده مرتفع سازند و
بموضع علت اضمده مرتبه از برگ و گل خطمی و گل سرخ و بابونه و امثال انها بکار دارند
و هر گاه با وجود این اعمال معاء مخنوق ببطن رجوع ننماید و عضلات بطن بتمدد

و فواق عارض شود باقی مکرر و نبض صغیر باشد باید بدون تامل عمل ید نمود و اگر چه
هشت تا دوازده ساعت بعد از خناق ممکن است عمل نمودن لکن همیشه تعجیل او برای
عامل و معمول اسلم از تاخیر اوست و این عمل را بچهار هنگام باید نمود اول شق جلد
ثانی کشف و گشودن کیسه فتق ثالث وسیع نمودن باب فتق رابع رجوع دادن معاء
مخنوق ببطن و اما بجهت شق جلد لازم است که موی اطراف را زایل ساخته انگاه عامل
و نایب او از منتهی تحدیب فتق یک غضنی از جلد مرتفع نموده و بعد مشرط محدبی
از یک جانب فرو برده و از جانب دیگر خارج ساخته و از داخل بخارج جلد را بشکافد مگر
در بعضی اوقات از خوف انکه مبادا اسیبی عظیم رخ نماید لازم است که از ظاهر بباطن
جلد را بشکافد و بجهت عمل ثانی باید برداشته و میل صاحب شیار و مشرطی دقیق
بدین قسم که اول با ابر طبقه دقیقی از انموضع را گرفته مرتفع ساخته و میل مذکور در ابر
بحت او فرو برده و با مشرط بشکافد و بهمین قسم تدریج و در فوق عمل نمایند تا رسیدن
بمعاء و قاعده چنانست که از شکافتن کیسه محیط بمعاء رطوبتی اصفر یا غسالی اللحم خارج
شود که این را رطوبت فتقی نامند و حین خروج رطوبت فتقی دلیل است جراح اگر یا معاء
رسیده است و اما در هنگام ثالث بعد از شکافتن کیسه و مشقوب نمودن او باید
اصبع ابهام را فرو برده و بهدایت او مشرطی که داری بجوف کیسه داخل و ثقبه مذکور
را وسیع سازند انگاه در گشودن باب فتق احتیاطی کامل بجا ارند از خوف انکه مبادا

در بین کشودن جراحتی بر معاء مفتوق وارد آید و صاحب خود را فی الفور هلاک سازد
ولهذا لازم است که نایب معاء را بیک جانب بکشد و عامل نوک اصبع سبابه خود را فرو
برد تا بموضع ضیق بقسمیکه ناخن محاذی معاء و سرانگله محاذی باشد بموضعیکه باید گشوده
و هلال آسا و مشرط دیگر را داخل و تکامل باب فتق را بجائی که اصبع بسهولت داخل
بطن تواند شد و اما هنگام رابع آن است که عامل ملاحظه نماید که معاء مخنوق سالم است
یا فاسد و ملتوی است یا غیر ملتوی اما در صورت سلامتی از یکدیگر قطعات او را کشوده
و همان قسمیکه خارج شده ببطن رجوعش دهند بتمام سکرا انجائیکه معاء مفتوق با کیسه
خود ملتصق یا فاسد گردیده باشد جایز نیست رجوع او بلکه بعد از باب فتح باب از عمل
دست کشیده و ببندند اما اگر جزء قلیلی از معاء ملتصق باشد میتوان با احتیاط معاء را
از کیسه جدا نموده و ببطن رجوعش داد و هرگاه بعد از عمل مشاهده نمایند که شرب فاسد
و سیاه شده رجوع او جایز نیست در اینصورت باید قطعه فاسده از شرب ابریده و سالم او را
ببطن داخل ساخت و چون معاء مفتوق بنفش یا کبود گردیده باشد باید عامل دلیمانی
برداشته و بدو و شرب بکندی ساخته و ببطن رجوعش دهند زیرا که محتمل است بعد
از فتح باب جلوه از سر گیرد و بعکس انجائیکه معاء مفتوق مخنوق و حقیقه غانغرایا شده
باشد رمادیت لون و برد موضع و شقاق جلد دال است بر این معنی در این وقت
عامل را هیچ باقی نیست جز آنکه موضع غانغرایا شده را قطع نموده و قسمی نمایند که در این

موضع

موضع مقعد غیر طبیعی موجود شود و اما بعد از فراغت از عمل خون را شسته و علیل را بنحوی خواباند
بنحویکه عضلات بطن مسترخی باشند و جراحت را بتفتیلهای آلوده بروغن بادام
بپوشند و قاعده چنانست که یک دو ساعت بعد از عمل طبیعت اجابت نماید و اگر اجابت ننمود
باید تنقیه کلمل و دهن بید انجیر طبع را نرم دارند و چون جراحت بر هم نشینند رفائد را
تجدید باید نمود و هرگاه بعد از عمل علامات ورم صفاقی عارض شود لازم است که شرب
کلمل و روغن کرچک و تمریخ دهن زیبق بجانب اللون و ارسال علق سورث او را تسکین
و ماده موزمه را تحلیل برند

فصل ثانی از باب خامس

در ذکر اقسام فتق و علامات و معالجات او به تفصیل و مشتمل است بر سه جمله جمله اولی در فتق برنجین و این لفظ شامل است
خروج یکی از امعاء را از مخرج بیضه و این از جهة حال الخارج نیست یا چنانست که
معاء از تمام مجری عبور و از حلقه خارجی بطن فتق نماید او را فتق خارجی نامند و یا
چنانست که معائی بمجاورت حبل البیضه بکیسه بیضه منصب شود او را فتق صفنی نامند
و از اثبات میشود که معائی داخل تنفرنی شود او را فتق تنفرنی نامند و هرگاه معائی از
تمام برنج نکردد بلکه از حلقه داخلی او خارج و در مجری باقی ماند در این صورت او را فتق
داخلی نامند و اما فتق خارجی برنج چون معاء مفتوق از تمام مجری کذشته بواسطه
شکل تودیقا او موربت نماید و بعکس فتق داخلی و صیر و مستقیم الشکل است و چون

فتق خارجی مزمن شود عنق او ضخیم و حجم بهم رساند و بدین واسطه مجری مستقیم
کردد بقسمیکه تمیز او از فتق داخلی برنج صعب و متعسر باشد و بعد از اینکه معائی
فتق نمود و بکیسه بیضه داخل کردید محاط است از جهة طبقه اول صفن ثانی لحم و شحم
واقع در تحت جلد ثالث غشاء عضلانی و غشاء حبل البیضه رابع کیسه فتق که
متعلق بصفاق و جزو او است و اما مستعدین بدین علت اشخاصی باشند که برنجین
ایشان یا وسیع یا بالمره مسدود نکردیده باشد بقسمیکه علاوه بر بیضه یکی از امعاء
نیز میتواند فتق نمود و میشود که در جنین بصاحب بیضه یکی از امعاء از بطن خارج
و فتق نماید در این حال او را فتق خلقی نامند و از انجائیکه ممکن است اشتباه
این علت با قیل الماء و دوالی حبل البیضه و بقای بیضه در برنج و داخل شدن او بصفن
و خیارک و دمل بیمیکه در این موضع موجود شده باشد لهذا لازم است که بدین
علامات امتیاز دهند فتق را از امراض مذکوره ــ

فتق	قیل الماء
من جمله فتق از جانب اعلی با سفل نامند	بخلاف تو او از جانب میباشد
صاحب قعی است متصل ببطن	محدود و بشکل کلابی است
از حبس نفس و دویدن عظم بهم رساند	بخلاف تفاوتی در او بهم نرسد
از قرع او از طبلی نماید و از دلک بر	قرع او چنان باشد که مشکی پر آب

بطن

بطن راجع شود چون بجانب	شفاف و ضوء شمع خلف او مرئی
موخر او روشنائی بدارند ضوء	کردد
او مرئی نشود از فرو بردن	نه چنین است
اصبع بین برنج داخل تواند شد	
و اب فتق فهمیده میشود ــ	

و اما تمیز ما بین فتق و دوالی حبل البیضه را بدین علامات باید نمود

من جمله	در فتق	دوالی حبل البیضه
	برنجین وسیع	بخلاف ضیق است
	از لمس دوا او ورده محسوس و ملموس	در دوا او ورده خوب ملموس شوند
	نکردد حین خوابیدن معاء مفتوق	از خوابیدن التبه تخفیف میابد ولی
	ببطن رجوع نماید با قراقر و بدین	تدریج و بدون قراقر اماس بتحلیل
	واسطه زا وایلام تخفیف یابد	رود

و اما تمیز ما بین فتق و خیارک را بدین علامات نمایند که در فتق برنج وسیع و اعراض
التهابی مر او را نیست الا در صورتیکه معاء مفتوق مخنوق کردیده باشد در قرب هوث
التهابی عارض شود با سایر اعراض ردیه از قبیل قی و اسهال و امثال انها ــ
بخلاف انکه در مرض خیارک برنج بحالت طبیعی و اعراض التهاب ظاهر و اغلب با فرحه قضیب

مراهست —

واما تمیز ما بین فتق و حصول ریم و اجتماع او در مغابن بدین علامات باید نمود که در فتق
علامت حمی دق و وجع قطن و کلالت و ضعف بدن قوی نیست اما بعد از اینکه فضا
قطن بریم نشیند و ریم حاصله از آنها بمغابن منصب و در آنجا مجتمع شود و بدین
واسطه علیل را حمی دق عارض گردد با کلالت اعضاء و وجع قطن و ضعف قوی
و در صورتیکه بیضه در مجری باقی مانده باشد البته فضای آنجانب خالی خواهد بود
از بیضه و با وجود براینکه علامات کثیره بجهت تمیز ما بین فتق و سایر امراض بیان نموده
اند میشود که حکمای حاذق و ماهر نیز در تشخیص اشتباه نموده و بخطا بیفتند
واما علاج این علت آنستکه معاء نازل را تشدید ریح باد لکی بر فتق همان قسم که فتق بطن
رجوع داده آنگاه فتق بندی فربی بدان موضع ببندند بنحویکه از حبس نفس و
و دمیدن معانی نتواند نمود بدین تدبیر ممکن است که بعد از دو سه سال باب
فتق مسدود و مرض بکلی زایل و علیل نجات یابد و اما در صورتیکه معاء مفتوق
بهیچوجه ببطن رجوع ننماید و اعراض مخوفی مراورا عارض شود باید بدون تامل
عمل ید نمود بدین طریق که منتهای موضع مفتوق را دو نایب غضنی عرضاً گرفته
مرتفع سازند و عامل بر دارد مشرطی مستقیم و بیکجانب او فرو برده و از دیگر
طرف خارج ساخته و میلی ناودار براو فرو برند و بشکافند آنگاه با ابره بطبقه

بطبقه

بطبقه گرفته مرتفع سازد و بتحت آنها میل مذکور را فرو برده و طبقه بطبقه بشکافند
تا آنکه رطوبتی دفع شود که دلالت نماید برآنکه بمعاء رسیده اند آنگاه اصبعی فرو
برده و بهدایت او تقبه را با مشرطی دکمه دار وسیع ساخته و هم با اصبع با امتحان
نمایند که باب فتق جدید یا ضیق است و از آنجائیکه ممکن است قطع نمودن شریان مانه
بطن در حین عمل بناء علی ذلک حکماء قرار گذارده اند که در فتق خارجی از جانب وحشی
برنج بجانب زائده خاصره بشکافند و در فتق از جانب انسی با علی ید باید شکافت و هرگاه
یقین نداشته باشند در تشخیص بهتر آنستکه باستقامت از جانب انسی بفوق بشکافند
که شریان مذکور را آسیبی وی نخواهد داد البته و بعد از اتمام عمل و رجوع دادن
امعاء ببطن جراحت را رفاد نموده و ببندند بطریقیکه در عمل عموی ذکر رفته تا التیام پذیرد
آنگاه فتق بند بکار برده و این قسم از فتق اکثر ذکور را عارض شود و فتق فخذ اناث را —

جمله ثانی از فصل ثالث در بیان فتق فخذ و آن و عبارتست از خروج معانی
از مجرای واقع در تحت رباط موسوم بفلابی و نزول او بفخذ چنانکه در کتاب تشریح
تفصیل او ذکر شده است و از آنجائیکه این مجری در اناث بواسطه وسعت خواه اتسع
از آنستکه در ذکور لهذا اغلب اناث را افتد و اما علامات او این است که در تحت
مغابن و رباط مذکور تقدام او عبیدیکه از آنجا غابر بند بحدیبی بعظم فندقی
وظاهر و بیفزاید تا آنکه بعظم نارنجی شود و از حبس نفس و دمیدن و حرکات

عنیفه اعظم از آنچه موجود است گردد و تمیز ما بین این علت و فتق برنجین چنان است
که در فتق برنجین امعاء از فوق رباط فلابی و در اینجا از تحت او خارج میشود و
در فتق برنج معاء مفتوق بصفن منصب گردد و در اینجا محال است از صبابت او
بصفن و هم باید بعلاماتیکه سابق ذکر نموده ایم تمیز داد این علت را از مرض خنازیر
و دمل ریمی واقع در این موضع و طبقاتیکه معاء مفتوق را از این موضع را محیط اند
اول جلد و لحم واقع در تحت او و غده شحم و کیسه بیضه است و غالباً معاء غلیظ و
نبدرت معاء سفلی از این موضع فتق مینمایند —
واما علاج باید آنکه معاء مفتوق را ببطن رجوع داد بر و فق و ملایمت آنگاه از ابتر
با فتق بند بکه قصیر العنق باشد مانع آیند نزول او را در صورتیکه رجوع او ممکن نگردد
و اعراض خناق ظاهر شود و چون خناق معاء در این موضع بسرعت صاحب خود را هلاک
میسازد لازم است که بدون تامل عمل ید نمود بدین قسم که از جلد منتهای تحت
موضع مفتوق غضنی طولاً گرفته مرتفع سازند تا عرضاً شکافته شود بخلاف آنکه
در قسم سابق و بعد لحمه با دقت کاملی بشکافند تا و ریدصافن را آسیبی نرسد
و بعد از شکافتن کیسه و وسیع نمودن او باب فتق را بگشایند چنانکه رباط
موسوم بپیم برنات مقطوع گردد و بجهت این معنی لازم است بردارند مشرطی دکمه
دار و تمام قبضه او را با التفیه پیچیده و قدری از او باقی گذارند تا آنکه با مشرط مخصوص

که این عمل راست بجوف کیسه و با اصبع کار بتری رباط مذکور را یافته آنگاه مشرط را بر روی
او نهاده و قوت نمایند تا قطع شود و بعد از قطع او معاء مفتوق بر فق ببطن رجوع دهند
با سایر اعمالیکه سابق در خناق امعاء ذکر نموده ایم —

جمله ثالث از فصل ثالث در فتق مراقی که هم فتق سره تا صدش بواسطه
قرب جوار و او عبارتست از خروج معانی از فضای ما بین او تار عضلات بطن تولد
میشود که از سره فتق نمایند امعاء و این مرض یا خلقی و یا عارضی است اما خلقی هنگامی است
که بعد از تولد تقبه سره انسداد نیابد و معانی از او فتق نماید و این حالت اغلب عارض
اطفال اکثر زیاد بگریند و هم زمانیکه چند نوبت برداشته و بدینواسطه فضای بطن
آنها وسیع گردیده باشد یا اشخاصیکه لحافی البطن بوده و هزال هم رسانیده اند یا مبتلاء
بمرض استسقاء بوده اند محتمل است که بدین قسم فتق مبتلا گردند و طبقات محیطه بمعاء
مفتوق از این موضع جلد و لحم واقع در تحت او و غشاء عریض مراقی و صفاق است
واما علامات او این است که در وسط بطن ضیقی باشد و امعاء را جای نماند و بدین
واسطه فتق موجود گردد علیل را اعراض قولنجی نزمن عارض خواهد شد و در این
قسم نادر است که معاء مفتوق مخوف گردد و هرگاه این حالت هم رسانند زیاد شدید
و بسرعت صاحب خود را هلاک میسازند —
واما علاج میباید معاء مفتوق را با دلکی ببطن رجوع دهند آنگاه بردارند نصف

جوز بوا و موضع علت نهاده و با کره‌بندی او را محکم ببندند و اگر کفایت نمود روده
معاء بگیرند پارهٔ چوبی مجوف و بموضع مفتوق نهند چنانکه معاء در جوف او قرار
گیرد و دوا ناث میاید گره‌بندی ترتیب داد از صمغ لعوق و بکر بست تا از انضغاط
و معاء رجوع ببطن نموده و خارج نتواند گردید و هرگاه با این حالت معاء مخنوق
گردیده باشد لازم است که از جانب فوقانی بطن باستقامت شکافی داده و معاء
را بر فوق بطن رجوع داد و بسیار دیده میشود که معائی از ثقبهٔ مسدود و خاصره فتق نماید و
همچنین است فتق معده و از اینجائیکه فتق امعاء بمهبل و مجاری نیها نادر الوجود است
و تشخیص متعسر و لهذا ذکر آنها را ترک نموده ایم —

فصل ثالث از باب خامس در فتق صدر و او بسیار نادر الوقوع است و سبب
او یا خلقی و یا عارضی است اما خلقی هنگامیست که قوه مصوره در تشکیل ضلعی
خطا نموده باشد و عارضی هنگامیست که ضلعی دو نیم گردیده و از سرفه عظیم فتق
عارض شود علی ای حال علاج این است که قطعهٔ مفتوق از ریه را بموضع خود رجوع داد
آنگاه پارهٔ چوب که در پنبه دوخته باشند بدان موضع نهاده و ببندند لکن علاجی
حقیقی مر او را نیست —

فصل رابع از باب خامس در فتق دماغ و او عبارت است از تحدبیکه واقع
شود در موضعی از جمجمه بواسطهٔ خروج دماغ و اغلب خلقی است که از ما بین دو

دوری یا ملازه دماغ فتق نماید و بنادر میشود که قطعهٔ از عظم جمجمه زایل و دماغ
از آن موضع خارج شود و علامات او این است که در دو زاویه یکی بر شفره شده و ورمی
ظاهر شود با قبض و بسط و چون لمس نمایند حرکت دماغ ملموس گردد و در جلد آن موضع
شعری نروید و اما اعراض این علت بنا بعظم و صغر فتق مختلف است هرگاه صغیر
باشد اعراض او شدید نباشد لکن در صورت عظم طفل را از باد متألم و متاذی
سازد و دائم بگرید و بنالد تا بهلاکت رسد و هم مشاهده شده که طفلی با این حالت
نمرده است بواسطهٔ خوب محافظه نموده اند موضع علت را از ورود آفات و
صدمات و عارضی این مرض را از تقدم ضربهٔ وارده بر جمجمه و زوال عظم موضعی از او و حرکت
دماغ باید تشخیص داد و بسا باشد که بعد از عمل تره پاناسیون قطعهٔ لحمی اسفنجیه در غشا
ام الغلیظ بروید و برآید چنانکه در مقاله ثانی ذکر او رفته و مشتبه گردد بفتق دماغ
در این حال باید بدقت کامل و مراعات اعراض ماسبق تمیز داد شان از یکدیگر و هم اگر مشتبه
شود با دمل خونی که بعد از تولد در راس طفل عارض شود باید تمیز داد ما بین آنها بعلامات
ذکر اگرچه فتق اغلب در وسط راس بود دمل مذکوره از فتق عظم تخفین واضح میشود —
و اما علاج در صورت صغر فتق لازم است که بنهایت دقت و رافت جزء مفتوق از دماغ
را بجوف راس رجوع داده و ما بعدها پارهٔ جرمی مدور الشکل بدان موضع نهاده و محکم ببندند
لکن در صورت عظم این عمل کفایت نخواهد نمود بلکه باید از چوب کلاهی یا ورق

نقره صفحهٔ مقعر الشکل ترتیب شود و بموضع مفتوق نهاده و ببست و مواظب بود
که صدمه و آسیبی بدان موضع بهیچ وجه من الوجوه وارد نیاید —

باب سادس در خروج احشاء و آن عبارت است از نزول نمودن احشاء
از باطن بظاهر و تمیز داده شود از فتق بواسطهٔ خارج شدن امعاء بی صفاق خود بخلاف
فتق که با صفاق همراه بود و این باب مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در خروج
رحم است **فصل دویم** در خروج مهبل **فصل سیم** در خروج مستقیم ه

فصل اول در خروج رحم است و این خروج یا تام است یا ناقص اما ناقص آنستکه
در مهبل نزول نماید چنانچه اگر انگشت را در فرج فرو برند رحم را نزدیک باز احساس نمایند
و از عوارضات این مرض است وجع شدید در کمر و تهیگاه و احساس ثقل در مهبل و عسرت
در ادرار و اطلاق و این علامات در هنگام حیض و حرکات عنیفه نمودن زیاد گردد —
اما خروج تام آنستکه رحم از فرج خارج شده مهبل را نیز بپایین کشد و علامات مذکوره
تماما در این وقت موجود در نهایت شدت میباشد و بعلاوه غثی و اضطراب و قی
و علامات مذکوره تماما در این وقت موجود و در نهایت میباشد و بعلاوه غثی و
اضطراب و قی و علامات اختناق رحم ظاهر آید و چون فم رحم مجاور هوا شود ملتهب
گردیده و گاهی منقرح میگردد و اما جهة این مرض استعداد زنانیست که مهبل ایشان
مسترخی شده باشد بواسطهٔ سوزاک مزمن و یا وضع حمل نمودن متوالی و یا برداشتن

اشیاء ثقیله بخصوص بعد از حمل و علاج این مرض آنستکه رحم را بمحل خود برگردانند بدین
نحو که اولا مثانه و مستقیم را از ادرار و اطلاق پاک نموده و بعد مریضه را بر پشت خوابانند
بنحویکه در زیر کمر آن بالشی گذارند که مرتفع شود و بعد از آن با دو انگشت ابهام رحم را
فشار داده تا بمحل خود مراجعت نماید و هرگاه اینعمل دشوار باشد مریضه را باید چند
روزی خوابانیده که هیچ حرکت ننماید و بعد رحم اگر رفته و بمحل خود برگردانند ولکن از
برگرداندن فرزجه نمایند تا آنکه همچو دغا مسدود و رحم بدان تکیه نماید و بهترین فرزجه
حلقه ایست بیضی شکل که از چوب پنبه و یا مداد یا لاکن و یا صمغ کوتیر ساخته باشند
و از طرفی عنق دقیق داشته باشد و طریق استعمال فرزجه هم بدین نحو است که بعد از تنقیه
مثانه و مستقیم از ادرار و براز مریضه را بر پشت خوابانید بنحویکه کمر او بلند و فخذین
مرتفع بوده باشند و پس از آن فرزجه را با دو انگشت فرو برند چنانچه فهمیده شود
که عنق رحم در سوراخ حلقهٔ مذکوره قرار گرفته است و بعد فرزجه را بقسمی داخل نمایند که
رحم را بالا برده و در تحت نگاه دارد و چند ساعت آرام بماند و هرگاه مورث ایلام شد باید
کرد و معلوم است که فرزجهٔ مذکوره عظیم میباشد باید او را خارج نموده فرزجهٔ کوچکتر
بکار برند و هرگاه فرزجه بدون سبب خارج شود دلیل بر آنستکه مقدار او کوچک است
لهذا تبدیل او نموده بزرگتر از او را بکار برند و باید فرزجه را مریضه هر سه روز یکنوبت خارج
نموده پاک کند بعد از آن مجددا داخل نمایند و چون گاهی میشود که فرزجه اثر تنحج بخشد و مریضه

نیز متحمل آن نتواند شد لهذا اطبا آن عملی اختراع نموده اند بدین نحو که بعد از بریدن کنار
شفرین کبیر و کنار او را از جانب اسفل بخیه نموده تا نزدیک ببالا قدری باز گذارند بجهت خارج
شدن ادرار و خون حیض و یا آنکه دو حلقه در شفرین کبیر بیندازند که منطبق بر یکدیگر
گردید تا دائم بوده باشد در حمرا —

گفتگو در انقلاب رحم میشود که گاه گاهی بندرت رحم خارج شده و منقلب گردد و آن نیز یا تام
یا ناقص است و یا دفعی و یا بتدریج اما دفعی عارض شود بواسطه زائیدن زن در حال قیام
یا در صورتیکه جفت در رحم بوده باشد و قابله بند ناف را بکشد اما تدریجی هم رسد
بواسطه مرض بولیپوس که در رحم عارض شده باشد و رحم از ثقل خود فرود آورد و عوارض
این مرض در صورتیکه دفعتاً عارض شود شدید میباشد مانند غشیان و قی و التهاب و غشی
و سیلان دم و باشد که رحم ملتهب شده منجر بهلاکت گردد اما علاج باید اول رحم را بمحل خود
برگردانند و این در صورتیکه مرض جدید باشد سهل العلاج است اما هنگامیکه مرض مزمن
و التهاب شدید و ورم هم عارض شده باشد در اینصورت چون رجعت بمحل خود متعسر است
لهذا معالجات دافع ورم نمایند و بعد از آن بمحل خود رجعت دهند —

فصل ثانی در بیان خروج مهبل و این مرض نیز یا تام است یا ناقص اما
ناقص آنست که قدری از مهبل خارج شود و تام آنستکه غشاء مخاطی مهبل که پوشیده

است اندرون مهبل را بتمامه خارج شود و شناخته میشود این مرض بواسطه ظهور جسم
رخوی که از فرج خارج شده و بسبب قیام و دویدن زیاد میگردد و چون مرض بطول انجامد
نسج مهبل متغیر میگردد و از علامات لازمه این مرض قاعدةً بودن ادرار و اطلاق و حیض
است و سبب این مرض استعداد زنانی است که غشاء مخاطی مهبل ایشان مسترخی بوده
باشد بواسطه وضع حمل نمودن متوالی و افراط در جماع و سوزاک مزمن و کرم در معاء
مستقیم و مرض حکه و سنگ مثانه و تعب زیاد و غیره اما علاج برگردانیدن مهبل است بمحل خود
بدین نحو که مریضه را به پشت خوابانیده و با دست مهبل را بمحل خود رجعت دهند و بعد
پارچه از اسفنج را بقابضات مثل زاج سفید و غیره آلوده در مهبل گذارند که منع نزول آن
نمایند و اگر بدین نحو نشود بطریق مذکور در انقلاب رحم عمل نمایند که حلقه از چوب پنبه
و غیره ساخته و بعد از برگردانیدن مهبل در فرج گذارند و اگر بدین طریق هم علاج نشود
باید عملی نمود بدین نحو که چند غضنی از غشاء مخاطی مهبل را با مقراض چیده و بخیه نمایند
پس از آن مریضه را آرام داشته تا صحت یابد —

فصل ثالث در خروج مقعد اما خروج مقعد عبارتست از خارج شدن
مستقیم و بندرت میشود که کل طبقات مستقیم خارج شود بلکه اکثر میشود که غشاء اندرونی به
تنهائی خارج گردد و از علامات اوست که در ابتداء در حین اجابت و بعد از او در مقعده
گوشت سرخی مرئی شود که بتدریج عظم هم رسانده که از وسط او براز دفع شود و بندرت

دیده میشود که یکطرف مستقیم بتنهائی خارج شود و سطح قطعه مختلفه خارج شده مختلف
است بواسطه خارج شدن مستقیم از حیثیت جدیدی و مزمنیت آن که در حالت اول آن
شبیه بگل سرخ یا بگل اثنی اما در حالت مزمنیت رنگ کبود گردد و پوشیده است از بلغم
لزج آمیخته با دم و عوارض خروج مقعد که خفیف و بندرت شود که قطعه خارج شده
متورم یا منفرج گردد و جهت این مرض عموماً اسبابی است که عضله شرج مسترخی گردد
و چون لحم اطراف مستقیم بسیار در خواست میل کلی بهم رساند که بعد از معد و شد
تکیه عضله شرج مستقیم نزول نماید از این قبیل است یبوست مزاج و دفع کردن
قلیلی براز که با قبض شدید باشد و بعکس اسهال مزمن و ذوسنطاریا که با مغص
همراه باشد و استعمال حقن و شیاف دائماً و لواط و دیدان و بواسیر و بخصوص سنگ
مثانه و ضیق مجرای بول و صیحه دائمی اطفال و این علل را اکثر اطفال را عارض شود بواسطه
بیرون آوردن دندان و اسهالیکه لازمه اوست و ابتدا این مرض در اطفال نیکوست
زیرا که بعد از دفع سبب خود بخود دفع شود و در سالخوردگان عسر العلاج است بواسطه
عود دائمی او و بواسطه سیلان بلغم دائماً مردم از او متأذی گشته و این عوارض بواسیر بلغمی
مشتبه نموده اند علاج در این اولاً رد نمودن اوست ثانیاً دفع سبب ثالثاً محافظه
در مکان خود اما رد نمودن اکثر سهل است بدین قسم که مریض را امر نمایند تا قوت ننماید
بعد انگشتان ابهام را چرب نموده بملایمت باندرون فرو برند او را و تنها بکف لازم

میشود که ضمادات حاره بالفعل قبل از رد نمودن استعمال نمایند و اگر تنها از استعمال آب سرد
یا آب تدن و یا آب شکر سرب رفع شود و بسیار بندرت دیده شده است که طبیب لابدا
عضله شرج را شکافته که مخرج را زیاد نماید و از جهت عدم عود باید طبیب ملاحظه
سبب نموده از این بابت معالجه یبوست یا اسهال یا سنگ مثانه نموده یا انطباق
مجرای بول یا دیدان و بواسیر حتی الامکان نموده و بجهت رفع استرخاء جلوس در
ماء بارد مطبوخ پوست بلوط یا انار و یا بید و یا مازو و امثال آنها نمایند
و از برای نگاهداشتن مستقیم خصوصاً در حین سواری بستن علیل بندی بدین
شکل ۲ که بند سطحی مانند که بند بکمر استوار نمایند و در مقعده کوتی از پنبه ترتیب داده
بگذارند و از جهت احتیاط در شراب سرخ سیراب کرده یا در روغنی بدین صفت که بیانید
اما صفت او بگیرند زاج سفید یکمثقال یا دو سفیده تخم مرغ بهم زده تا کفی شود و
بند عمودی که از مکان رسیدن او به بدن دو قسمت نموده دو سر او را بکمر استوار سازند
و گاه گاهی از استعمال گلوله مرکب یا بلسان بسیار منفعت دیده میشود نسخه
بگیرند گلوله هشت نخود بلسان دو مثقال صد حب نموده یکی صبح و یکی شام میل
نمایند و چون این مرض مزمن شود اکثر علاج اصلی متعسر است و بجراح هیچ باقی نماند
الا عمل ید اما طریق عمل ید آنستکه مریض را مانند در عمل سنگ مثانه خوابانیده و حکم
دهند که زور نماید تا آنکه خارج گردد آنگاه جراح بگیرد ابزاری که موسوم بانبر عصا

و در عمل کحالی کثیر الاستعمال و یا این ابره دو غصن یا سر غصن عرضی گرفته با مقراض بر دارد
پس از آن هر یک غصنی را بواسطه نخیبه سکه بکر متصل کرده بعد مستقیم را در نماید که
بعد از چند یوم بریشمان نخیبه یا بر از دفع شود و مستقیم ضیق گردیده من بعد عود نخواهد
نمود انشاء الله تعالی —

باب سابع از مقالهٔ ثالث در اعوجاج عضوی از اعضاء و مشتمل است

بر پنج فصل فصل اول در تعریف اعوجاج با اسباب و علامات و علاج او بطور کلی و اما
اعوجاج عبارت است از خروج عضوی از محور طبیعی خود و این از دو حال خارج نیست
یا بواسطه انکه عظم انعضو معوج گردد و یا انکه عضو از مفصل خارج شود و بدین
واسطه اعوجاج بهم رساند و اما سبب اعوجاج یا از قوه عضلانی و یا از تغییر جرم عظام است
و اما قسم اولای او چون هر یک عضو را لازم است که عضلات از جمیع جوانب بمساوات
منجذب سازند تا عضو بمحور طبیعی هیئت جبلی خود باید لهذا اگر از یکجانب عضلات
بقوت جذب نمایند و از جانب دیگر عضلات مقابل او ضعیف و مسترخی باشند
عضو معوج خواهد گردید بناء علی ذلک این علت عارض میشود از استرخای عضلات
بواسطه جراحات وارده بر انها لازم یا از ازدیاد تشنج و یا از التهاب جرم و یا از حرکات
عنیفه غیر مساوی عضلات و یا حرکت بعضی عضلات دون بعضی که وجود هر یک
از این اسباب مورث استرخای عضلات گردیده و بدینواسطه اعوجاج بهم رسد و همچنین

در بعضی امراض مانند نقرس و ابلهٔ فرنگ و ریلچ افرسه و امثال انها عضلات از داد
نسج تغییری بهم رسد و عضو را معوج سازد و اما بواسطه بعضی امراض میشود که در جرم
عظام تغییری بهم رسد و استعداد باعوجاج بهم رساند مانند انکه از مرض نقرس و
ابلهٔ فرنگ و خنازیر و مرض موسوم برانخی تیس که عبارتست از رخاوت و لینت
جرم عظام و هم بواسطه رمیم شدن عظمی عضو معوج گردد و اما انذار این علت
مختلف است باختلاف دوام و سن علیل و اسباب ان و در بعضی اشخاص کفایت
میباید نمود بدینکه مرض تنفر اید و اما علاج باید انکه اولا سبب او را ازاله نمود
انگاه بواسطه استعمال بعضی الات اعوجاج عضو را باستقامت مبدل ساخت من
جمله هرگاه سبب اعوجاج تغییر قوای عضلانی عضو است یعنی چند عضله عضو معوج
اقوی از بعضی دیگر باشند لازم است که عضلات ضعیفه را از دلک با عرق و کافور
یا عرق و جوهر نعناع و سایر حشایش عطره تقویت فرمود و در صورتیکه اعوجاج قدیم
مزمن باشد از انجائیکه او تار عضلات مجذب متمدد میکردند که عضو را از حرکت
مانع میشوند باید او تار متشنجه را در تحت جلد قطع نمود —

فصل ثانی از باب سابع در اعوجاج عنق که یونانی تورتیکولیس نامند علامات

او این است که راس منحنی باشد و در بعضی بجدی نگون شود که بروی کتف بخوابد
و در صورتیکه این حالت بطول انجامد اختلاف در جانب سیمای ایمن و ایسر وجه بهم رسد

و اما سبب این علت یا تشنج عضلهٔ قص و حلمی است در اینحالت ظهور و تر عضلهٔ مذکور
و تمدد او ظاهر باشد و یا سبب احتراق جلد یک جانب عنق است بواسطه نار که بعد از
التیام قرحه او اثر موضع محترق از تمدد عنق را معوج سازد و یا در میشود که فقار عنق
رخاوت و لینت بهم رساند و بدینواسطه اعوجاج بهم رسد و اما علاج باید برو فق اسباب او
نمود مانند انکه اگر سبب اعوجاج رمیم شدن و لینت فقار باشد ادویه خنازیر را استعمال
نمایند و اگر سبب تشنج عضلات باشد باید از تمریخ دهن بید انجیر رفع تشنج نمود
و بعلاوه پارهٔ مقوای محکم برداشته و بدور گردن بیندند بقسمیکه از جانب معوج
طویل و از جانب سالم قصیر باشد تا بدینواسطه عنق باستقامت باید و اما در
صورتیکه تشنج قوی باشد معالجات و تدابیر مذکوره کفایت نخواهد نمود و ثمری
نخواهند بخشید بلکه باید و تر عضلهٔ متشنجه را قطع نمود بدین طریق که علیل را
بروی کرسی نشانیده و نایبی راس را بجانب سالم منعطف نماید تا عضله خوب بهم رساند
و عامل موازی بکعرض ابهام از فوق مبدء و تر شرطی دقیق از جانب و تر فرو برد
تا درک نماید نوک او را در تحت جلد جانب دیگر و تر انگاه در مشرط را مرتفع نماید
و بو تر محاذی ساخته و از ظاهر اصبعی نهاده و قوت نماید تا و تر مذکور قطع گردیده
و صدای قرحه مسموع شود بعد از تمام شدن این عمل معلوم است که و تر تمام قطع
شده مشرط را از همان موضع که فرو برده خارج سازند و با لته الوده بمشمع الحلو

او را بپوشند و تا دو هفته ارام مانند که موضع مقطوع از لحم التیام یابد و بعد از ین عمل
دستمالی از مقوی ترتیب نموده و بگردن بپیچند و مشق نمایند تا عنق استقامت بهم رساند
و انجائیکه سبب تمدد اعوجاج تمدد عنق باشد از اثر حرق نار البته علاج بجار معتسر است
و لهذا رها نمودن اولی است مگر در هنگامیکه اثر صغیر باشد باید او را با التی قطع ز ایل
سازند و در حین التیام مواظب باشند که عنق معوج نگردد تا اثر ان موضع قدری
وسیع تر شود —

فصل ثالث از باب سابع در اعوجاج فقار بدانکه فقار یا معوج شوند بجانبی از اطراف

یا از اینرو که او را بیونانی سکولیازیس نامند و یا بخلف اعوجاج بهم رساند او را کیفازیس
نامند یعنی حدبه و یا بقدام معوج شوند او را لاردازیس نامند و واضح است که از اعوجاج
فقار احشاء و امعاء از وضع طبیعی خود منحرف خواهد شد و در صورتیکه فقار بیک
جانب معوج شوند کتفین یکی فرو نشیند و دیگری برایند و بمرور اضلاع نیز معوج شوند
یعنی از یکجانب تحدب و از جانب دیگر تقعیر بهم رساند و هرگاه این علت بدرجه کمال رسد
تنفس متعسر و دوران دم متغیر خواهد گردید و اما انجائیکه فقار بخلف حدبه و اعوجاج
بهم رسانند زوائد شوکیه فقار از تحدب بر پیش و اندام فقار مقعر شوند و در بعضی اوقات
حدبه بحدی رسد که چند زائده از فقار مانند زاویه بر ایند و هرگاه این قسم از اعوجاج عظیم
گردد دوران دم و تنفس نیز عسرت بهم رساند و اما اعوجاج بقدام نادر است مگر در

بعضی اوقات در فقار قطن این حالت بهم رسد و اما سبب این علت عموما مرض خنازیر
و حرکات عنیفه است که با یکدیگر نمایند یا آنکه اطفال را همواره یکدست نگاه داشته
و بسبب ثقل طفل اعوجاج بهم رسد و هم از مرض ذات الجنب بواسطه تمدد عضلات جانبی
و استرخاء عضلات جانب دیگر باشد که اعوجاجی در فقار حاصل آید و اما سبب کیفارس
لینت جرم فقار یا رمیم شدن آنهاست و از این بابت است که اطفال صاحب خنازیر اغلب
بدین مبتلا گردند و هم از ضربه و سقطه وارده بر فقار و التهاب آنها باشد که حد بعارض
و اما انذار این علت مختلف باختلاف اسباب و حدت مرض و دوام نمو و سن علیل
و بدینکه التهاب در فقار باقیست یا نه و وجود التهاب را بدین قسم باید استنباط نمود
که اگر از لمس فقار موضع معوج موجع شوند دال است بر آنکه التهاب هنوز باقی است و الا فلا
و اما علاج باید بر وفق اسباب موروثه او نمود من جمله اگر سبب اعوجاج التهاب فقار باشد
باید ادویه و تدابیر دافعه و دم بکار داشت از ارسال علق و وضع محجمه و تمریخ دهن
زنبق بنجابی و تدهین دهن بید و امثال آنها و اینجا که سبب لینت و رخاوت جرم فقار
باشد لازم است که علیل را بر ییلاق فرستاده و اغذیه مقویه میل فرموده و از ادویه
و پوست سنی کرده و بید و ادویه بدیره و فولاد بیا استعمال نمود و هم استحمام آب سرد دریا
و اینکه بذور و دو ... یاس در روحل نموده باشند صاحبان این علت را نافع افتد و هرگاه
سبب این علت رمیم و رمیم شدن فقار باشد چنانچه اغلب طول را این حالت دست

دهد

دهد بدهن ماهی موسوم باویل دو مرهم بادرن نمود علی ای حال بعد ازاله سبب
اگر اعوجاج باقی باشد لازم است که ورزش و مشق نمود بمستقیم داشتن بدن و هم
از او بختن بدن بجانب علیل و دلک عضلات بجهت تقویت آنها در اطفال باشد
که رفع اعوجاج گردد لکن در پیران بهمین قدر از علاج باید کفایت نمود بدینکه علت
نیفزاید —

فصل رابع از باب سابع در اعوجاج رجلین و رجل یا بجانب انسی معوج
شود یا وراء بیونانی واروس نامند و یا بجانب انسی اعوجاج بهم رساند و را والکوس
نامند و اما واروس علتی است که پا از محور طبیعی خود بجانب انسی منحرف شود که
کنار انسی قدم مرتفع و کنار وحشی نازل شود و علیل در رفتن پا با کنار وحشی قدم
و یا با خلف او برود و تحدب خلف قدم و تقعیر کف او بیشتر از آنچه باید گردد
و در حین حرکت بلند کند و در صورتیکه این علت جبلی باشد ممکن است که پا را با
ستقامت داشت اما بعد از رها نمودن اعوجاج عود نماید بخلاف آنکه در درجه
کمال مستقیم داشتن پا محال است عود اعوجاج و این اعوجاج اگر چه اغلب خلقی است
لکن میشود بعد از تولد از استرخای عضلات متشنجه و از ضربه و جراحات وارده
بر آنها و از تمدد جلد این علت عارض شود و اما انذار او مختلف است بنابر اسباب و اسباب
موروثه او و تغییراتیکه در جرم عظام رجل بهم رسیده است و اما علاج باید بعد ازاله

سبب قیمی نمود که عضلات متشنجه مسترخی و عضلات مسترخیه قوت گیرد و آنگاه
عظام و عضلات او بواسطه بعضی اسباب که برای استقامت آنها ترتیب نموده اند به
محور طبیعی بدارند هرگاه سبب این اعوجاج مرض فلج باشد تمریخ و دلک با ادهان
عطره و استعمال چرخ صاعقه نفعی کلی خواهد بخشید و در صورتیکه وتر عرقوب
ممتد نباشد از تمریخ و تخته بند نمودن و نوار پیچیدن پا در مدت چند ماه رفع اعوجاج
خواهد شد و لکن اینجا بکه وتر عرقوب منحنی باید آنگاه مشرط مخصوصیکه مر این عمل راست
برداشته و موازی یک اصبع و نیم فوق عقب فرو برده و از ظاهر نفشارند تا وتر قطع و
خروج مشرط لنثر را بشمع داخلیون آلوده و بموضع مجروح نهاده و پا را نوار پیچ نمایند
و بعد از پنج روز باید پا را تخته بند نموده و باعانت چرخی که بجهت این علت ترتیب داده اند
قدم را بمحور طبیعی خود آورد و چون اطفال چند ماه نمیتوانند متحمل چرخ گردیده ادامه نمایند
لهذا باید کفشی مر ایشان ترتیب نمود با انحنای قدم و برای او میلی قرار گذارد که روز بروز
از پیچیدن میل کفش با استقامت آید و بمتابعت او قدم مستقیم شود و هرگاه سبب
اعوجاج تمدد وتر عرقوب واقع در کف باشد لازم است هم او را در تحت جلد قطع نمایند
چنانکه در وتر عرقوب و چون این قسم از امراض را دوام زیاد و مدت مدیدی بجهت علاج او
لازم است لهذا باید معالج و مریض هیچوجه دل تنگ نکردند و اما قسم ثانی را که بیونانی
والکوس نامند علامات او این است که بخلاف قسم سابق قدم معوج باشد بقسمیکه

قدم

کنار انسی را تحدب بیشتر و کنار وحشی نازل و قوس کف قدم بالمره معدوم شود و در حین
حرکت تمام کف را بر زمین نهند و بکنار انسی قدم تکیه دهند و از مشی زود خسته شود و بلندی
و بالجمله صدمه مجروح و متقرح شود و اگر چه اغلب این علت خلقی باشد لکن اشخاصیکه
ایستاده و بار بار حمل میکشند باشد که بدینقسم اعوجاج مبتلا شوند و اما علاج در صورتیکه
جدید باشد از ذات و دلک با ادهان عطره و اصابه ماء بارد ممکن العلاج بخلاف اگر
مزمن گردیده باشد هیچوجه علاجی مر او را نیست بلکه لازم است صاحبان این علت را که
پیاده راه نروند و پا را از صدمات محفوظ دارند تا مجروح و متقرح نگردند و اما اعوجاج
بقسم ثالث را که پای اسبی نامند چنان باشد که گاه گاه قدم بفوق معوج گردد و بجز
اصابع هیچ موضع از او بزمین نرسد و وتر عرقوب بحدی ممتد باشد که بآسانی
ملموس شود و سبب او تشنج عضلات و در بعضی خلقی باشد و اما علاج باید آنکه
وتر عرقوب را بنحو ما ذکر قطع نموده و قدم را با ادهان عطره دلک و تمریخ فرموده با
نوار پیچیده تخته بند نمایند تا بمحور طبیعی استقامت یابد —

فصل خامس از باب سابع در اعوجاج ید و قبض اصابع ید آنکه در بعضی
باشد که ید منقبض شود بجانب کف و بر روی زند بین قرار گیرد و از عمل خود باز ماند
علاج مانند آنستکه در اعوجاج قدم ذکر نموده ایم و لیکن اگر باشد که اصابع منقبض
گردند بالمره بواسطه ضربه و سقطه وارده بر مفاصل آنها یا از تمدد جلد بواسطه

جراحت لکن اغلب سبب قبض انها تمدد اوتار و تشنج و تعرض واقع در کف است و هم
اشخاصیکه عادی باشند بر انکه دستها در هوای سرد با آتش بدارند که اصابع انها
منقبض گردد و اما علاج باید اولا اصابع را منبسط نموده تخته بند نمایند اگر اصلاح
پذیرفت فبها والا لازمست که شرطی دقیق بجهت جلد فرو برده و اوتار انها قطع
نموده انگاه از تمریخ و دلک با ادهان عطره و تخته بند نموده باستقامت بدارند

باب ثامن در امراض تفرق و اتصال

در بیان ابوریزم و دوالی و خیلان و بواسیر و مشتمل است بر ده فصل **فصل**
اول در بیان مرض ابوریزم که بیونانی ابوردیسما نامند و او عبارتست از دور
شرائینی که بواسطه حجیم شدن کل طبقات ان عارض شود بدون تفرق و انفصال یا از
انصداع خون بجهت خود کیسه وسیعی بنا نماید و حجیم گردد و جنس اول را که محض زیادی
حجم باشد ابوریزم صحیح نامند و جنس ثانی را که کیسه بدور خود ساخته باشد او را ابو
ریزم غیر صحیح نامند و همچنین گاهی میشود که بواسطه فصد در مرض شریان از موضع
مجروح شدن خون از وریدی بشریان و باعث نوعی از انوریسم که او را ابوریزم دوالی نامند
و اما علامات ابوریزم انستکه در موضعیکه محاذی سیر شریان است عارض شود
ورمی صغیر و لذا ناضربان که بواسطه ضغطه و فشار معدوم و بعد از رفع مانع
بحالت اولی عود نماید و همچنین هرگاه بشریان واقع در فوق ورم فشار دهند و

معدوم

معدوم شود و هرگاه بشریان واقع در تحت ورم فشار دهند ازدیاد و کثرت بهم رساند
و هرگاه مستمع در محل ورم شوند صوت ضربان و طنین مسموع شود و این ورم در اعل
بدون وجع و تغییر لون جلد باشد و مدتها نمو ننموده هرچند نمو نماید حجم اغلظ
و ضربان اقل گردد و چون نمو بانتها رسد بواسطه فشار با اطراف خود اذیت رساند و
عضو اسفل از تغذیه باز ماند و حرارت و حس او نقصان پذیرد و ثقل در او بهم رسد
امتلاء و درد و بیحسی در او و در ان محل یا لونی بنفشی نیز بهم رسد و اتفاقا میشود که کیسه
مذکور منصدع و سیلان دم مهلک پدید اید و یا بواسطه عدم تغذیه غانقرایای
شدید در ان عضو پیدا شود و اما تشخیص این مرض بر جراح لازم است که از سایر دمامیل
و اورام تمیز دهد باینکه این مرض را نمو بطئی و گاه گاه سالها طول کشد و همچنین ضربان
و معدوم شدن از فشار و عود بحالت خود بعد از رفع مانع و سماع صوت طنین
از موضع متورم بخلاف سایر اورام که علامات مذکوره در ایشان موجود نمیباشد
اگرچه بعضی از دمامیل و اورام واقعه در روی شریان را نیز حرکت انبساطی و انقباضی
و ضربان میباشد ولی بواسطه سایر علامات تمیز داده میشود و اما جهت این مرض
گاهی مجهول و گاهی بواسطه ضربه و سقطه یافت میشود و مستعد بر این مرض
اشخاصی هستند که مبتلا بمرض کوفت بوده جنبوه و عرق و شراب کثیر صرف نموده باشند
بجهت انکه در این امراض بجهات مذکوره شرائین صلب شده جرحت بهم رساند و باندک

ضربه و سقطه و از حرکات عنیفه مثل قی و سعال شدید غشاء باطن شرائین گسسته
و متسع گردد و جهت دیگر است رسیدن جراحتی بر شرائین از الات برنده و خلنده و غیره
بجهت انکه جدران شرائین دیر التیام پذیرند و همچنین پنهان نماند که این مرض در هر شریانی
بهم رسد بخصوص در شرائین واقعه در حوالی قلب که اذیت حرکت و ضربه خون در ایشان
اکثر میباشد مثل انکه غالبا دیده میشود که این مرض در مبدء کمان ارتی و در شرائین موضوعه
در تحت رکبه و در شریان مغابن و ابط و در شریان سباتین نیز یافت میشود اما انتهای
این مرض چنانکه مذکور شد غالبا بسیلان دم مهلک یا بغانقرایا منتهی گردد و بسیار نادر است
که بدون سبب بشفا منتهی شود بدین گونه که دم در موضع ابوریزم ملتهب و متقرح گردید
شریان از جانب اعلی منسد گردیده و شفا حاصل اید ولی بسیار نادر است و اعتباری مر
او را نیست —

اما علاج انستکه چون این عمل انسداد نادرا از طبیعت صادر میشود لهذا جراح [illegible]
مینماید که قبل از وقت شریان را از جانب اعلی بعمل ید مسدود نمایند و دیده شده است که این
عضو از تغذیه باز نمانده بعد از انسداد شریان رئیس شرائین صغار بسرعت ضخیم شده
و قائم مقام شریان رئیس شده حامل دم غذائی شده اند و نیز دیده شده است که شریان
مسدود و بعد از چند ساعت دیگر از جانب اسفل نیز بحرکت اول خود عود نماید بواسطه اتصال
فوهات سایر شرائین موضوعه در ان عضو بیکدیگر و بدین جهت وسعت و حجم در ایشان

بهم رسد

بهم رسد و این انسداد شریان بچند جهت ممکن است یکی بواسطه ضغطه و دیگری بواسطه
کشف نمودن و شد او و دیگری بواسطه قلونیزم که عبارت از قوه مقناطیس بوده
باشد اما انسداد بطریق ضغطه نادرا علاج کافی شود ولی در انوریسم دوالی که در
شریان مرفق بهم رسد بواسطه فصد این عمل نموده شود اما طریق عمل ضغطه
و فواید ان در مبحث فصد مذکور شده اما بهترین معالجه در رفع این مرض کشف
شریان و شد اوست و این بدو قسم ممکن است یکی بطریق حکیم انتیلس که از حکمای
یونان بوده و عملش بدین قسم است که خود ورم انوریسم را مکشوف ساخته و بعد
جانب اعلی و اسفل کیسه را بسته پس از ان کیسه را گشوده و تنقیه در او کذارده
والتیام یافته صحت پذیرفته است و چون گاهی میشود که کیسه ابوریزم غائر باشد
و مکشوف نمودن ان متعسر و یا انکه شریان از جانب اعلی و اسفل کیسه
ابوریزم رخو و سست باشد که شد او غیر ممکن باشد لهذا حکیم انکلیسی که هونتر
نام بود بدین نحو سعی نمود که شریان را بالاتر از کیسه ابوریزم از محلیکه پیدا کردن
ان اسهل و امکن بوده باشد کشف او نموده و شد کرده و چون علاج بدین قسم اولی
بود لهذا امتداد و لکر دیده حال بدین طریق عمل مینمایند و طریق ان این است که چون از دانستن
علم تشریح و ضربان و محل و موضع شریان خاطر جمع شوند جلد را از محاذی شریان
بقدر چهار انگشت مضموم شق نموده و بعد میل ناودار یا اکر فیر بر لحم اندازند

وتحم را پرده بپرده منقطع سازند و این حال نایب باد و قلاب کند دو طرف جلد را از یکدیگر
منفصل نموده و نایب دیگر خون را با اسفنجه خشک نماید که جراح ببیند و چیزی نامناسب
و بی موقع بریده نشود و هرگاه ورید یا عصبی بروی میل اید احتیاط نماید از بریده شدن
ان و کم کم داخل در عضو شود تا بحس انگشت سبابه معلوم نماید شریان را و بعد غلاف
او عشبه که در شریان و ورید و عصب میباشد بقدر قلیلی بشکافند و بعد با سوزن نقره کج و
ابریشم در تحت شریان فرو برده و احتیاط کامل بعمل ارند که مبادا ورید یا عصب همراه شریان
گرفته شود و بعد سوزن را بیرون کشیده شریان را با ابریشم محکم شد نمایند بنحویکه غشاء
داخلی شریان پاره شود اما دو طرف ابریشم را یکطرف را ازو بریده و طرف دیگر را از زخم بیرون
گذارند و صبر نمایند تا انکه ابریشم مذکور بعد از گذشتن چند روز بواسطهٔ انفجار شریان
ریسمان با ماده خارج شود چنانچه بتجربه دیده شده است در شریان حیوان که هرگاه محکم
بسته شود پردهٔ داخلی ان پاره میشود و چند روز بعد از بستن اعلای ان محلیکه در
سابق بسته شده بود شریان بواسطهٔ لحم مسدود و دفع مرض گردد و محل سد منفجره
شده ابریشم خارج شود و مدت ان از ۸ الی ۶۰ یوم میباشد و اما مسدود ساختن بطریق
فلونیرم انستکه چون بتجربه رسیده است که هرگاه چند صفحه از مس و روی مختلفا بروی
یکدیگر گذارده و در مابین هر یک از دو صفحه را پارچهٔ مبلول باب ترشی گذاشته و
پس از ان دو مفتول بر داشته یکی را بصفحهٔ اعلی که روی میباشد متصل نموده و دیگر را

بصفحهٔ اسفل که مس باشد وصل کرده و طرفین دیگر دو مفتول را در ظرفی از شیر گذاشته
و شیر را انقوت و کیفیت موجوده در خود منجمد ساخته است و چون دیده شده است که در
دم نیز چنین تاثیری مینماید لهذا این عمل را در انیورزم نموده و دو سر مفتول را در موضع ورم
انوریسم گذارند تا خون مجتمعه در او را منجمد نموده شریان را مسدود نماید و این عمل را
چون چند مرتبه مکرر کنند بالمرة دفع مرض نماید اما اسیبی که در این عمل بهم ممکن است
بظهور رسد اولاً سیلان دم است ثانیاً عروض غانقرایا است در عضو ما یجاور
اما سیلان دم در قاعدهٔ بعد از گذشتن چهار روز از بستن شریان پدید اید بجهة انکه
ابریشم مذکور پیش از مسدود شدن شریان منفجر نماید او را و سیلان دم عارض
و اما عروض غانقرایا در عضو ما دون شریان هنگامی باشد که بعد از شد شریان
مذکور فوهات شرایین بیکدیگر متصل گردیده و بدین جهة تغذیهٔ ان عضو فانی
شده غانقرایا عارض گردد و ثالثاً مجروح شدن عصب یا ورید مجاور و از بی احتیاطی
جراح که اکثر نتیجهٔ ان یا سیلان مهلک است **فصل ثانی** در بیان انوریسم
اعضا فرداً فرداً اما انوریسم شریان سبات بدین نحو است که وقوع ان در محل انشعاب
سبات بد و شعبه موسوم بظاهر و غائر میباشد و تشخیص این مرض بعلامات مذکوره
در فصل سابق داده میشود و بعلاوه از جملهٔ علامات این مرض است صداع شقیقه
ضربانی و عروض غشی نادره و در انتهاء ضیق النفس نیز عارض گردد بواسطهٔ

منضغط نمودن و دم حنجره و الات تنفس را ـــ
اما علاج در این مرض بدون شد شریان سبات غیر ممکن و چون فوهات شرایین [illegible]
بیکدیگر متصل میکردند لهذا دماغ بلا تشویش تغذیه نموده و خوف مر او را نیست اما
شد شریان از دو موضع ممکن است و خوف مر او را نیست یکی از بالای ترقوه در محل
ظهور سبات و دیگری از محاذی راس حلقوم و عالم بعلم تشریح میداند که عروق
عنق بدین نحو موضوع‌اند که از جانب انسی قریب بحنجره شریان و از جانب وحشی
ورید و داج واقع است و در ما بین این دو رگ قدری مایل بخلف عصب
معده و ریه میباشد و چون شریان سباتی غیر منشعب است تا محاذی منتهای
حلقوم فلهذا هرگاه شریان سبات را از اعلای ترقوه بخواهند شد نمود بدین نحو
عمل نمایند که از طرف انسی عضلهٔ قص و حلمه جلد را بقدر سه انگشت مضموم
شکافته انگاه عضلهٔ عریضهٔ واقعه در ان محل را تا رسیدن تا ایشان بعضلهٔ قص
حلمه پس از ان او را با قلاب بجانب وحشی کشیده و با قلاب دیگر عضلهٔ قص و لامی
را گرفته بسمت انسی کشند بعد در ان فضا ورید و داجی محسوس گردد انگاه ان
ورید را نایبی با انگشت وحشی کشیده و خود جراح غلاف شریان را گشوده و بواسطهٔ
سوزن و ابریشم انوریسم شریان را محکم ببندند و هرگاه بخواهند که از اعلای این محل
شد شریان نمایند هم بدین نحو باید عمل نمود که در محاذی سر حلقوم جلد را از طرف

انسی عضلهٔ مذکوره بقدر سه انگشت مضموم شکافته عضلهٔ قص و حلمه را بطرف وحشی
و عضلهٔ قص و لامی را بطرف انسی کشند پس از ان در این فضا ظاهر گردد عضلهٔ نبات
دقیقی که بوزابی از روی ظروف دموی عنق گذشته است او را با ورید و داجی نیز گرفته
شد نمایند و این عمل را جمع کثیری از جراحان نموده و اسلم میباشد اگرچه خالی از خطر نیست
و مهارت کامل لازم دارد ـــ
فصل ثالث در بیان انوریسم شریان ابط و انوریسم در این محل بواسطهٔ تفاوت
اطراف بسرعت نمو نموده عضلهٔ عظیم صدر را مرتفع نماید بلکه بسبب زیادتی ورم عظم
ترقوه را نیز مرتفع سازد اما طریق عمل این است که جراح ملاحظه نماید فضای مثلث
ما بین عضلهٔ مرتفعهٔ عضد که عضلهٔ دالی نیز نامند و عضلهٔ عظیم صدر را که
از بیرون در تحت ترقوه مشاهده میشود انگاه محاذی این مثلث جلد را بو رات شکافته
و بواسطهٔ اصابع این دو عضله را از یکدیگر دور نموده پس از ان با انگشت زائدهٔ منقار
الغراب را که در او عضلهٔ صغیر صدر پیوسته است احساس خواهد نمود و این عضله را
با کارد شکافته بعد مشاهده شریان ابطی را که در جانب وحشی او و خلط عصبانی متعدده
و در انسی او ورید ابطی واقع است انگاه عصب و ورید را بکمال دقت از یکدیگر
جدا نمایند که شریان وسطی را با سوزن ابوریزم گرفته بطور سهل شد نمایند و این
عمل از دقیق‌ترین اعمال جراحی لازم و اصعب از جمیع اعمال جراحات و چون که

هرگاه انوریسم در موضعی بالاتر از موضع مذکور بوده باشد بطریق سابق شد او غیر
ممکن است لهذا باید از بالای ترقوه شد شریان ساعد نمایند و اقرب آنکه این عمل
بسیار متعسر و خطرات بدین نحو عمل مینمایند که از جانب وحشی عضله قص و حلمه
از محاذی ترقوه جلد را شکافند تا بطرف انسی عضله منقلبه راس کرده بین این دو
عضله تغییری ملاحظه میشود برسند و بعد با قلاب کند جلد را گشوده و داجرا
بیرون کشید و باحتیاط با میل ناودار بعمق برسند تا شریان را احساس نمایند و محل
این شریان روی ضلع اول از اضلاع و از طرف انسی اوست بر آمدگی کوچکی که
از ضلع میباشد احساس شود و بدین نشان سوزن و ابریشم را بتحت شریان فرو برند
و بعد شریان را بیرون کشیده ملاحظه نمایند هرگاه مجرد از عصب و ورید میباشد اخذ
نموده شد نمایند —

فصل رابع در بیان انوریسم شریان عضد و زند اعلی و زند اسفل اما عروض
این انوریسم اکثر نتیجه ضربه و سقطه و در مرفق بواسطه رگ زدن است فصد هم رسد و در
این نوع انوریزم اکثر بطریق حکیم یونان انتیلس عمل مینمایند ولی هرگاه بخواهند بطریق
دیگر که هونتر عمل مینمود عمل نمایند بدین نحو باید مجری شود که شریان قریب بکیسه انوریسم را
اولا شد نمایند که مبادا بواسطه اجتماع شرایین مرض مذکور مجددا عود نماید و چون
شریان عضد در طرف انسی عضله ذو راسین واقع است لهذا هرگاه بخواهند

ازنزدیک

از نزدیک بابط شد او نمایند باید از طرف انسی این عضله که احساس شریان
میشود بقدر چهار انگشت مضموم جلد را شکافند و بواسطه قلاب عضله ذو راسین
بجانب وحشی بکشند تا رسند بعصب محرکات اصابع موسوم بعصب میانی باید او را نیز
بسمت وحشی کشیده و شریان را باحتیاط تمام گرفته محکم شد نمایند ولی باید بداند که از
طرفین این شریان دو ورید واقع است و هرگاه بخواهند شریان واقع در وسط عضد را
شد نمایند نیز بنحو مذکور عمل ید را جاری نمایند لکن جراح باید آگاهی داشته باشد
که در این محل نیز از دو طرف شریان دو ورید واقع است و هرگاه بخواهند که شد شریان
مذکور را از موضع مرفق نمایند باید دست را منبسط نموده و از طرف انسی وتر عضله
ذو راسین که شریان نابض در انجا واقع است جلد را شکافته و احتیاط نمایند که اورده
ظاهره در این محل بریده نشود و پس از آن با میل ناودار لحم را ملتفت نموده تا بشریان برسند
و شریان واقع در انمحل نیز ما بین دو ورید غائر واقع و عصب موسوم بعصب میانی بید
از شریان دور افتاده بجانب انسی میباشد و بعد شریان را با احتیاط از دو ورید جدا نموده
محکم شد نمایند —
اما شد شریان زند اعلی چونکه حرکت او اظهر است لهذا شد آن اسهل لکن باید دانست
که در طرفین این شریان دو ورید واقع است و از جانب وحشی او عصب زند اعلی می
باشد و طریق شد او مانند سابق است اما طریق شد او آنکه جلد را از فوق عظم حصی

ء عظام رسغ ید از طرف وحشی و نزدیکه بدین عظم متصل است شکافند و از تقعیر یکه
در آن موضع است چاک زده تا بشریان رسیده و باحتیاط کامل اخذ نموده و شد او نمایند
و باید عامل بداند که این شریان نیز از طرفین دو ورید و در جانب انسی او عصب میباشد

فصل خامس در بیان انوریسم شریان فخذ و شعب آن در صورتیکه قرب بجانب
عارض شود و محلی بجهة شد او نباشد باید شریان خاصره وحشی را از محل عود بطن اخذ
نموده محکم ببندد و چون صفاق بسیار قریب بدین موضع است لهذا تشویش کلی در این
عمل ید میباشد اما طریق عمل ید بدینگونه است که جلد را از نزدیک شوک اعلای خاصره
در محاذی جانب بالای رباط فلانی بشکافند و عضله مراق را بیرون کشیده تا بصفاق
رسند بعد باحتیاط کامل با اصابع صفاق را برداشته انگاه شریان را اخذ نموده شد محکم
نمایند و این شریان نیز از طرفین دو ورید و بطرف وحشی او عصب واقع است و بجهة این محل
بجهة شد شریان بفاصله چهار انگشت مضموم از مغابن است بجهة آنکه اخذ شریان در این محل
اسهل و شعب غائری آن نیز منفصل و بیم عدم تغذیه و عروض غانغرایا نخواهد بود اما
طریق عمل آنکه اولا با اصبع حرکت شریان را احساس نمایند پس از آن بفاصله سه انگشت
مضموم از تحت رباط فلانی شروع بشکافتن جلد نمایند تا بطرف انسی عضله خیاط
رسند بعد او را با قلاب گرفته قدری بسمت وحشی کشیده تا شریان ظاهر گشته بر آن
شد نمایند و این شریان از جانب وحشی عصب و از جانب انسی ورید واقع است و باید

دانسته

دانسته که چون اخذ شریان تحت رکبه بسیار متعسر و خوف انصداع ورید میباشد لهذا
ترجیح میدهند در صورت وقوع انوریسم در تحت رکبه یا مجروح شدن وریدانی
موضع که شریان فخذ را شد نمایند بواسطه آنکه شریان در انمحل بسیار غائر و قریب
بعظم و در محل بالا و ورید و عصب واقع اند پس ترک عمل در این موضع را اولی
دانسته اند و اما شد شریان وحشی قصبه کبری چون در ما بین عضله وحشی قصبه
کبری و عضله منبسطه ابهام واقع است لهذا از فضای ما بین این دو عضله جلد
و تر عریض موضوع در این محل را شکافند و با اصبع این دو عضله را از یکدیگر جدا نمایند و در
عمق این فضا شریان فیما بین عصب و ورید ظاهر گردد پس از آن اخذ نموده شد محکم
نمایند و اما شریان واقع در خلف قدم چون حرکت او محسوس میباشد هرگاه از محاذی
اصبع سبابه جلد را بشکافند این شریان مرئی گردد در حالتیکه فیما بین عصب و ورید
واقع میباشد بعد اخذ او نموده شد محکم نمایند و اما شریان انسی قصبه کبری از انجا
اعلی چونکه غائر است شد او متعسر ولی از قریب بقوزک انسی چون حرکت او نیز
محسوس بود لهذا شد او در این موضع سهل و آسان خواهد بود و اما شریان وحشی قصبه
صغری چون اخذ و شد او نیز متعسر است لهذا در حین لزوم بعمل ید شد شریان فخذ را
نمایند و باید دانست که آنچه در مرض انوریسم از عمل ید و طریق شد او مذکور شد گاهی
لازم میشود در سیلان دمیکه سد او در محل موضع مجروح غیر ممکن باشد معمول دارند

مثلاً هرگاه جراحتی از نیزه بر پشت پا وارد آید سیلان دم بواسطه جراحت شریان عارض
گردد درین هنگام بر جراح لازم است که شریان فخذ را از جانب اعلی اخذ نموده و شد
محکم نماید و بدینگونه عمل نمودن بجهة آنستکه ممکن نیست در خود زخم اخذ شریان نمود
شد او نماید بخصوص در جراحتی که خون با ماده سیلان نماید و دلیل بر تفرح شریان
باشد ابدا امکان اخذ و شد شریان نخواهد فلهذا باید از اعلی فخذ بطریق مذکور اخذ شریان
نموده و شد او نماید و این عمل را حکیم کولاک و خود این جانب بعمل آورده بخاطر خوابردم

فصل سادس در بیان انوریزم دوالی و نامیدن این مرض بدین اسم بجهة آنستکه
چون شریان و ورید مجاور یکدیگرند هرگاه جراحت بر هر دو وارد آید بقسمیکه دم از
شریان داخل گردد باعث جحیم شدن و ازدیاد مقدار او گردد لهذا بدین جهة او را
موسوم باین اسم نموده اند و تشخیص داده میشود بواسطه ورمی محدود و بنفسجی
لون که بواسطه زیادتی حجم و اتساع ورید حاصل شده باشد و چون دست بر آن موضع
گذارند حرکتی ارتعاش مانند از او احساس شود و چون گوش فرا دارند صدای طنین
از آنموضع مسموع شود و هرگاه فشار بورم یا بشریان ما فوق آن دهند بالمره فانی
و بعد از رفع ید مجددا عود نماید اما علاج اینمرض در هنگام زمستان حرج از
رفاده عمل بدی نیست و لازم است که مانند شریان عضد بطوریکه ذکر کردیده شد
نماید اما در حین تازگی آن با خوف عروض انوریزم از رفاده اکثر معالجه حاصل

شود

شود اما طریق رفاده در جلد در صفحه —

فصل سابع در خیلان و اینمرض عارض میشود بواسطه اتساع عروق شعریه
در لحم رخوه و در کنیج شباهت تلج دارد و این قسم اورام را بخصوص در جلد و در لحم تحت
آن پیدا آیند و نیز منقسم بدو قسمت شوند یا ذاتی یا عارضی بدین نحو که در ابتدا
لکه قرمزی یا بنفش دیده میشود که یا مساوی است با جلد سالم و بعد مشد تجاوز از
جلد تجاوز نموده شکل مختلف بهم رسانند مانند گیلاس و توت وغیره و در کل حرکات
عنیفه که بسبب خون بهیجان آید این اورام عظیم تر گردند و گاهی بسبب امتلاء دم
میشود که منشق گردیده خون زیادی از ایشان سیال شود اما اندازه اینمرض چون همیشه
اوقات موضعی میباشد لهذا مختلف میگردد و باختلاف مکان و سن و بنیه مریض و موضع
انوریسم و همچنین در صورتیکه ذاتی باشند در زمان بلوغ مفروش و عظیم تر ه
میگردند و گاهی میشود که بدون جهت بالمره دفع شوند اما علاج اینمرض میشود که
بواسطه بریدن باشد و یا انفجار و یا بواسطه شد شریانیکه خیلان از او تغذیه مینماید
علاج پذیر شوند و هرگاه بخواهند با مشرط ورم مذکور را بردارند اولا از دو جانب
قدری دورتر از ورم جلد را شکافته و ورم را خارج نمایند بجهة آنکه هرگاه خود ورم را
شکافند شاید سیلان دم بسیار و ممکن میباشد و طریق دیگر آنکه چون این ورم ه
قدری مرتفع و بر آمده است میشود که ریشه آنرا با ابریشمی محکم ببندند تا بمرور بالمره

قطع شود و این قسم از علاج اسلم و اولی از علاج بطریق اول است بجهة آنکه خوف
سیلان دم در آن نمیباشد و هرگاه بخواهند با دویه اکاله دفع مرض نمایند باید
آنکه قلیاب اکال استعمال دارند بواسطه آنکه بهترین اکال است بجهة اینمرض
و اگر چنانچه بخواهند منفجر نمایند اولی تدابیر آنست که اگر در طفولیت آبله ه
طفل را نکوبیده باشند آبله بروی آنموضع ورم کوبند و یا آنکه چند سنجاقی در آن
محل فرو برده بگذارند تا منفجر نماید او را و علی الامکان عمل مکرر نموده تا مرض را بالمره دفع نماید

فصل ثامن در دوالی است بدانکه هرگاه اورده بسبب رخاوة اغشیه میل باتساع بهم
رسانده و بشکل امعاء ملتوی ظاهر گردد او را دوالی نامند و این اورام در اورده بتدریج
بدون اذیت عارض شوند و بمرور نمو نموده اعوجاج و انحناء بهم رسانند چنانچه دیده میشود
در محل عبور ورید بر آمدگی بنفش رنگ که از فشار معدوم و برفع مانع عود بحالت اولی
نماید و بتدریج در حرکت نمودن زحمت بهم رسیده نزدیک در جلد یافت شود بلکه میشود شقاق
در جلد بهم رسیده سیلان دم عارض گردد و گاهی میشود که دم در ورید منجمد شده باعث
شکستگی آن شود اما جهة اینمرض از اسبابی است که مانع گردش و دوران دم بوده باشند
در ورید از آن جمله است فشردن دمامیل و رحم در زمان حمل بورید اجوف و دیگر سده
کبد است که باعث عسرت دخول دم بباب الکبد شود و دیگر حالت استقامت چنانچه
ملاحظه میشود در ساقین اما علاج باید اولا رفع جهة نمایند بدین نحو که هرگاه سده

در

در امعاء باشد و یا در کبد بوده باشند بمنضجات و محللات تحلیل دهند و اگر بالمره ممکن
نگردد باید بتدابیر علیه تخفیف مرض دهند و این تخفیف حاصل میشود از شد ورید
در تحت جلد و یا بفشار مساوی از همه جهة بدین نحو که عضو ما فوق را با نوار بخصوص
نوار پشمین محکم بپیچند و بدانکه بقراط و جالینوس و سلزوس از جهة دفع نمودن
بکلی ورم دوالی را شکافته و بعد تفتیله در زخم گذارده تا منفجر شود پس از آن التیام
میدادند و چون تجدید این ورم بدست حکیم نیست و دیده شده است که بطریق قطع عضو
تجاوز نموده بالا میرود و باعث هلاکت میگردد لهذا بدین نحو علاج نمودن را ترک
نمود و عمل اعراب را اگر با آتش منمودند نیز متروک گردید چونکه خالی از تشویش نبود و
چون در ایام جدید معلوم گردید که هرگاه جراحات اورده را هوا برسد خطر بسیار دارد
لهذا طریقی بجهة شد ورید در تحت جلد اختراع نمودند بدین نحو که بگیرند سوزنی منحنی
و ابریشمی در تحت آن او کشیده در جلد از تحت اورده فرو برده و از طرف دیگر خارج سازند
و بعد در مرتبه ثانی سوزن را در محل خروج داخل نموده لکن از روی اورده گذرانیده و از محل دخول
خارج سازند و بعد دو سر ابریشم را گرفته شد محکم نمایند و باید دانستکه بدین نحو عمل نمودن در اورده
حتی الامکان عمل ننمایند الا در صورتیکه خوف انصداع ورید و سیلان دم شدید بوده باشد
در این صورت نیز تا ممکن است بواسطه فشار رفع نمایند اگر چنانچه بفشار و سایر تدابیر
رفع نشود آن وقت عمل ید مذکور را نمودن عیبی ندارد —

فصل تاسع در دوالیکه در حبل البیض بهم رسد و بیونانی کرزوکیل نامند

و این اسم شامل است اتساع وریدهای مذکور و بیضتین و ضمیمه‌های او شناخته میشود بواسطهٔ
وجع و ثقل دیکه پراکنده در مغابن شود و چون حبل بیضه را لمس نمایند مانند طناب شبیه
در تحت جلد احساس کرده که آنها نیستند مگر اورده آن محل که بدین نحو بزرگ شده اند
و چون زمان مرض طویل شود خود بیضه نیز متورم کردد و وجع در ظهر بهم رسد و دیگر
از علامات مخصوصهٔ این مرض است رفع شدن ورم و ثقل و وجع در هنگام استلقا
و بعکس میباشد در حین قیام و حرکت نمودن و اما جهت این مرض کاهی غیر معلوم میباشد
لکن اکثر از افراط در جماع و ملاعبه با زنان و عنین شدن بهم رسد و دیگر بواسطه پدید آمدن
سده است که احشاء و غالبا بیضه جانب ایسر زیاد تر مبتلا باین مرض کردد از بیضه جانب
ایمن اما انذار این مرض هرگاه بدون علاج باقی ماند اورده زیاد وسیع و ضعف
متزایل شده و مانع از مجامعت باید و بعضی اذیت نماید که بدون گذاردن بیضه در
کیسه مریض قادر بر حرکت نباشد و اما علاج باید اولا رفع جهت منضجات نماید
و چون مرض شدید نباشد بیضتین را بواسطهٔ کیسه دهند او را که مبادا او بجنبه
شود و از ظاهر مالیدن بعضی از قابضات از قبیل سفیداب قلع و جلوس در ماء بارد
وغیره نیز مفید است و هرگاه مرض شدید شده باشد که مانع حرکت شود در این صورت
بجز عمل ید نمودن علاج دیگر ندارد و اعمال یدیکه در این مرض اختراع نموده اند مختلف است

ازانجمله

ازانجمله حکیم سکروس ید بدین نحو عمل میکرد که جلد را شکافته و اورده را اخذ نموده سد محکم
مینمود و بعضی دیگر از حکما حبل بیضه را مقراض نموده بیضه را بالمره بر میداشتند و این
عمل ید بسیار خطیر و تشویش عظیم داشت و حکیم دیگر فرانسوی برشنام بدین نحو عمل مینمود
که اولا بحس لامسه اورده را از ظرف منی جدا نموده و این از خارج ممکن است بواسطه آنکه
مجرای منی همیشه سطحی مانند رشته و بعکس در اورده که همیشه مسدود میباشند و همچو لیمبا
در تحت جلد احساس شوند و با جلد آنها را با اورده بمقاش محکم گرفته و یوما فیوما بواسطه پیچک
مراودات محکم تر نموده تا آنکه بالاخره بسبب غانقرایا جلد و اورده را مقطوع سازند اما چون
این عمل هم خالی از تشویش نبود لهذا در زمان جدید حکیم دیکار داورده را در تحت جلد بطریق مذکور
در مطلوب ولی بوسط نیک با دو ابریشم محکم بسته و بدین نحو از عمل ید اکثری از اصحاب این مرض شفا یافته اند
و در این عمل باید زیاد احتیاط نمود که مجرای منی را از اورده بتنیکوتی جدا نماید چونکه بطور دیگر عنین عارض میشود

فصل عاشر در دمامیل بواسیر و آن عبارت است از منفسح شدن اورده مستقیم که در لحم دخو متمکن کرده اند

و این جنس از دمامیل مانند دم طیموث بر ثمان دو رو ممتلی و بعد چون سیلان نمود خالی شوند و همچنین باید در
اطراف شرج و یا در وقت دبر بالا تر از آن موجود میشوند اما عوارضات این مرض التهاب و انفجار و سیلان بلغم یا
سیلان دم شدید از مستقیم است و هرگاه این دمامیل در بالای عضله شرج یافت کردید و چون نزول نماید
در تحت عضله مذکوره حبس شوند و در اینحالت با وجع شدید منجر بغانقرایا کردند و چون منفجر شوند در بم در
لحم دخو نفوذ نموده مورث مرض نواصیر کردند اما جهت این مرض میشود که موروثی باشد لکن اکثر از سده احشاء

پدید آید و دیگر از یبوست مزاج و افراط در جماع و سواری زیاد و سنک مثانه یافت شود اما علاج چون خوف زیاد ندارد
بحالت خود باز گذارند تا دم بواسیر خارج کردد و هرگاه این دمامیل در تحت عضله مذکوره حبس شوند که
باعث وجع شدید کردند باید دست را بروغنی چرب نموده و دمامیل را بالا برده در مستقیم نمایند
و عمل ید نمودن در این مرض خالی از تشویش نیست بجهت آنکه دیده شده است بسیاری از بریدن
این دمامیل هلاک کردیده اند و همچنین طریق فانی نمودن دمامیل بواسطهٔ نحو و داد و یا کالله بطوریکه
در دبر معمول است خالی از تشویش نیست چون چند مردم از این عمل هلاک شده اند و هرگاه عمل ید
بخواهند نمود بدین نحو جایز است که بگیرند سوزنی مستقیم و در شاود و ابریشمی کشیده و پس از آن
سوزن را داخل دانه بواسیر فرو برده و از طرف دیگر خارج نمایند و بعد ابریشم‌ها را از ته سوزن در
آورده در اینحال از هر طرف دانه دو رشته ابریشم میباشد و هر یک از دو رشته را از دو طرف گرفته و پیچیده
از دانه بواسیر محکم ببندند بطوریکه تمام دانه بواسیر از ریسمان احاطه شده باشد تا آنکه بمرور ایام دانه
مذکوره منقطع کردد و هرگاه دانه منفجر شود بطریق جراحات مذکوره عمل نمایند و هرگاه سیلان دم شدید
بهم رسد در صورت عدم اذیت بحالت خود باز گذارند و اگر چنانچه از شدت سیلان بیم غشی و هلاکت مریض باشد
حبس دم نمایند بواسطهٔ قابضات مثل آنکه تفتیکی را بزاج آلوده کرده حمول نمایند و هرگاه کفایت ننماید
فضای مستقیم را با تفتیک ممتلی نموده تا سد مجرای دم کند و اگر چنانچه از این عمل فایده حاصل نشود علاج
نیست مگر آنکه با آهن تافته کی نمایند تا سد سیلان دم بالمره شود تمام شد جلد اول کتاب جراحی بعون

الملک الباری فی ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۱۱

